هذا کتاب تذکرة الائمة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل النبیین لسان صدق فی الآخرین وصلی علی ائمة المعصومین
تذکرة للمتقین والصلوة والسلام علی محمد اشرف المرسلین وآله خیرة الوصیین
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین وبعد چنین گوید بندهٔ خاکسار گناهکار محمد
باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع الائمة الابرار الائمة المعصومین که این رساله
ایست در چگونگی احوالات کلمات الله التامات اعنی حضرت ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین از مدت حیات و سبب وفات و سنین عمر و عدد فرزندان
و ازواج و صوانح و احوالات زندگانی و حوادثی که بر ایشان واقع شده بر سبیل
ایجاز اظهار مینماید و انرا بتذکرة الائمة موسوم ساخت و بمقدمه چهارده
باب و خاتمه مرتب گردانید والله الموفق والمعین وهو حسبی و نعم الوکیل اما
مقدمه در ظهور نور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است و
در حدیث معتبر از لیث بن سعد روایت کرده اند که گفت روزی من نزد معاویه

بحدم

بودم کعب الاحبار حاضر بود من از او پرسیدم که شما چگونه یافته اید ولادت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در کتابهای خود و فضیلت برای آنحضرت
یافته اند پس کعب ملتفت شود بسوی معاویه که ببیند او راضیست یا نه پس حق تعالی بگفتن
بر زبان معاویه جاری ساخت که گفت بگو ای ابو اسحاق آنچه دیدی و میدانی
کعب گفت که من هفتاد و دو کتاب خواندم که همه از آسمان فرود آمده است و صحف
دانیال را خوانده ام و در همهٔ آنها ذکر ولادت آنحضرت و ذکر ولادت عترت
او هست و بدرستی که نام او معروفست در همه کتابها و در هنگام هیچ پیغمبری
ملائکه نازل نشده مگر بغیر از عیسی و احمد صلوات الله و علیهما و حجابهای بهشت
را گشودند برای زنی بغیر مریم و آمنه و ملائکه موکل نشدند بر زنی در وقت زاییدن
و حامله بودن بغیر از مادر مسیح و مادر احمد علیهما السلام و علامت حمل آنحضرت
این بود که در شبی که آمنه با نحضرت حامله شود منادی ندا کرد بر آسمانهای هفت
گانه که بشارت باد شما را که درّ شاهوار نطفهٔ خاتم انبیاء در صدف عصمت و
جلالت قرار گرفت و در جمیع زمینها و دریاها این مژده را ندا کردند و در زمین
هیچ دونده و پرنده نماند که بر ولادت شریف آنحضرت مطلع نگردید و در شب و
لادت سعادت مآب آنجناب هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ و هفتاد هزار
قصر از زمرد و زبرجد بنا کردند و آنها را قصور ولادت نامیدند و جمیع بهشتها

زینت کردند وثنا کردند که شاد شود بر خود بنازد که پیغمبر و دوستان تو متولد

گردید پس بهشت بر او خندید و تا قیامت خندانست و شنیده ام که یکی از ماهیان

دریا که انرا طموسی میگویند و سید و بزرگ ماهیان است و هفتصد هزار دم دارد

و بر پشت او هفتصد هزار گاو راه میروند که هر گاوی از دنیا بزرگترست

و هریك از انها هفتاد هزار شاخ دارد و از زمرد سبز او ماهی از رفتن انها

خبر ندارد و ماهی از برای ولادت انحضرت شاد شود و حرکت امد و اگر نه

ان بود که حق تعالی او را ساکن کردانید هر اینه تمه زمین را بر میکردانید

و شنیده ام که از ان روز هیچ کوه نماند که کوه دیگر را بشارت نداد و همه

صدا بلا اله الا الله بلند کردند و جمیع کوه ها خاضع شدند و بنزد کوه ابو

قبیس رفتند برای کرامت محمد صلی الله علیه و اله و جمیع درختها تقدیس

حق تعالی کردند با شاخها و میوه ها بشادی ولادت انحضرت و زدند

در میان اسمانها و زمین هفتاد عمود از انواع ان نورها خواست که

بر خیزد نتوانست و باین سبب حق تعالی فرموده است که خَلَقَ الْاِنْسَانَ

مِنْ عَجَلٍ یعنی افریده شده است انسان از تعجیل کردن تم الحدیث پس نور محمد

صلی الله علیه و اله از ادم ع بهبة الله شیث ع منتقل شود و از شیث

ع با نوش و بقینان و از او بمهلائیل و از او بالیاذ و از او بادریس علیه السلا

که حکما هرمس الهرامسه میکویند و علم حکمت و ریاضی و هیئة و هندسه و طلسمات
و اعداد و طب متعلق بانحضرتست که حق تعالی باو فرستاده بود و ان نور
از ادریس باخنوع باخنوخ منتقل شد و ازاو بمتوشلخ و ازاو بلامك ملك و
ازاو بنوح ع که فارسیان اورا افریدون میکویند و انبیا و اوصیا و صالحان
و این نور از نوح منتقل شد بسام که عجمان اورا ایرج میکویند و انبیا و
اوصیا و صالحان و ملوك و سلاطین و اکثر مؤمنان از نسل اویند و این نور
از سام منتقل شد بارفخشد و ازاو بشالخ و ازاو بعابر و ازاو بفالغ و ازو
بارغو که بعضی کویند هود ع است و ازهود بشروغ و ازاو بناخور و
ازاو بتارخ و ازاو بابرهیم ع که مجوس میکویند زردشت همین است و
اینکه اهل سنت و یهود علیهم اللعنة میکویند انحضرت را ازر میدانند محض
عناد و افتراست برانحضرت و ازر عم انحضرت بوده و انبیا و اوصیا و ائمه
ع از کافر بهم نمیرسند و از نطفه شرك در رحم کافره و زانیه پرورش نمیابند
و این اجماعی شیعه است پس نور انحضرت از ابرهیم ع منتقل شد باسمعیل
ع و ازاو بحمل و ازاو بقیدار و ازاو بنبت و ازاو بسلامان و ازاو بهمیسع
و ازاو بالیسع و ازاو باُدد و ازاو باد و ازاو بعدنان و ازاو بمعد و ازاو
بنزار و ازاو بمضر و ازاو بالیاس و ازاو بمدرکه و ازاو بخزیمه و ازاو بکنانه

واز او بنضر که قریش است واز او بمالك واز او بفهر واز او بغالب واز و

بلوی واز او بکعب واز او بمره واز او بکلاب واز او بقصی که اسم او زید است

واز قصی بعبد مناف که اسم مغیره است واز او بهاشم که اسم او عمرو است

واز او بعبد المطلب که اسم او شیبة الحمد است واز او بعبد الله ع رسید

واز عبد الله آنحضرت بدید آمد وچگونگی تولد وباقی احوالات آنحضرت

در کتب دیگر معلوم میشود ومفصلا وبالله التوفیق باب اول در احوال

خیر ما آ حضرت رسالت پناه صلعم بدانکه کنیت آنحضرت ابو القاسم است

ونام مبارك آنحضرت محمد واحمد است صلعم واین دو نام از اسمای مشهور

آنحضرتست ونامهای دیگر بالقاب در قران واحادیث مذکور است

مثل عبد الله ویاسین ونون ومغنی وفاتح وکافی وخاتم وحاشر ومزمل

ومدثر وموقف وقثم یعنی جامع کمالات وداعی وبشیر ونذیر وشاهد وشهید

ومبشر ونبی وامی ونور ونعمت ورؤف ورحیم ومنذر ومدکی وشمس و

نجم وحم والسماء وتین وسراج منیر ورحمة للعالمین ورسول الله وخاتم

النبیین وآنچه مشهور است پنج پیغمبر دیگر دو نام داشتند آدم وابو

البشر ثمود وصالح وهود ویعقوب واسرائیل وعیسی ومسیح ع وآنحضرت

عرب بودند وهود وصالح واسمعیل وخطیب الانبیا شعیب وایوب ع

یونس ع

نیز عرب بودند وانحضرت نیز هم پادشاه بود ودوازده پیغمبر دیکر
پادشاه بودند ادم وشیث وادریس ونوح وموسی وهرون ویوشع
ویوسف وداود وسلیمان وایوب وذو القرنین ع ونام مبارك انحضرت
انچه در احادیث ظاهر میشود مذکور میشود ودر توریة احید بوده است
ودر توریة بطریق صحیح موذ موذ وبطریق دیکر ماد ماد ودر توریة
لغت جبلی مثذ مثذ ودر انجیل اسمانی احمد ودر انجیل منحرف نصاری
مهمید است ودر انجیل متی مارکاره ودر انجیل مرقوس فارقلیط ودر
انجیل لوقا محیطاریح ودر انجیل فرنکان شنطیاب ودر انجیل یوحنا
تاکاورو ودر کتاب زند وپازند سین ودر کتاب انکلیون عبد الله ودر
کتاب هندوان کیشره کیش ش ودر کتاب دانیال ع پسندیده ودر کتاب
فرنف حامد ودر کتاب بانتکل لسلی دهند ودر صحف عتیق ودر زبور
طاب طاب ودر کتاب حکما منطی وحلوانی وماقد ونی حمید ودر لغت
رومی فلیطس ودر لغت یونانی منحمی ولادت باسعادت انحضرت در روز
جمعه هفتدهم ماه ربیع الاول عام الفیل واقع شد وانسال بود که
نجاشی پادشاه حبشه ابرهه را سردار نموده با خیل ولشکر بسیار
بخرابی مکه معظمه فرستاده بود وحق تعالی ایشانرا بعذاب سجیل هلاک

کرد و ابابیل را بر ایشان مسلط ساخت و کلینی رضی الله عنه در کافی
تصریح بدوازدهم ربیع الاول نموده و عامه ملاعین بر این قایلند وظاهراً
که حدیث کلینی محمول بر تقیه باشد پدر بزرگوار آن حضرت از افتاب
مشهورتر است و مادرش امنه خاتون بنت وهب بن عبد مناف بن
زهرة بن کلاب است و دایه انحضرت حلیمه سعدیه است و مربیه انحضرت ام
ایمن و برادر رضاعی انحضرت عثمان بن مظعون است که قبر او در بقیع قدس
مشرفه است که بعضی توهم کرده اند که عثمان بن عفان علیه اللعنه است
و تولد انجناب بعد از هفت سال از سلطنت کسری انوشیروان عادل ابن
قباد بود از ملوک ساسانیان عجم وانوشیروان در هفت اقلیم دنیا
تسلط داشت و ملک روم و شام و چین و هند و عرب او را اطاعت
میکردند و دار الملک او مداین و کوفه بود و انحضرت فرموده است
أَنَا وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ و او را عادل یاد کرده هر چند مجوس
بود و عبده نار و عادل واقعی بوده و صیت عدالت او از مشرق تا
بمغرب رسیده بود و حق تعالی او را بسبب کفرش مواخذه نخواهد
کرد و حاتم طایی را بسبب سخاوت عذاب نمیکند لعنت انحضرت در شب
دوشنبه بیست هفتم ماه مبارک رجب واقع شود در سن چهل سال
دیکی

ومدت الحمر در مهد پرورش عم بزرگوارش عبد مناف عمش یعنی ابی
طالب رضی الله عنه تربیت یافت چون والدین انحضرت بجوار رحمت
ایزدی رفته بودند و انحضرت قبل از رسالت نبی بود بر ذات مقدس
خود و بدین هیچ پیغمبری خدا را عبادت نکرد الا بطریق مرضیه خود
واینکه اکثر اهل سنت و نواصب و خوارج علیهم اللعنة بر انند که بشریعت
حضرت ابرهیم علی نبینا ع عمل میکرده و بعضی گویند بشریعت حضرت
نوح ع بوده و بعضی گویند بشریعت عیسی بوده اصلی ندارد و سخنان
سفها و لحق است و بعضی از عامه ملاعین گویند حضرت آدم و ابرهیم
ع از و فاضلترند این قول نیز نزد شیعه متروک است و انحضرت نیز
مبعوث بود بر کافه خلایق از مشرق تا بمغرب بر عرب و عجم و ترک
و دیلم و سیاه و سفید و اهل هند و شام و روم و مصر و خطا و فرنگ
و قاطنان اقالیم سبعه و ما وراء الاقالیم و یاجوج و ماجوج و طوایف جان
بن جان از اهرمن و عفاریت و نیس و لانیس و پریان و غولان و
قاطبه انام از ذوی العقول از هر صنفی و هر کیشی و ملتی که باشد
بعضی گویند مبعوث بود بر ملائکه عظام ع و همه روحانیان و نزد
این فقیر اینقول قوة تمام دارد و در ایام نبوت انحضرت سیزده سال

در مکه معظمه تشریف داشت وده سال در مدینهٔ مشرفه وخلایق را
هدایت مینمود وانچه مشهور است جبرئیل ع بیست وچهار هزار
مرتبه بر انحضرت نازل شد ودو مرتبه اورا بصورت اصلی خود
دید که مابین اسمانها وزمین پوشیده بود از عظم جثهٔ انحضرت و
گاهی بصورت دحیهٔ بن خلیفه کلبی بر انحضرت نازل میشد وهیچکس
از انبیاء عظام بمعراج نرفتند مگر انحضرت که دو مرتبه مشهورست
وبیشتر هم گفته اند ومعراج انحضرت جسمانی بود وبعضی از سفهای
متکلمین وغیره بروحانی قایلند ودر لیلة المعراج بساحت عزت
ورحمت پروردگار چندان نزدیک شد که درمقام قرب قاب قوسین
او ادنی مخاطب بخطاب رب الارباب شد ایات توریت که در شان
حضرت رسالت پناه صلعم نازل شده که استخراج نموده ام ومتفق
علیه یهود است که این ایات از توریت است وانکار ندارند اما محمل
می پوشانند ومیگویند پیغمبر موعود مهدی علیه السلام است
ولوقام نادی لعود بی اسرائیل کموش یداعوا اذونای
و برانگیخته نشد پیغمبری از بنی اسرائیل مثل موسی که بخواند خدایرا
اذونای لخا یاقیم کامانی میحا مقربخا ناوی الیو یانیم
ردی بروی شما جهت پیغمبری برانگیزانم از قوم تو از پسر برادران تو مثل تو برحق برانگیزانم
پیغمبری

اذوناى
و بارى ز مليد خدا

الو لِشماعون اُل اِشمو يئل اِشماعيل شمعتى خا هِنّ بر خَتى

له ازاد بشنوى بركنم اسمعيل را برتواى ابرهيم افزين نسلى عظيم عريضه است

اَنوا مِر بطى اُذنوا بيم اودما و دا ئو اِشِنم اشار بولِد او نوا

وازاد است كاملان خلق كه محمد است ع وازاو دوازده امام بهم برسند وان

نا بى اَفيم لا هِيم ميقرب اخِهِم كا موخا و نا يِشنى يِتنى دِ بارى بِفيو

پيغمبررا برخيزانم بر ايشان از ميان برادران ايشان وبگذارم سخنان خودرا در دهن او

شماود
و دبير لا هِيم اِت كُل اِشر اَصو ِنوا و ذر يشم و ذِ ريتم با اَصوت وها يو

و براند بگويد بايشان همه فرمان او ببريد دبر انكه نده كنم شمارا اگر فرمان او ببريد و باشيد بر ترش

شبينا شيبنا بِنوخ هكويم اتوا بى اِشماعيل

در ميان قوم خود واو بيد انجه از فرزندان اسماعيل

ايات انجيل در باب نبوت پيغمبر ما صلعم از انجيل متى شماره

بيست چهارم باصلاح ترتيب جمع انكتاب هرچند كه نصارى

انجيل را اسمانى نميدانند اما انچه جمع كرده اند بعد از حضرت

عيسى ع چهار خليفه او لوقا و متى و مرقوس و يوحنا باز

دران چهار انجيل نام مبارك انحضرت واهل بيت ع هست و اينست

ايات واسناى واذناى تو ديك ليسر اداكم ليس سا اذكم آد سيس مالكاه

ازبراى ان خواطر آيه ازبراى شما انسه پيغمبرى كه خدا صلى الله عليه و آله

اِس فار قلیط یو ایما استوُلِنس یوُ بَیرس یو اینوُسایِنس با نابی

ونام دانش دخیفه و جاشیندان بود از او دانا و دشمنان از آنها هلاک شوید

صِلك یوی خاچ چرب هابی یوها لا صیصك کاغاکا ای کاغاکه

دبحریه فتنه و دار کشیده شوید و از آنها بگریزید ...

هاوادامك هاوادام کیبی مبین اسوُاس عبادت کتاب ابن استخراج

احتیقه و دارم کی لیت خدا و شریک ندارد

نموده ام و جاماس حکیم که از اکابر حکمای فرس است در کتاب

فرهنك الملوك تصریح باین کرده است هر چند مجوس منکر حقیت

این دپند و کتاب ایشان که ابستاغ است از تصانیف زردشت

است و زند ترجمه است و از لغت سریانی و صابی مشکل تر است

اما قدری که ضرور بود از لغت زند به پهلوی و از پهلوی بفارسی

ترجمه نمود تا بر برادران آسان باشد باقی والله یعلم بحقایق الامور

پیام ایزد بیام نیو آفریدون دکوتاد کوم جاتی اناداری کبنا کبنا

سلام خدا سلام بزرگ نوح باد ای صاحبان هوش برمرحیظم ...

دنیا کو اکماناده لشت کدمن وخشو دسر وب شادجی

بزرگ مثل آفتاب و نور که پیغمبر است سخن گوی دانا

دموددنتن جاوندکی ایوی مانا کیش مند د امکناشان

خداوند مردم بخشا پادشاه فقط است پیش از همه ... جز کسنده

زند پازند ...

بدان که مراد از نوح درین ترجمه آفریدون ... استخراج از ابستا ... و با خود داده اند ...

سپنا شولمن مدینو چینود سروب شوتر نوم دکوتا منش بنا

دوزخ و بهشت دیل حراط نخن کورا ازاد و دل بخدا آخر دنیا بید شهر

سپنا جامتونتن آنکین مزاد من داس سویرا ذا باشوده ما مند سین

همه اشه برجاه امید داری او بروید کریه کسنند پیش او محمد

شمسا متومک شومک ذا بونتن ملکوتا کنخوین کسبا کنبا

که منش نور است پیش نی پیش او بگذارید اگر باد شه باشید و تزاد دار

کبا شطرنچه ارپا ره درنجی بیوده سلکش جکی وده وس شا دم

و اگر مرده و اگر خوب او سخن رسولان و دولت او پایدار است

قرآن مجید در عرض بیست و سه سال فرقه فرقه و سوره و سوره

بر انحضرت نازل شد و بعضی گویند در عرض بیست سه سال

نجماً بعد نجم فرود امد و ترتیب نزول قرآن بدین نحواست که مذکور

میشود و اکثر مفسرین بر این قایلند و این قرانی که بدین ترتیب

در میان است اول که الحمد است و بعد از ان البقره تا قل اعوذ برب

الناس جمع عثمانست که بدین ترتیب ساخته است روایت کند

ابو الحسن مهدی بن مهدی بن نزاد الحسینی القائنی که گفت خبر

داد مرا ابو القاسم عبد الله بن عبد الله الحسکانی و گفت حدیث

کردمرا ابو نصر بصیر مفتی او گفت حدیث کردمرا عم من او حامد که

حدیث کردمرا فزاری ابو یوسف یعقوب پسر محمد مقری او گفت

حدیث کردمرا محمد بن یزید سلمی او گفت حدیث کردمرا زید پسر

ابو موسی او گفت حدیث کردمارا عمرو بن هارون از عثمان بن عطا

از پدرش از ابن عباس که گفت آنچه نازل شد بمکه اول اقرا باسم

ربک بود پس نون والقلم پس مزمل پس مدثر پس تبت پس اذا الشمس

کورت پس سبح اسم ربک الاعلی پس واللیل اذا یغشی پس والفجر پس و

الضحی پس الم نشرح پس والعصر پس والعادیات پس انا اعطیناک

الکوثر پس الهیکم التکاثر پس ارایت پس کافرون پس الم تر کیف پس قل

هو الله اعوذ برب الفلق پس قل اعوذ برب الناس پس قل هو الله احد

پس والنجم پس عبس پس انا انزلناه پس والشمس پس بروج پس والتین

پس لایلاف پس القارعه پس قیامت پس همزه پس والمرسلات پس ق

پس المص پس قل اوحی پس یس پس ملائکه پس کهیعص پس طه پس واقعه

پس شعرا پس نمل پس قصص پس بنی اسرائیل پس یونس پس هود پس

یوسف پس حجر پس انعام پس صافات پس لقمان پس قمر پس سبا پس

زمر پس مومن پس نوح پس حم سجده پس حمعسق پس زخرف پس دخان

پس جاثیه پس احقاف پس ذاریات پس غاشیه پس کهف پس نحل پس ابرهیم
پس انبیا پس مؤمنون پس الم تنزیل الکتاب پس طور پس ملک پس حاقه
پس ذو المعارج پس عم یتساءلون پس نازعات پس انفطرت پس انشقت پس
روم پس عنکبوت پس مطففین و این هشتاد و پنج سوره است که بمکه
نازل شد و نامهای مکه در سر سورهای قران بنامهای متفرق
نوشته اند و اسامی مکه اینست که اگر در جای به بیند نزول انزا
بداند مکه بلد الحرام صلاح عرش و قادس و قادسه و مقدسه و نساسه
و الناسه و الباسه و البیت العتیق و ام رحم و ام القری و حاطمه و رأس
و کوثی و کوثی اسم بقعه ایست که منزل بنی عبد الدار بوده و انچه
نازل شده است بمدینه مشرفه اینست البقره پس انفال پس ال
عمران پس احزاب پس ممتحنه پس نسا پس اذا زلزلت پس حدید پس سوره
محمد ص پس رعد پس الرحمن پس هل اتی پس طلاق پس لم یکن پس حشر پس
اذا جاء پس نور پس حج پس منافقون پس مجادله پس حجرات پس لم تحرم پس
پس تغابن پس جمعه پس صف پس انا فتحنا پس سوره مائده پس توبه
و این بیست و هشت سوره است و اسماء مدینه را مرتضی علم الهدی
علیه الرحمه فرموده است بدین نحو یثرب طیبه و طابه و دار و

مسکنت وجائزه ومحبوره ومحبّه وعذراء ومرحومه وقاصمه و

فاطمه وبند ودر این قرانی که درمیانست انچه مشهور است سه

جزو از انکه در فضیلت امیر المومنین ع و اهل بیت رسالت

ودر مذمت قریش در فضایح ایشان بوده و از عثمان ملعون

بیرون کرده ودر اکثر ایات که حالا هست اسم انحضرت و اهل

بیت او صریحا بوده که از انها بیرون کرده و بعضی از ایات کفر

شیخین ومذمت ایشان صریحا ظاهر بوده وعثمان ملعون بعد

از انکه از همه ولایات قران را جمع کرده و همه را فرمود تا سوختند

وهفت قران نوشت بترتیبی که حالا هست وسنیان انرا انها را

امام میگویند ومردمان از روی انها نویسانیدند ودر

تفسیر کاذرو ملا فتح الله علیه الرحمه اخراج بعضی از ایات در

دیده عثمان ودو سوره از سور قرانی از مصحف عبد الله بن مسعود

رضی الله عنه نوشته فقیر نیز در این رساله ایرادی نماید

سورة النورين بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الذين امنوا امنوا بالنورين الذين انزلناهما يتلوان

عليكم اياتي ويحذرانكم عذاب يوم عظيم نوران بعضهما

من بعض

عالمانه و علیه نوشتن در نظم ترتیب بحسب الفصل اقرا دبود

من بعض وانا السميع العليم ان الذين يوفون بعهد الله ورسوله
في آيات لهم جنات النعيم والذين يكفرون من بعد ما امنوا بنقض
ميثاقهم وما عاهدهم الرسول عليه يقذفون في الجحيم ان الذين ظلموا
انفسهم عصوا الوصي اولئك يسقون من حميم ان الله الذي له نور
السموات والارض بما شاء واصطفى من الملائكة والرسل وجعل من المؤمنين
اولياء اولئك في خلقه من خلفه يفعل ما يشاء لا اله الا هو الرحمن الرحيم
قد مكر الذين من قبلهم برسلهم فاخذتهم بمكرهم ان اخذي شديد اليم
ان الله قد اهلك (الملك) عادا وثمودا بما كسبوا وجعلهم لكم تذكرة افلا تعقلون (تتقون)
وفرعون لما طغى على موسى واخيه هرون اغرقته ومن تبعه اجمعين
ليكون لكم اية وان اكثرهم فاسقون ان الله يجمعكم في يوم الحشر فلا تستطيعون (ان)
القول حين يسئلون ان الجحيم مثويهم وان الله عليم (خبير) حكيم يا ايها (مثويهم)
الرسول بلغ انذاري فسوف تعلمون قد خسر الذين كانوا عن اياتي وحكمي
معرضون مثل الذين يوفون بعهدك اني اجزيهم جنات النعيم ان الله (معرضين)
لذو مغفرة واجر عظيم وان عليا لمن المتقين وانا لنوفينه حقه يوم
الدين وما نحن عن ظلمه بغافلين وكرمناه على اهلك اجمعين فانه (واكرمه)
وذريته لهم الصابرون وان عدوهم امام المجرمين قل للذين كفروا

فرضنا

بعد ما امنوا طلبتم زينة الحيوة الدنيا واستعجلتم بها ونسيتم ما وعدكم
الله ورسوله ونقضتم العهود من بعد توكيدها وقد ضربنا لكم الامثال
من قبل فيها لعلكم تهتدون يا ايها الرسول قد انزلنا اليك ايات
بينات فيها من يتوفه مؤمنا ومن يتوله من بعدك يظهرون الظلم
فاعرض عنهم انهم معرضون وانا لهم محضرون في يوم لا يغني لا
ينفعهم عنهم شيئا ولا هم يرحمون ان لهم في جهنم مقاما عنه لا يعدلون
فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين ولقد ارسلنا موسى وهرون فبغوا
على هرون لما استخلف فصبر جميل فجعلنا منهم القردة والخنازير ولعناهم
الى يوم يبعثون فاصبر فسوف يبلون ولقد اتينا لك الحكم الذين من
قبلك من المرسلين وجعلنا لك منهم وصيا لعلهم يرجعون ومن يتول
عن امري فالى مرجعه فان مرجعه الى جهنم فليتمتع بكفرهم قليلا
فلا تسئل عن الناكثين يا ايها الرسول جعلنا لك في اعناق الذين
امنوا عهدا فخذوه وكن من الشاكرين ان عليا قانتا بالليل ساجدا
يحذر الاخرة ويرجوا ثواب ربه قل هل يستوي الذين ظلموه ظلموا
والذين ظلموا وهم بعذابي يعلمون سنجعل الاغلال في اعناقهم وهم
على اعمالهم نادمون انا بشرناك بذريته الصالحين وانهم لامرنا

لا يخلفون

لا يخلفون فعليهم مني صلوة صلوة ورحمة احياء واموانا في يوم يبعثون

وعلى الذين يبغون عليهم انهم كانوا قوم سوء خاسرين وعلى الذين

سلكوا مسلكهم مني رحمة وهم في الغرفات امنون وان الله لذو فضل

على العالمين والحمد لله رب العالمين سورة الولاية بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الذين امنوا امنوا بالنبي والولي اللذين بعثناهما يهديانكم

الى صراط مستقيم نبي وولي بعضهما من بعض وانا العليم الخبير

ان الذين يوفون بعهد الله لهم جنات النعيم فالذين اذا تليت عليهم

اياتنا كانوا باياتنا مكذبين ان لهم في جهنم مقام عظيم اذا نودي

لهم يوم القيمة اين الضالون المكذبون للمرسلين ما خلفهم المرسلون

الا بالحق وما كان الله لينظرهم الى اجل قريب وسبح بحمد ربك وعلي

من الشاهدين في المائدة يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك في شان

علي وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس في الرعد

انما انت منذر للعباد وعلي لكل قوم هاد في الشعراء وسيعلم الذين ظلموا

ال محمد اي منقلب ينقلبون في النساء ام يحسدون الناس على ما اتيهم

الله من فضله فقد اتينا ال ابرهيم وال محمد الكتاب والحكمة واتيناهم

ملكا عظيما في الصافات وقفوهم انهم مسئولون في ولاية علي بن ابيطالب

مالكم لا تناصرون في الزمر فاما نذهبن بك فانا منهم منتقمون

بعلي ابن ابي طالب في طه ولقد عهدنا الى ادم من قبل كلمات في

محمد وعلي وفاطمه والحسن والحسين والتسعه من ذرية الحسين

فنسى فلم نجد له عزما في النجم فاوحى الى عبده في علي ليلة المعراج

ما اوحى في اية الكرسي الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم

له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم

الغيب والشهادة وهو الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع في الاحزاب

وكفى الله بالله المؤمنين القتال بعلي ابن ابيطالب وكان الله عزيزا

قويا عزيزا حكيما وچون امثال اين ملعون فاجر انحراف ايات قران نمود مفسرين

عامه وعلماء ايشان وناصبيان واكثر فرق اسلام اين قرائى كه در ميان سنيان

وهريك بطريقى خواندند بازايات انرا براى خود تفسير كردند ومعنيها قرار دادند وبى عالم واعراب انرا تغيير دادند

شد بتو ظاهر است كه چه بايد قران كردند ومعلوم نميشود كه نزول

قران بكدام قران قارى نازل شده است وازانجمله سوره حمد را حسن

بصرى وشنبوذى ومطوعى از قراء چنين خوانده اند وعلى هذا القياس

ببينيد كه چه كردند الحمد نحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم

ملاك يوم الدين هياك نعبد وياك تستعين نرشد لسبيل

المستقيم

الْمُسْتَقِيمَ سَبِيلَ الَّذِينَ نَعَمْتَ عَلَيهِمْ سِوَى الْمَغْضُوبِ عَلَيهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

غزوات آنحضرت مفسرین خاصه وعامه و رواة حدیث وارباب

سیر و تواریخ گفته اند که در جمیع غزوات و جهاد او با کفار بیست و

شش غزوه بود اول غزوه ابوا بود دویم غزوه بوات سیم غزوه عشیره چهارم غزوه

بدر اولی غزوه بدر کبری و در این جنگ لشکر ظفر اثر آنحضرت سیصد و

سیزده نفر بودند و دو شتر و یک اسب داشتند و طعام ایشان

سبوس جو و خرمای پوسیده بود و درین حرب هفتاد نفر از

عظما و صنادید قریش کشته شدند و هفتاد نفر اسیر شدند و

ازجمله اساری عباس بن عبد المطلب و عقیل بن ابی طالب و طلحه

و سعد بن معاذ درین جنگ زخم دار شدند و درین حرب ملائکه را

خداوند عالمیان بمدد رسول خود فرستاد ششم غزوه بنی سلیم است

هفتم غزوه سویق بعد از آن غزوهٔ ذی امر بعد غزوهٔ احد و عسکر

آنحضرت درین حرب هفتصد نفر بودند و سردار لشکر کفر ابو سفیان

ملعون بود و هند ملعونه زوجه او همراه بود و درین حرب دندان مبارک

رسول شهید شد و اسد الله حمزه رضی الله عنه نیز شهید

شد و لشکر اسلام گریختند و بمدینه طیبه رفتند بنحوی که بعد از

سه روز سلاسه ملاعین از خانهای خود بیرون امدند و امیر المؤمنین

ع بر سر حضرت رسالت پناه صلعم ایستاده بود جنگ میکرد و کفار را

دفع میکرد و اخر ابو سفیان ملعون منهزم گردید پس بعد ازان

غزوهٔ بحران واقع شد پس غزوه اسد و پس غزوهٔ قریضه پس غزوه

ذات الرقاع پس غزوه بدر اخیر پس غزوه دومة الجندل پس غزوه

خندق که احزاب نیز میگویند واقع شد و تخفیف در اکل و شرب

و روزه درین روز نازل شد و از جمله زبردستان عرب عمرو

بن عبد ود کشته شد و لشکر کفار و یهودان ده هزار نفر بودند

که با سردار ابو سفیان بودند و درین حرب حسب المشورهٔ سلمان

فارسی رضی الله عنه خندق بدور مدینه کندند پس غزوهٔ

بنی قریظه بود و درین حرب لشکر انحضرت قریب پنج هزار

کس بودند و یهودان را بسیار کشتند و جمع کثیر جلای وطن

نمودند پس غزوهٔ بنی لحیان بود و بعد ازان غزوهٔ بنی قرد پس غزوهٔ

بنی مصطلق پس غزوه بنی حدیبیه واقع شد و درین حرب حضرت

رسالت پناه صلعم با سهیل بن عمرو و سائر مشرکان صلح کرد

و بعد ازان غزوهٔ خیبر واقع شد درین حرب عسکر ظفر اثر

انحضرت

بنی نضیر

انحضرت هفت هزار کس بودند وجعفر بن ابیطالب ع درین جنگ
از حبشه امد ونماز جعفر انغامی بود که حضرت رسالت بجعفر
نمود وکذاردن ان سنت شد پس بعد ازان غزوهٔ فتح مکهٔ معظمه
واقع شد ودرین حرب لشکر انحضرت ده هزار کس بودند
ودران سال بتان را از کعبه انداختند وشکستند وهبل را
حضرت فرمود شکستند ودرباب السلام بخاك کردند وبت پرستی
دران سال از میان قریش برطرف شد بعد ازان غزوهٔ حنین واقع شد
پس غزوهٔ طایف پس غزوهٔ تبوك ولشکر انحضرت سی هزار کس بودند و
انحضرت بنفس مبارك خود در نه غزوه ازین غزوات حاضر بودند
ودر بعضی خود حرب کردند اول بدر کبری بود وان در روز جمعه
هفتدهم ماه مبارك رمضان سال دویم هجرت واقع شد ودر جنگ
احد بود وان درماه شوال سال سیم هجرت واقع شد وحرب
خندق وقریظه در شوال سال چهارم هجرت واقع شد وجنگ
بنی مصطلق وبنی لحیان درماه شعبان سال پنجم هجرت واقع شد
وجنگ خیبر وفتح مکهٔ معظمه درماه رمضان هشتم هجرت واقع
شد وحرب حنین وطایف درماه شوال سال هشتم واقع شد

وغزوهٔ دیگر آنحضرت بتبوک است در اکثر این غزوات حضرت امیر المؤمنین
ع سردار بود و علم با او بود و تمام این فتوحات را خداوند عالمیان
بر دست او ظاهر کرده اند ازواج آنحضرت بعضی از ام المؤمنین خدیجه بنت
خویلد رضی الله عنها نه زن نکاحی بعقد دوام داشت عایشه دختر
ابی بکر ملعون و آنحضرت او را حمیرا خطاب کرده بود برای آنکه نسبت
بسایر زنان وجیه تر و جمیل تر و جوان تر بود زن دیگر حفصه دختر عمر
خطاب کذاب علیه اللعنه و العذاب بود دوم دختر ابوسفیان خواهر
معاویه غاویه و سوده بنت زمعه و ام سلمه بنت ابی امیه این
پنج زن از قریش بودند و از غیر قریش صفیه بنت حی بن اخطب خیبری بود
و میمونه بنت حارث هلالیه و زینب بنت جحش اسدیه و جویریه
بنت الحارث المصطلقیه بود و ماریه قبطیه ام ولد بود اسپان آنحضرت
اول سکب است که آنحضرت از اعرابی خریده بود و اسم این اسب نزد
اعرابی ضرس بود و دیگر مرتجز برای این نام بر او گذاشتند که شیهه
را خوب میکشید و دیگر لزاز است سهیلی از علمای اهل لغت گفته
است که معنی لزاز است که هیچ اسبی بر آن سبقت نمیگرفت
مگر آنکه وا میماند از دنبال و دیگر از طرز و لحیف بودند که زمین را

(حاشیه: و ام حبیبه)

در دوندکی مثل لحاف در حم می پیچیدند و دیگر ورد است و این شش
اسب متفق علیه خاصه و عامه است و دیگر اسب ابلق بود و ذوا
العقال و ذو اللمه و مرتجل و سرحان و یعسوب و بحر و ادهم و ذو الجناح
واما اولاد وامجاد انحضرت قاسم از خدیجه کبری رضی الله عنها بود و ابرهیم از ماریه
قبطیه کنیز انحضرت بود و گویند دو پسر دیگر بودند طیب و طاهر
و بعضی گویند طیب و طاهر لقب ابرهیم است و صبایای انحضرت فاطمه
زهرا صلوات الله علیها بود و رقیه و زینب سلام الله علیهما
نیز از حضرت خدیجه رضی الله عنها بودند و فرزند خوانده انحضرت
زید بن حارثه بود که بخطاب فرزندی مشرف شد امرای انحضرت وزیر
و وصی و صاحب سر و داماد وی و صاحب علم او سر مهاجر و ا
نصار و امیر الامراء علی المعقد اوحید ذکر او غیر فرار صلوات
الله علیه بود و حضرت سید الشهداء حمزه و جعفر طیار و عقیل
ابن ابی طالب و عباس بن عبد المطلب و فضل و عبد الله پسران
او و سلمان و مقداد و ابو ذر و عمار بن یاسر و عبد الله بن مسعود
و جابر بن عبد الله انصاری و سعد بن معاذ و سعد بن عباده
و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و جبیر بن مطعم و عثمان بن

مظعون وحنظله غسیل الملئکه وحذیفه بن الیمان وابو سعید خدری
وابو ایوب انصاری واسامه بن زید وصاحب جیش و زید بن
حارثه سلام الله علیهم بودند ما ذمین لعنتی ابوبکر وعمر وعثمان وطلحه
وزبیر وسعد بن ابی وقاص وسعید وابی عبیده بن جراح وسالم
مولی ابی حذیفه وعمرو بن عاص وخالد بن ولید معاویه وابو سفیان
وعوف بن مالک وعبد الرحمن بن عوف لعنة الله علیهم ولایات
انحضرت در ایام نبوت مکه معظمه ومدینه مشرفه فتح شد وو
لایت یمن ونخا ونجد وتهامه وسحار وعمان وقطیف ولحسا و
حجاز وبادیه ونجران وخیبر وفدك وقلاع خیبر وکل قبایل عرب
وولایت بحرین وتوابع ان وبعضی از شام وطایف بود در سال
پنجم یا ششم هجرت انحضرت مامور شد که نامه بملوك اطراف
وسلاطین جهان نویسد وایشانرا باسلام دعوت نماید اول
نامه بهرقل قیصر روم نوشت وان مسلمان شد واسلام خود را
مخفی داشت پسر برادرش اورا زهر داد وکشت ودیگری نامه
بپادشاه شام نوشت واو غدر اورد واسبی با چیزی چند بعنی بستاد
وتوفیق اسلام نیافت ونامه دیگری باصحمه پادشاه حبشه

فرستاد که ملقب بنجاشی بود و او مسلمان شد و استی ورد لدلوا با
چین چند بهدیه فرستاد و عذر خواست و در اسلام وفات کرد
در حبشه و جبرئیل ع خبر وفات بحضرت ادا داد و انحضرت در مدینه
مشرفه بود بر او نماز کذارد و باعجاز انحضرت زمین حبشه
مرتفع شد بنحوی که جنازه ان پادشاه را دیدند و از اینست که
علما عین نماز جماعت را در کوچها و دکانها در جایکه بیش
نماز ایشان نماز میکنند در خارج مسجد باوجود حایل و دیوا
رها که درمیان ایشان و پیشنماز واقع است اقتدا می کنند و نامه
دیکر بخسرو بن هرمز پادشاه عجم فرستاد باین مضمون و بعبد الله
بن حذافه داد و روانه کرد بسم الله الرحمن الرحیم من محمد
بن عبد الله الی پرویز هرمز فانی احمد الله الذی لا اله الا هو الحی
القیوم الذی ارسلنی بالحق نذیرا و بشیرا الی قوم علیه السفه
وسلبت عقولهم من یهدی الله فلا مضل له و من یضلل فلا هادی
له وان الله بصیر بالعباد اما بعد فان اسلم تسلم وان ابیت فابشر
من الله لحرب رسولهما و ان بدبخت مسلمان نشد و نامه انحضرت را دید
رد و راب نداخت و کویند این رو دیت در کتا د کرمانشاهان

میکرد دو معروفست بصره سوا این اب بود و در ینمقام شهراد من حصا
بوده که مقر سلطنت ان بی سعادت بوده و حرفش اینکه چرا نام خود را
بر نام من مقدّم نوشته است و جواب نامه خاکی در کیسه کرد و
فرستاد و چون قاصد برگشت و خاک را اورد حضرت فرمود تیمّنا
خوبست خاک ولایت او بدست ما می اید و اخر چنین شد که بعد از ان
حضرت ولایت شام و روم و مصر و هند و ایران و توران بدست
لشکر ایران مفتوح شد و نامهٔ دیگر بپادشاه یمن فرستاد و او نیز
مسلمان نشد و ولایت یمن را بملازمان انحضرت واگذاشت و نامهٔ
دیگر ببحرین و قطیف و لحسا و جبل عامل فرستاد و ایشان نیز
مسلمان نشدند و ولایت بحرین و یمن را بانحضرت واگذاشتند
که هرساله اخراج بدهند کاتبان انحضرت امیر المومنین ع بود و هم
کاتب وحی خان و ضابط قران بود و علت این بود که حضرت
رسالت پناه صلعم خط نداشت و مامور بخواندن و نوشتن
نبود و دیگر از کاتبان عثمان بن عفان ملعون بود و ابی ابن کعب
و عبد الله بن سعد و اخر عبد الله را معزول ساخت و او را
لعنت کرد و نفرین نمود چرا که انملعون هر ایه که نازل می شد از معنی

میکرد

میکرد و بدل آنچیز دیگری مینوشت مثل غفور رحیم را غفور حلیم

مینوشت صبایای حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا صلوات الله

علیها در حباله زوجیت حضرت امیر المومنین علیه السلام

بود و رقیه در خانه عثمان ملعون بود و زینب در خانه ابی

العاص بود و عثمان رقیه را شهید کرد و ابی العاص فوت

شده بود باز زینب را خواستگاری نمود و سنی از این جهت

است که عثمان را ذو النورین میگویند و سبب شهادة رقیه

این بود که حضرت رسالت پناه مغیرة بن ابی العاص عم عثمان را

طرید نمود و خون او را هدر کرد و فرمود که هر کس مغیره را نگاه

دارد با آب و توشه و شتر بدهد خدایا او را لعنت کن و عثمان

او را در خانه نگاه داشت و چند مرتبه التماس او را نمود حضرت

او را قبول نفرمود حضرت و عثمان او را آب و توشه و شتر داد

و از مدینه او را بیرون کرد جبرئیل ع رسول خدا را خبر کرد پس

آنحضرت امیر المومنین ع را و عمار را فرستاد و مغیره را کشتند

و عثمان ملعون چون اعتقاد بوحی نداشت بهانه کرد و رقیه

را بسیار زد و گفت تو پدرت را خبر کردی که فرمود مغیره

کشتند و با کنیز رقیه زنا کرد رقیه بپدر بزرگوار خود پیغام کرد
که عثمان مرا زد انحضرت امیر المومنین ع را فرستاد برود
دختر عمه اش را بیاورد انحضرت شمشیر را برهنه کرد و امد
و رقیه را بخانه حضرت رسالت اورد رسول هفت مرتبه
عثمان را لعنت کرد و فرمود عثمان نور انگشت خدا او را بکشد و بعد از
سه روز از ان درد و الم بجوار قدس ارتحال نمود و زینب
رقیه هر دو در مدینه وفات یافتند در ایام حیوة انحضرت
او حضرت فاطمه صلوات الله علیها بعد از وفات انحضرت از
ظلم عمر و ستم ان ملعون وفات یافت و قاسم طاهر پیش از بعثت
وفات یافت در مکه معظمه و ابرهیم سلام الله علیه و علیهم در
مدینه فوت شد اعمام انحضرت جناب ابو طالب ع بود که بشرف
اسلام مشرف شد و اسلام خود را پنهان میداشت از کفار قریش
و برادران خود برای مصلحتی چند و چون مؤمن ال فرعون
بود در این امت که او نیز ایمان خود را از فرعون قبطیان پنهان
میداشت و چون ابو طالب بسبب حبشه رفته بود و مهارت
تمام بلغت حبشه داشته مکرر کلمه طیبه باین نحو میگفت که

اسدنا

که اَسدِیْنُ لَمصَا فَاطَالَاهَا یعنی اَشْهَدُ مُخْلِصًا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه و
دفاعه از آبای خود نقل میکند که نقش نگین ابوطالب این بود
رَضِیْتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِابْنِ اخی نَبِیًّا وَبِابْنِی عَلِیٍّ وَصِیًّا و کوسا له پرستان
این امت در اسلام ابوطالب توثق کرده اند و دیگر از اعمام انحضرت
جناب حمزه سید الشهدا است ملقب باسد الله او نیز لبشرف اسلام
بمکه معظمه مشرف شد و در جنگ احد بضرب وحشی شهید
شد و قاتل او بعد از ین مسلمان شد و توبهٔ او مقبول شد و
از اهل بهشت کردید و اوّل تسبیحی که بهم رسید از خاک قبر حمزه	در اسلام
بود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها سی و سه دانه ساخت
وخام بود و بند او و ریسمانی نکبود بود و قبر انجناب در احد است
و ان کوهیست که در حوالی مدینه مشرفه و قبر ابی طالب در مکهٔ
معظمه است و ان سال که ابی طالب فوت شد ام المؤمنین خدیجهٔ
کبری سلم الله علیها نیز فوت شد و ان سال را عام حزن نام
نمادند و حضرت رسالت بعد از فوت ابی طالب از مکهٔ معظمه
و مدینه مشرفه هجرت کرد و تاریخ هجرت در اسلام از ان سال
بهم رسید و دیگر از اعمام انحضرت عباس رضی الله عنه است

او نیز بشرف اسلام مشرف و از طلقاء بدر است و قبر او در بقیعه است

و دیگر از اعمام انحضرت عبد العزی مکنی بابی لهب است او ایمان

نیاورد و با زوجه اش ام جمیل بنت حرب که خداوند عالم ایمان

او را حمالة الحطب نام نهاده و سوره تبت در کفر این دو کس

نازل شده است غلامان انحضرت سلمان انحضرت رضی الله

عنه است و اسم او روزبه بود و ابو عبد الله کنیت سلمان است

و حضرت رسالت او را ازاد ساخت و از کل مؤمنان و شیعیان

در بزرگی وار است و در فضیلت او شیعه و سنی اتفاق دارند

و حضرت رسالت در شان او فرمود که السلمان منی اهل البیت

و از سخنان سلمان اینست که در روز سقیفه بمعاندین امیر المؤمنین

علیه السلام گفت قال الرافعی القزوینی فی کتاب التدوین

لما اجتمعت الصحاب علی سلمان الفارسی یوم سقیفة فقالوا یا ابا

عبد الله انا لک سنتک و دینک و علمک و صحبتک من رسول

الله تقل فی هذا الامر قولا تخذل عنک فقال بالفارسیة کویم اکر

بشنوید ثم غدا علیهم فقالوا اما سمعت یا ابا عبد الله فقال

بالفارسیة گفتم اگر بکار برید ثم انشا یقول ما کنت احسب ان

الامر

الامر منصرف عنها شم ثمّ منهم عن ابی الحسن الیس اوّل من صلّی القبلة
واعلم القوم بالاحکام والسنن ما فیهم من صنوف الفضل یجمعها
ولیس فی القوم ما فیه من الحسن ودیگر از غلامان سالم است
ولیار ومدغم وصوابیه وزید وابو صالح وکبیش وهمه اهل
مکهٔ معظمه باعتبار فتح بندهٔ انحضرت بودم واز خصایص و
خوارق عادت ان بود که هرگز محتلم نشده اند واب دهن وبلغم
وکثافت دماغ نداشت وخمیازه وکمان کشش نمیکرد وانچه
ازان دفع میشد از مشک خوش بوتر بود ونظر تقاضای انحضرت را
از دوست ودشمن ندید وچنانچه از پیش میدید از عقب
نیز میدید خواه در روز خواه در شب وبهر طرف رو میکرد
بکناه راه هراس ورعب در دلها می افتاد وسایه نداشت ولکهٔ
ابری همیشه بر بالای سر انحضرت ایستاده بود وهر وقت هرکت
میکرد ان ابر نیز هرکت میکرد وچون بر زمین صلب وسنگ راه میرفت
نقش قدم مبارک او می نشست ودر زمین نرم وسست که راه
میرفت اسر پایه نداشت وهیچکس از بنی ادم با انحضرت نمیتوانست
در حرب مقاومت کرد ودر قوت کسی با او برابری نداشت و

وچون بخواب میرفت دل انحضرت بیدار بود وهر که سخن میگفت

درخواب انحضرت میشنید وهرگز خنده وقهقه نکرد بلکه تبسّم

میکرد ودر بازارها چیزی نمیخورد وسر برهنه وپای برهنه راه

نمیرفت وتندخوی وغرلت ودرشتی نمیکرد وکج خلقی وعبوس نبود

وتواضع وفروتنی مینمود واغنیا وفقراء در نزد او یکسان بودند

ورعایت مالداران را بسبب دنیای ایشان نمی کرد وهرچه بدست

انحضرت می افتاد بفقرامیداد وقلیلی بقدر سدّ رمق برمی داشت

واحرام بود برامت که انحضرت بنام مبارك یا بکنیّت یا اسم یا بکنیّت

تنها یاد کنند بلکه خطاب بیا رسول الله ویا نبی الله یاد میکردند

وانحضرت هرگز نعره نزد وصدا بلند نکرد واز برای دنیا ومال و

جاه او مغموم نبود وطلب دنیا نمیکرد بلکه همیشه در غم امتان عاصی

خود بود واکثر روزها روزه میداشتند ودو روز وسه روز گرسنه

بودند ودر بلاها وشدّت وسختیها که رو میداد ودشمنی منافقان

وجفای امّت صبر می نمود وعذاب وبلای امّت را از خدا نخواست

ودیگر قیام اللّیل ونماز وتر واضحیه برانحضرت واجب بود وحرام

بود برانحضرت وبنی هاشم صدقه زکوة واجب وحلال بود برانحضرت

روزه

روزه وصال ونه زن بعقد دوام مجتمعا وزنان انحضرت بمنزله
مادر مؤمنان بودند وحرام بود بر امت که زنان ازمرد اورا
بعد از انحضرت بعقد درآورند وحجاب زنان از مردان در زمان
انحضرت بهم رسید وظاهرا در امم سابقه نبوده وجایز بود
بر انحضرت که زنان بی شوهر خود را با وهبه نمایند بمهر وحلال
بود بر انحضرت که زنان خود را مخیّر سازد میان انکه در خدمت
انحضرت باشند وازاد رند هند ویا انکه از انحضرت جدا شوند
وپی کار خود روند وحرام بود بر انحضرت عقد کنیزان واستبدان
نسا بر انحضرت روا بود وغنایم دار الحرب وجزیه اهل ذمّه بر
انحضرت حلال بود وبر امت او دون امم سابقه وانبیا ایشان
وانحضرت ضیافت میکرد وبضیافت میرفت وهرچند که راه
دور بود وبعیادت بیماران میرفت ومؤمنان هرگاه می مردند
بقبرهای ایشان داخل میشود وبر دراز گوش بی پالان سوار
میشد وبر روی خاک بافقرا وغلامان خود چیزی می خورد
وبوی خوش وعطر می مالید ورهبانیت وشال پوشی نمیکرد
ودشنام هرگز بکسی نداد وعصاة ومتمرّدین امت را نفرین

نکرد و سلام کردن سبقت میکرفت بنحوی که بر اطفال و زنان
سلام میکرد و بر هر راهی که تشریف میبرد بعد از هفته که کسی
از ان راه میرفت میدانست که حضرت ازین راه رفته است و هر
تحفهٔ که برای انحضرت می اوردند بصحابه نصیبی میداد و هر
کاری که رو میداد از برای شرف با صحابه مشورت میکرد و
هرگز مربع ننشست و پای بروی پا نینداخت بروش جبّاران
و بروش بندکان دو زانوا می نشست و بروش بندکان از برای
خدا شمن میداشت و خدا را بسیار مناجات میکرد و اکثر شبها
بغیر سنان و سایر مغابر و کوهها ی مکه میرفت و تضرّع و
ابتهال می نمود و امرزش از برای مؤمنین و مؤمنات میخواست
و هر کرد عا از برای خود نکرد و در جبل فاران که قریب بمکه ا
ست و اشرف جبال دنیا است با حق تعالی مناجات کرد و راز گفت
و حق تعالی با او راز کفت چنانچه در جبل حوریث موسی ع و در
جبل ساعیر عیسی ع با خداوند عالمیان مناجات کردند و
انحضرت در ایام نبوت با امیر المؤمنین ع و قلیلی از مؤمنان
بجادله کرد با کفار قریش و کرکان عرب و بنصرت رب العالمین
داستان

با ایشان فائق شد وسیصد وشصت بتان قریش که خدایان

ایشان بود شکست ودین ایشان را خراب کرد اسامی بتان قریش لات

بود ومنات وسواع وهبل وعزی وود وبك وبعل ویغوث

ویعوق ونسر وطائر واساف ونائله وصنم ووثن ولات

خدای بنی ثقیف بود وبعضی گفته اند از قریش بود وعزی

از بنی غطفان ومناة از بنی هذیل وخزاعه بود وود از بنی

کلب بود وسواع از بنی همدان ویغوث از بنی مذحج ویعوق از

بنی مراد ونسر از بنی حمید وطائر را اعراب یمن داشتند اساف

ونائله صورت زن ومردی بودند وصفا ومروه وصنم را از

عسل وروغن ساخته بودند وبنی حنیفه داشتند همه این بتان

را سرنگون ساخت ودین ایشان بر طرف کرد مذهب قریش را

مجمل بیان می نماید بدعتهای ایشان این بود که سیصد و

شصت بت را عبادت میکردند وخدایان خود میدانستند

ودر طواف حرم زن ومرد عریان طواف میکردند وزنان

برهنه بر روی در افتاده بروش چهارپایان بچهار دست و

پا شوط میکردند وحیوانات مرده را حلال میدانستند

بروش مجوس و میگفتند که ملئکه دختران خدا اند و قرانرا
میگفتند اساطیر الاولین است یعنی از کتابهای سابق که سریانی
وعبری بوده رسول خدا صه استخراج کرده است و بزبان عربی
اورده است ود و استخاره عمل بازلام می کردند و وطی مامو طوئه
پدر را حلال می دانستند و برادری که فوت می شد زن او
بدون نکاح مال برادر دیگر بود و چند کس را از عوض یک کس
می کشتند و بعضی از ایشان عبادت ملئکه و بعضی عبادت ستاره
شعری می کردند و دختر خواهر و جمع الاختین و شراب و ربارا
حلال میدانستند و زنا بظها رحرام می دانستند و نکاح
شغار در مذهب ایشان جایز بود و اعتقاد بقیامت و معاد
وحشر و بعضی از انبیا و دوزخ نداشتند و انحضرت چنین دینی
را بر طرف کرد دشمنان انحضرت در ایام نبوت که اصرار بر عناد
وتکذیب داشتند عتبه بود و شیبه و ابوسفیان بن صخر
بن حرب و ابو الحکم ابو جهل و ولید بن مغیره و مغیرة بن ابی العاص
وعاص بن وایل سهمی و ولید بن عتبه بن ربیعه خال معاویه
وهند بنت عتبه زوجه ابوسفیان و ابی لهب عم انحضرت

وحمالة

وحمالة الحطب زوجه او عاص بن سعید بن العاص بن امیه وطعیمه
بن عدی بن نوفل اینجماعت از روس اهل ضلالت بودند پس وان
شیاطین قریش نوفل بن خویلد بود و زمعه بن الاسود و حرث
بن زمعه و نضر بن حارث بن کلده بن عبد الدار و این ملعون
او بود که میفرستاد بولایت عجم و حکایت ملوک کیان
پهلوانان کبرا از امینوشتند و برای او میفرستادند و او
میگفت محمد صلعم قصه و حکایت یاران گذشته را نقل میکرد میکنند
وانا احدث بحدیث رستم و اسفندیار و این را بر اعراب
میخواندند و مردم را متفرق میکرد و این قسم جماعت بسیارند
که ذکر ایشان باعث طول کلامست ودیگر از جمله معاندین
و دشمنان اصحاب عقبه اند که در قصد کشتن انحضرت
و خر ابی دین او میکوشیدند و ایشان چهارده نفر بودند
از منافقین مکه و مدینه ابوبکر بود و عمر و عثمان و طلحه
و بن عبید الله و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
و ابی عبیده بن جراح و معاویه بن ابو سفیان و عمرو بن عاص
و غیر قریش پنج نفر بودند ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه

واوس بن الحدسان ابو هریره وابو طلحه انصاری لعنة الله علیهم
من الاولین والاخرین دیگر از جمله دشمنان انحضرت جماعتی
بودند که در ایام حیوة انحضرت وبعد از او دعوی نبوت
کردند از انجمله مسیلمه کذاب است که عرب ورا رحمان الیمامه
میگفتند ویمامه ناحیه ایست میان حجاز ویمن وبهترین ولایت
عرب است از بسیاری محصولات ومسیلمه در زمان رسول
خدا صلعم مدعی نبوت بود وخلقی بسیار برو گرویدند واز و
معجزه طلبیدند قاروره سرتنکی اورد وتخم مرغی که در سرکه
خیسانیده بود دران شیشه کرد وجمعی از بنی حنیفه بوی
ایمان اوردند وبنی حنیفه قومی بودند از عرب که در ایام جاهلیت
بتی از عسل وروغن ساخته بودند وپرستش مینمودند
ودر بعضی احیان که سنگی بر ایشان روداد ان بت را شکستند
وخوردند گویند مسیلمه کتابتی برسول خدا صلعم نوشت بدین
مضمون از مسیلمه رسول خدا ومحمد رسول الله خدا صلی
الله علیه واله سلم علیک اما بعد من در امر دنیا با تو
شریک گردید پیغمبری ما را نیمه دنیا است وقریش را نیمه

اما رتی

اما ترکش و بیحساب بسیار میکنند و خانها را غارت میکنند و
خلق الله را میکشند با وجود دو در رسول خدا بگو با ایشان که بجای
خود باشند پس حضرت در جواب نوشت که ملک از خدا است
هر کس از عباد که میخواهد میدهد و گویند مسیله کبوتری
دید که پرش ها بریده اند گفت چرا عذاب مخلوق خدا کرده اید
اگر حق تعالی از پرنده غیر پریدن خواستی در دنیا فریدی نه من
شما حرام کرده ام بعضی گفتند از حق تعالی در خواه که تا پر او دوباره
بر رویاند گفت اگر خواهم میطلبم اگر پر برآورد به من ایمان میارید
گفتند بلی گفت همراه من بیایید در این خانه در آیید تا من
کبوتر بیرون آورم و بپرواز اید چون با کبوتر بخلوت رفت
پری چند همراه داشت بجای همین پرهای وی نشانید
و بیرون آورده سر داد کبوتر پرواز کرد و از گرد وی جمعی
ایمان آوردند گویند شبی باد می آمد و هوا تیره بود گفت امشب
فرشته نزد من آید و بر سر آن فرشته جلاجل است زنهار
کسی بیرون نیاید که برق و صاعقه او را میکرد پس صورت
از کاغذ که بر و دو پر و دوم بود جلاجل بر او بست و سر داد

بادانرا بهوا برد وصدای جلاجل عالم را کوفت مردم ازدور می د
یدند وصدای جلاجل میشنیدند از ترس صاعقه بمنزلهای
خود گریختند گویند چون سورهٔ والذاریات شنید ان ملعون
گفت بمن نیز مثل این نازل شده است اینست والزارعات
زرعا فالحاصدات حصدا فالطاحنات طحنا فالخابزات خبزا
فالاکلات اکلا وچون سورهٔ فیل را شنید گفت بمن نیز
مثل این نازل شده الفیل ما الفیل وما ادریک ما الفیل
له ذنب وثیل وخرطوم طویل وچون سورهٔ کوثر را شنید
گفت بمن مثل این نازل شده انا اعطیناک الجماهر فصل
لربک وهاجر ان شانئک هو الکافر خالد بن ولید در زمان
خلافت گوساله سامری یعنی ابا بکر ملعون مسیلمه را
بمعاویه نزد او فرستاد یکی از مدعی نبوت شجاع نام زنی
بود و اسود کذاب را از سخنان اوست یا ضفدع یا ضفدع
بقی بقی ما تنقین لا الشارب تمنعین ولا الماء تکدرین
دین اعلاک فی الماء واسفلک فی الطین وچون بنی اسد
در گذشته والذئب الاطحم واللیل الاظلم واجزع الازلم

فاهكفت اسد ودرعوض والذاريات كفت والمذرعات ذرعا والذاريات
قمحا والثاردات ثردا واها لة ود سما لقد فضلهم اهل الحضر على كل
قوم ما فضلكم اهل الدبن ما اصفيكم فاصفيه والمعسر فاودوه والباغي
فناوده وقد من افلح من هسم في صلوته تزكي را كفت تتمة اينست كه بر من
نازل شده قد افلح من هسم في صلوته واخرج الواجب من زكوته من تكرم
واطعم المسكين في محلاته واجتنب الرجس في فعاله نفورك ثنفوره و
شانه ودرعوض والسماء ذات البروج كفت والسماء ذات المروج والارض والخيل ذات السروج و
النسأ ذات للفروج نحن عليها بموج بين اللوى والفلوج مجرب انحضر
بسيار است ازانجمله قرانست وديكر انكه امي وبي سواد بود ودر نزد
كسي چيزي نخوانده بود وقوم او نيز بي سواد وابغي بودند وخطا ندشت
وماموربنوشتن خط وسواد نبود اما خطوط وكتب انبياء سابق و
لغات بني ادم راهمكير اميدانست بنحوي كه از اسمان نزول نموده بود
وديكر بركو دايندن انشقاب ودشق نمودن ماه است وسخن كفتن
نوغاله بريان وبكفار نمودن ايات نوح وايات ابرهيم وايات موسى
وايات عيسى ع است از طوفان وعصا ومرده زنده كردن وديكر
اب در ميان دوانكشت مبارك او جوشيد انست وسخن كفتن سنك ريزه است

در دست آنحضرت و خم شدن درختانست بسوی آنحضرت بهر طرف که حرکت
می نمود و سایه نداشتن اوست و او عقب دید لست و کفتن احوالات آینده است
و آنچه بر اهل بیت او نازل شده و ارتداد بعضی از صحابه و خروج بنی امیه
لعنهم الله و خلافت بنی عبّاس و خروج نمودن ناکثین و قاسطین
و مارقین بود و آنچه از آزار بشیعیان رسیده و میرسد تا روز قیامت
علمائی که در زمان آنحضرت جمیع کثیر از امت طلب معرفت و مسائل
و حل معانی قرآن و مشکلات و غوامض آن می نمودند چون عبد الله عبّاس و
حذیفه بن الیمان و ابو سعید خدری و سهل ساعدی و عبد الله بن
مسعود و ابن زبیر و جابر انصاری و ابی بن کعب قرظی و زید بن ارقم
و جابر بن سمره و براء بن عازب و سدی و مجاهد و مقاتل و سعید بن
مسیّب و ابو ایوب انصاری و ابو هریره و انس بن مالک و سعید بن
مالک و سعید بن جبیر و عمار بن یاسر و خزیمه بن ثابت و ام سلمه و عایشه
ملعونه و شعبه و سنیه و جماعتی بسیار بودند بعضی از ایشان مؤمن
اند و بعضی منافق بدین چند نفر اکتفا نمود نقبا آنحضرت در بیعت
اوّل دوازده نفر بودند سعد بن عباده که حضرت رسالت صلعم او را
در بیعت اوّل بهدایت اهل مدینه فرستاد و دیگر اسعد بن زراره

دلیل

وسعد بن الربیع وسعد بن خثیمه ومنذر بن عمرو وعبد الله بن رواحه
وبراء بن معرور وموافق آنچه ابن بابویه روایت کرده است آن بود که در قبا
بود واش کدو خورده بود وشکم او روان شده بود وخود را بنجس کرد
وباب ازاله نجاست خود نمود وآیه ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین
در شان او نازل شد واول توبه کنندگان در اسلام بود وبراء در مدینه
وفات یافت چون آنحضرت در مکه تشریف داشت وصیت کرد که اورا
در قبر رو بمکه معظمه گذارند بجانب آنحضرت واو اول کسی بود که بثلث
مال وصیت کرد وخداوند عالمیان این را در این امت سنت کرد واز آن
دو سنت شد لحد کندن واجب شد روی میت را بکعبه کردن دیگر
ابو الهیثم بن التیهان واسید بن حضیر ورافع بن مالک واسعد بن
زراره کوچکتر از ایشان بود واول کسی بود که بیعت کرد با رسول خدا
صلی الله علیه واله در شب عقبه وپیش از واقعه بدر در شوال سنه
احدی من الهجرة وفات یافت وسعد بن عباده با ابو بکر بیعت نکرد وباعوان
وانصار خود در خلافت عمر خطاب ملعون قرار نمود وبشام رفت و
مغیره بن شعبه بفرموده عمر او را بیچاره را کشت وتهمت خون او را بجن
بستند واز زبان شعر بستند وسعد بن معاذ در مدینه وفات یافته

بود واو بود که حضرت رسالت پای برهنه و پیر درا بجنازهٔ او رفت وابو الهیثم
ان بود که در روز سقیفه با پانزده نفر دیگر از صحابه بزرگان یعنی شد
ومیخواست که ابو بکر را بزیر اورده بکشد او نیز در مدینه فوت شد چون
فوت با فی ضرور نبود بیان ننمود اذا سلامنا انحضرت از زنان انحضرت
اوّل کسی که با نحضرت ایمان اورد خدیجه کبری رضی الله عنه بود وازمردان
جهان حضرت امیر المومنین ع بود وانچه مشهور است از عمر شریفش
ده سال گذشته بود وبعد ازان حضرت ابو طالب بود که ایمان اورد
وبعد ازوی جعفر طیّار سلام الله علیه وجبرئیل ع در خانهٔ خدیجه بران
حضرت نازل شده واوّلا جمعی در خفیه مسلمان شدند وبعد ازان
علانیه اسلام ظاهر نمودند نکته جبرئیل ومیکائیل ع این هر دو اسم
عجمیند که معرّب کرداند وجبر در لغت سریانی بمعنی عبد است وایل
بمعنی الله ومیک بمعنی عبید است پس معنی جبرئیل عبد الله ومیکائیل
عبید الله است وهمچنین در اسم مبارک جبرئیل شش لغت جرائیل
وجبرائیل وجبرئیل وجبریل وجبرئل وجبرال ودر اسم مبارک میکائیل سه
لغت است میکال ومیکائیل ومیکائل ودر لغت نصاری جبرئیل ع را
کبریل وکراویل میگویند ودر لغت زند سروش میگویند ومیکائیل را

ازان

در لغت زند لشتر میگویند و عزرائیل را اسمان میگویند وفات انحضرت

در روز دوشنبه بیست هشتم ماه صفر در سال یازدهم هجرت بوده

عمر شریف انحضرت شصت و سه سال بوده و انحضرت قبل از نبوت

بتجارت شام رفته بوده و موضع مرقد مطهرش در مدینه مشرفه

علی ساکنه الف الف السّنة والتحیّة واقع شده و در مدینه بلاد یثرب

معروف گویند بانی عمارتش اسعد بن ابوب حمیریست که از تبابعه

یمن است و از اجداد ذوالمنار است که از اعاظم ملوک یمنست گویند تبع

الاکبر اسعد است جامه کعبه معظمه از ابریشم سیاه از مخترعات که

بر کعبه کشیدن و سابق بر ین جامه کعبه از لیف خورما بوده است

و سعیده خواهر خود را بمعد بن عدنان جد حضرت رسالت داده

هفتصد سال قبل از نبوت ظهور انحضرت اسعد بوی ایمان اورده

و او پادشاه عادل شجاعی بوده و بر طریقه حضرت موسی عم میبوده

و حضرت رسالت او را ستوده است و مدینه را او معمور نموده

بروایت دیگر او را در خواب دیده بروایت دیگر دانایان باو گفتند

که این زمین هجرتگاه حضرت رسالت پناه خواهد بود و این شهر را

بنا کرد و بروایت دیگر بجزای کعبه امد و چشمهایش بیرون افتاد

بعد از آن توبه کرد خدای تعالی او را شفا داد کعبه را جامه پوشیند و
بمدینه امد و کاغذی نوشت و در انجا اقرار کرد بنبوت انحضرت و
ایمان بوی اورد و پیره زنی را طلبید و انکاغذ را بوی داد وصیت
نمود که دست بدست کاغذ را بانحضرت برسانند تا الحزان کاغذ
بانحضرت داده شد و انحضرت او را دعوای خیر کرد و براد رگفت و
چون این حکایت طولی داشت بدین اختصار نمود چون انجناب وقایع بعد
از انحضرت چون انجناب بیك روایت از زهر برغا له که زن یهودیه
برای انحضرت اورده بود بعد به وتناول فرموده بودند بروضهٔ
رضوان و دار جنان انتقال نمود قوم وی تمام مرتد شدند و چهار
هزار صحابه او از دین بر گردیدند الا قلیلی چون هر امتی بعد از پیغمبری
اکثر ایشان از دین بر میگشتند و کافر می شدند این امت نیز متابعت
امم سابقه نموده رجع القهقری بکفر اصلی خود بر گشتند و گوساله
پرستی اختیار نمودند همچنانکه ششصد هزار نفر از بنی اسرائیل که
بحسب سن از پنجاه سال کمتر و بیست سال بیشتر بودند در بیابان
سین در قریه فاران گوساله سامری را پرستیدند الا دوازده نفر
از نسبط لاوی و همچنین میخا که سامری باشد و از اهل کرمان بود

و از جمله

واز جمله خوبان بود باعتبار حب جاه فرمانفرمائی باغوای شیطان

گوساله ساخت وخلایق را بضلالت افکند وعزازیل که مراد ابلیس

باشد نیز از خوبان وصالحان بندگان خدا بود از راه حسد بر جاه

ومنزلت آدم ع بشیطنت در آمد واستکبار کرد بخداوند عالمیان

وکافر شد بخدا وسجده بر آدم نکرد وبلعم بن باعورا او نیز از خوبان

بود واز طمع بجهنم رفت وجمع کثیر متابعت او نمودند وبرصیصا عابد نیز از

دین برگشت وموسی بن ظفر که قارون باشد او نیز بندادن زکوة

کافر شد غرض آنست که طمع وحسد وحب جاه وریاست واستکبار

وغافل شدن از خدا ورسول عرب بخدا کافر شدند وامت حضرت

رسالت بهفتاد وسه گروه شدند وهمچنانکه قوم موسی ع

بهفتاد ویک امت عیسی علیه السلام بهفتاد ودو طایفه شدند

وهر فرقه از مذاهب مبتدعه این امت چند شعبه شدند وعلت خرابی

این دین آن بود که عمر بن الخطاب علیه اللعنه والعذاب متصدی خلافت

شد وغصب خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمود خلایق

باغوای او گوساله سامری این امت ابا بکر ملعون بیعت نمودند وفرقه ناجیه

از این امت طایفه جلیله اثنی عشریه اند کثر الله امثالهم وایانا

شیعه و امامی میگویند و مخالف رافضی میگویند و باقی شیعیان

که هالک‌اند پانزده فرقه‌اند زیدیه و کیسانیه و جارودیه و ناووسیه

و اسمعیلیه و دیصانیه و بطروسیه و واقفیه و ابطحیه و غلات و سبائیه

و دیگر اهل سنت علیهم اللعنه در اصول دو مذهب شدند معتزله و

اشاعره و معتزله دوازده فرقه شدند واصلیه و هذلیه و جاحظیه

و خابطیه و بشریه و معمریه و مرداریه و ثمامیه و هشامیه و خیاطیه

و جبائیه که بهشمیه نیز گویند و از مشاهیر فضلای ایشان جاحظ است

و ابو الهذیل علاف و ابراهیم نظام و واصل بن عطا و احمد بن خابط

و بشر بن المعتمر و معمر بن عباد سلمی و ابو موسی بن عیسی الملقب بمرداد

که او را راهب معتزله میگویند و ثمامه بن اشرس و هشام بن عمرو الفوطی

و ابو الحسن بن ابو عمرو الخیاط استاد کعبی و ابو علی جبائی استاد ابو الحسن

اشعری و پسر خود ابو هاشم ع و ابو الحسین بصری و قاضی ابو عبد الجبار

و رمانی نحوی و ابو علی فارسی و اقضی القضاة ماوردی شافعی و

مذهب معتزله در بعضی مسائل با فرقه امامیه موافقت دارند و اشاعره

معتزله را ملعون میدانند و غالب معتزله حنفی‌اند در فروع و شافعیه

اشعریه‌اند و بیشتر مالکیه قدریه‌اند و بیشتر حنابله مشبهه‌اند

داودیه

و از شیاطین معتزله و مروج این مذهب صاحب بن عباد است و زمخشری
صاحب کشاف و فراء نحوی و سیرافی و اشاعره نیز دو از ده فرقه شدند
اصول مشبهه اند و مجسمه و قدریه و جبریه و حشویه و وعیدیه
و تناسخیه و طاعینه و معطله و عوفیه و کرامیه و مرجیه و در
فروع اشاعره و معتزله و طوایف زیدیه و جارودیه و نواصب چهار
مذهب شدند اول حنیفیه اند که منسوب اند بابو حنیفه نعمان بن
ثابت کوفی که غلامزاده واصل وی از کابل است و سنیان او را امام
اعظم میگویند و آن ملعون در بغداد مدفون و دیگر شافعی که منسوب
اند بمحمد بن ادریس شافعی که از قریش است و سنیان میگویند که چهار
سال که چهار سال در شکم مادر ماند تا حضرت صادق ع از دنیا
رفت و او متولد شد و قبر نحس آن ملعون در مصر است و مالکیه منسوب اند
بمالک بن انس بن مالک و حنابله منسوبند بعبد الله بن احمد بن حنبل
شیبانی و طایفه دیگر از فروع تابع داود بن علی اصفهانی
شدند و این مذهب در اینجا همین سانید و از جمله مذهب مبتدعیه باطله
ناکثین اند اصحاب طلحه و زبیر و قاسطین اصحاب معاویه لعنت الله ابد
الابدین و مارقین خوارجند و ایشان هفده فرقه شدند حروریه

واز فرق باطله قرامطه و بغدادیه و نمیریه و غرابیه و انغلات و غسانیه
و بولسیه و نامیه و مرشیه و خیلانیه و مجارده و زعفرانیه و برغوثیه
و صغریه و فدکیه و بنی شهلیه و امثال اینها از مذاهب مبتدعه زبیریه اند
و مفوضه و جهمیه و ضماریه و سنابله و کاملیه و بیانیه و مغیریه
و منصوریه و خطابیه و شریفیه و هشامیه و مفضلیه و ذاریه
و ابومسلمه و صباحیه و ناصریه و باطنیه و قرامطه و بابکیه و مقنعیه
و حفصیه و اضیه و شمراخیه و معبدیه و حارمیه و میمونیه
و اسپانیه و ارشدیه و غالیان پنج فرقه شدند که بالوهیت بعضی
از ائمه قایل شدند و دیگر از مذاهب مبتدعه کرامیه اند و نجاریه
و اتحادیه و عشاقیه و نوذیه و نوریه و وحدتیه و جودیه و ذاتیه
و شمراخیه و ملامیه و سلیمانیه و یزیدیه و صوفیه و ابن ابی العوجائیه
و مذاهب بسیار است که اینها باعث طول کلام میشود اگر کسی خواهد
که مطلع شود و بجز نهای ایشان برسد رجوع نماید بکتاب تبصرة
العوام سید مرتضی رازی یا کتاب ملل و نحل شهرستانی چون بیان
مذهب مبتدعه این امت نموده شد دیگر از امم سابقه باطله مانده
است که در بیان آن می‌نماید چون امم ماضیه با ذات مقدس عز شأنه

رسالت اند **اول** صابئین جماعتی اند که عبادت نجوم میکنند و مقرند
بصانع و معاد و بعضی انبیا و بعضی گفته اند که دین ایشان میان
یهودیه و مجوس است و دینی ندارند و بعضی گفته اند که زبور میخوانند
و بعضی گفته که دین ایشان شبیه بدین نصاری است و قبله ایشان
مهب جنوب که هست در نصف النهار و بان توجه میکنند و بعضی
گفته اند که بر دین نوح ع اند و بعضی گفته اند اهل دینی اند که در
جزیره از جزایر موصل می باشند و لا اله الا الله میگویند و ایمان
بهیچ رسول ندارند و بعضی گفته اند از اهل کتاب و فقها اجازه
داده اند که جزیه از ایشان میتوان گرفت و اعتقاد فقیر است
که مطلق کوکب پرستان از آفتاب و ماه و شعرا و سهیل و سابئین
باشند و الله یعلم **زنادقه** مشهور است که این طایفه متمسک بشرایع
نشده اند و بقدم و دوام عالم و دهر قایلند و در کتاب مجمع گفته
که زنادقه قومیند از مجوس و ذو الهینند و بعضی گفته اند زندیق
ماخوذ از زند و زند کتاب پهلویست از زردشت و بعضی گفته اند زنادقه
قومیند که در اسلام بهم رسیده اند و از اصحاب عبد الله بن سبا
و این عبد الله فتنه کرد و خلق را بطلب خون عثمان برانگیخت و جها

شیعیان را کمراه [کرد] و بخدائی علی ع قایل شدند و در مفاتیح العلوم کوید
زنادقه اندازمانویه [طایفه] مجوس و اسمعی در قاموس کفته است که معرب
زن دین است والله یعلم قوم موسی ع قبطیه اند و یهودیه و سامری
و داوودی و اسرائیلی و عزیزی و جبلی و فرق ایشان بسیار است
و اکثر ایشان بکفر بعضی از انبیا قایلند و طایفه عزیز بن [شرجیا را] ...
پسر خدای دانند و بعضی کویند استغفرالله شعیب ع کافر بود و لوط
ع در پهلوی دختر خود خوابیده و یهودا بن یعقوب ع با عروس
خود جماع کرد و حضرت یوسف ع بت را سجده کرد و هرون ع
باتفاق سامری بنی اسرائیل را کوساله پرست کرد و ساختن کوساله [را]
او تعلیم سامری کرد و کویند چون عزرائیل ع بقبض روح موسی
ع آمد آنحضرت توراة مینوشت قلم در یکچشم عزرائیل را کور کرد
و هنوز کور است و یک چشم ندارد و حضرت مسیح و مادرش
مریم ع را بزنا متهم میدانند و خدا را جسم میدانند و کویند خدای
تعالی دنیا را در شش روز آفرید و روز هفتم که شنبه بود یعنی
شنبه در آسمان بپشت خوابید و روی بر روی پا کذاشت که از
کوفت برآید و این است در شنبه کار [حرام] میدانند باعتقاد ایشان

دیگر

بنبوت بعضی از انبیا خصوص پیغمبر ما صلعم قایل نیستند ونسبت

نبوت بحضرت صاحب علیه السلم می دهند ومزخرف بسیار در اعتقادات

دارند و نصاری منسوب اند بناصریه دهی از حوالی بیت المقدس

ومراد عیسوی اند جمله نصاری کویند معبود جوهر یست از اقنوم

ثلثه واقنوم یعنی اصل وسبب هر چیزی وعبادت از ظهور ذات

از ظهور ذات باری تعالی ست که وجود کل از وست واب و

ابن وروح القدس اشاره باوست واقنوم اب مراد وجود است

واقنوم ابن علم است واقنوم روح مراد حیاة است واقنوم سیم روح

القدس است وکویند معلومات یا جوهر بود یا عرض ونشاید

که خدای تعالی عرض باشد لابد باید که جوهر باشد وکویند نشاید

که از دو مرکب مرکب بود ولازم نبود که جوهر بسیط باشد چون

حکمش درست نبود الا که وحی ناطق پس واجب باشد که خدای تعالی

حی وناطق بود وایشان چندین فرقه اند ملکانی از ایشان ثالث

ثلثه اند وبسه خدا قایلند باری تعالی وعیسی ومریم وبیک

ذات ودو نفس مستقل درخارج اعتقاد ایشانست واکثر فرنکان

انما دمار جادوکا ومنیسان ومصردان ولوتردان ولمسه واسپانیل

والامان ودنکال باین طریق‌اند وطایفه دیکر نسطوریه‌اند وعیسی ع را

پسر خدا دانند وبعضی خدا دانند وبیک ذات وبیک تشخص قایلند

وبعضی کویند روح او خداست وتن او بشر است وبعضی کویند

معنی پسر خدا بودن آنست که خلق بوجود او راه نیابد وروح القدس

است یعنی حیی بد و زنده شود اکر پرسند از ایشان که چرا عبادت

عیسی واجب است کویند از بهر انکه عیسی ع واسطه است میان ما

وما ولاهوت از ایشان کویند اتحاد بذات بود ولاهوت جوهر بسیط است

ناسوت جسم مرکب پس اتحاد صورت نبندد واکر صورت داشتی لازم

بودی که لاهوت مرکب شدی یا ناسوت بسیط است واین هر دو

باطلست وایضا مستطوریه کویند میان ایشان ممازجت نبود الا آنکه

کلمه ناسوت مسیح را هیکل کردانید پس عیسی ع دو جوهر است ودو

اقنوم واین مذهب ارامنه اصفهان وکرجستان وطایفه زنکیان

از حبش بسیست ونصاری ارس وبلغار وحشترخان ومسکلاب

واهل ولایت لبه وسکان رود وعادل جواد وشبوت وسحط

وقاطنان ولاجوب وانانیکه قریب ظلمات میباشند وبعضی کویند

اتحاد این بود که کلمه در مسیح تاثیر کند چنانکه صورت در اینه

تاثیر

تاثیر کند بی آنکه نقل کند و این مذهب عیسویان دوست و بیت المقدس
و انچرکس وارناور و ایروان ونصاری ادرن الروم و ساکنان سواحل
دریای عمان و پرتکالوی و اهل کوه و دیو و مه و سواحل و اهل حبشه است
و آنانکه در زیر تخت استنبول ساکنند و قاطبه نصاری گویند کلمه
بردست عیسی ع تدبیر چیزها کرد و آنکلمه ایجاد است مثل آنکه الخفاش
ساخته اند و زنده کردن و گویند ایمان داریم بواحدی که پدرست
و مالک همه چیزهاست و برب واحد مسیح که پسر خداست وازید د
بدیاید و چون در کارها شروع کنند بسم الله الاب والابن والروح
القدس الرحمن الرحیم اله واحد و اعتقاد نصاری آنست که کتاب
انجیل نزول از آسمان نشد بلکه چهارکس از حواریین را حضرت
عیسی ع مقرر کرد که یوحنا و لوقا و متی و مرقوس که اینجا احوال
آنحضرت باشد از تولد تا وقتی که او را بر دار کشند با عتقاد ایشان
بنویسد و ضبط کنند اینست انجیل و همچنین نصاری در اقانیم خلاف
کنند بعضی گویند که خواصند بعضی گویند اعیان ذاتند و بعضی
گویند اعراض اند و ملازم ذات ویند و بعضی گویند یا خواصند
یا صفاة و گویند از جوهر چیزی شریك وی باشد در صفت ذاتی

چون عیسی ع از جوهر لاهوت بود لازم باشد که شریك وی باشند
وانقضاء عیسی از لاهوت انست انکه پدر و بیت اولی تر است از وی تعالی
الله عن ذلك علوًّا کبیرًا واین مذهب نصاری ترکستانست و کویند
اکثر سلاطین مغول که مراد چنکیزخان واجداد وی باشند این اعتقاد
داشته اند واعتقاد جمیع فرق نصاری انست که انبیاء ع از دای کفاره
پدر خود ادم ع که کندم خورد در جهنم بودند وعیسی ع امد و جهنم را
خراب کرد وایشانرا ازاد کرد واغسال واجبی ومطهرات و نجاسات
وسنتها وعبادات مفروضه از صوم وصلوة در مذهب ایشان
نیست و نماز را کفائی می دانند و بشریعت حضرت عیسی ع و احکام
توریة بغیر از طلاق در همه امور متابعت می کنند و کشیشان ایشان
بهشت را بورع وپیمان فروشند هر کس کناهی کند از زن و مرد
نزد علما روند واظهار کناه خود کنند او را ببخشند و کویند عیسی
ع شراب خورد وامر بخوردن او فرمود و کفر و زندقه ایشان بسیار است
بدین قدر اکتفا نمود دهریه خالق را دهر می دانند ومیکویند وَمَا
یُهْلِکُنَا اِلَّا الدَّهْرُ و کویند اسمان ستونی دارد ما نمی بینیم ادمی که
برادر خود را بکشد بجمله کویند هود و صالح و شعیب و موسی و عیسی

واجب را

دهریون

و هرون و محمد صلی الله علیه انبیا بودند ولیکن هرمس و ذرابنوس و افلاطون

و سقراط و بقراط ارسطاطالیس را نیز نبی بودند و این قوم نیز عبادت

کواکب کنند و دنیا را قدیم دانند دلیل بر اینکه گویند ما تخم می بینیم و

جوجه و ادم می بینیم که از منی بهم رسد و مسبب را نمی بینیم نمیدانیم

زیرا که بعقل ما درنمی اید و چیزی بعقل ما درنیاید حکم بوجودش نمیکنیم

و غسل جنابت و سائر اغسال واجبی نزد ایشان واجبست و خمر در نزد

ایشان حلالست و گویند وطی دختر و زوجه مردم بغیر معروف بر اجنبی

حلالست زیرا که صیغه بر فوج خوانده شده است و حشر معاد نزد ایشان نیست براهمه

فرق بسیار است و بعضی از ایشان بنبوت حضرت خضر ع و ابراهیم ع قایلند

برهمن هندی و اتباع او گویند صانع عالم نور است نه چون نورهای دیگر

و قادر و سمیع و بصیر است و اکثر ایشان بلکه همه بتجسم ذات باری تعالی

قایلند و گویند اول انبیا ادم بود و اخر شیث و بعضی گویند عیسی

نیز نبی بود و طایفه گویند بعثت انبیا قبیح بود از بهر انکه اگر انبیا چیزی

فرمایند که موافق عقل باشد خود عقل کفایت است و اگر خلاف عقل بود

انهم قبیح براهمه گویند زعفرانی بر پیشانی از برای ان میکشیم که چون

ابراهیم ع در اتش انداختند زعفران و نرگس بهم رسید و گاو ب

شبرده حق تعالی فرستاد تا انحضرت از شیر او خورد اینست که گاو را نمیکشیم
وکشتن او نزد ما گناه عظیم است وتا طبه ایشان بتناسخ قایلند وبعضی
عبادت کواکب وعناصر اربعه وجمادات را می کنند ه وموتای خود را
می سوزانند که از گناه پاک شوند وبنور خدا واصل شوند وقائل بمعاد روحانی
وجسمانی نیستند وکشتن هیچ حیوانی را حلال کوشت وحرام کوشت را تاحتی
شپش را جایز نمیدانند وگناه میدانند **تناسخ** جمله فلاسفه مجوس وبیشتر
نصاری وکل فرق هندوان وصابئین واکثر طبیعیین وجمع کثیری از فرق
سنیان وبعضی از جهال صوفیه بتناسخ قایلند کویند نسخ چهار نوع
است نسخ ومسخ وفسخ ورسخ پس نسخ در اجساد ادمیان بود ومسخ در
بهایم وطیور وسباع وانواع حیوانات وفسخ در انواع دواب وحشرات
الارض ورسخ در انواع اشجار ونباتات وکویند که ایشانرا مسخ کنند
در اصناف چهارگانه بر قدر مراتب ایشان وهمیشه می کردند در اجساد
از جسدی بجسد دیکر کویند وعالم دوار است وجز این عالم سرائی نیست
وحشر وقیامت ومعاد وحساب همه محالست وکویند قیامت عبارت
بود از بیرون امدن روح از بدن ورفتن ببدن دیکر وایشانرا در
اجساد دیکر راحت بود وهم مشقت بسبب عمل خیر وشر وهر روح که در

اجساد

احباد وانسان است در راحت ولذت بود وهر روح که در اجساد
کلاب و خنازیر بود معذب بود وهر که دران دور کسی را کشت در این
دور کشته میشود وهر که دران دور رد را قلمرد بود حال لذت
وهر که دران دور زنا کرد در این دور تا با او زنا کنند ومزخرفات
ایشان بسیار بدین قدر اکتفا نمود واعتقاد است که عالم را دو صانع
است یزدان واهرمن یزدان خدا را میگویند واهرمن شیطان را گویند
ومجوس گویند چون باری تعالی عالم را افرید اندیشه کرد وگفت
مرا ضدی باشد که عدوی من باشد شیطان از اندیشه بهم رسید
وبعضی گویند که یزدان تنها بود واو را وحشتی پدید امد اهرمن پیدا
گردید واهرمن بیرون عالم بود ازان سو را خی نظر کرد یزدان را بدید
وبر جاه ومنزلت او حسدی برد وشر وفساد ازوی بدید امد
یزدان ملائکه را بیافرید تا لشکروی باشند وخود با لشکر اهرمن
جنگ کرد وجنگ درمیان ایشان دراز کشید وچون یزدان نتوانست
دفع اهرمن کند بایکدیگر صلح کردند وشمشیر را در پیش قمر نگذاشتند
وبعضی گویند پیش ملکه بنهادند بشرط انکه اهرمن مدة معین
در عالم باشند وچون مدة اخر رسد اهرمن از عالم بیرون رود

اترمان خیر محض باشد وکویند یزدان واهرمن نه هر دو جسمند

بعضی کویند یزدان جسمست واهرمن کویند یزدان مطبوع است

بر خیر وشر نتوان کرد واهرمن مطبوع است بر شر وخیر نتوان کرد

وافرید ان مؤذیات وشر از اهرمن است دلیل کویند چون دعاء

خیر وشر هست لازم بود که عالم را دو خالق بود ومانویه نیز برین

اعتقادند وکویند خیر ونور در یزدان افرید وظلمت وتاریکی و

شر اهرمن است وبعضی کویند هر دو خالق قادرند الا انکه یزدان

بشدا بخیر نمود وقومی از ایشان کویند جسم را دو خالق است

وقومی کویند جسم را هیچ خالقی نیست الا انکه در خارج دو خالق

یافتند خالق خیر وخالق شر وجسم خیر خیر وجسم شر شر اندو بدید

اید وکویند پدر خلایق کیومرث است وکویند دو باره جمشید است

وکشتن کرک را حج سید اند وکشتن حشرات الارض را ثواب

مید انند برای انکه اهرمن ایشانرا افریده وازین قسم مزخرفات بسیار است

ودر دشت انجوس است وبعضی از احوالات ومذکور خواهد شد

خطائی از قوم مجوس است اعتقاد بطوفان علیه السلام ندارند و

ودنیا را دائم دانند وبا بعضی انهند وان هم کیشند وليکن

عبادت رستم بن زال را می کنند و در بتخانها صورت او را کشیده اند
و کواکب را مؤثر می دانند بدون صانع و بطبیعت قایل اند اما ضابطه
احکام نجوم را خوب نمیدانند مانویه از مجوس اند و اصحاب مانی نقاش اند
و در زمان شاهبور بن اردشیر بهم رسید و دینی احداث کرد در میان
مذهب گبران و ترسایان که آن بود و نه این و به پیغمبری مسیح قائل
بود و میگفت موسی علیه السلام پیغمبر نیست و اعتقاد او این بود
که عالم مرکب است از دو اصل قدیم یکی نور و دیگری ظلمت و هر خیر و
خوبی را از نور میدانست و هر شر و بدی را نسبت بظلمت می داد
و مؤذیات و حشرات را میگفت ظلمت آفریده بسبب آنکه حکمت خلق
اینها را نمیدانست و گمان میکرد که خلق اینها عبث است و در اینها منفعتی
نیست و حکیم نمیباید اینها را خلق کند و عیب کرده موئی را که بر پشت
زهار و زیر بغل میروید و گویند اختلاف الوان و اشکال در پر و بال
مرغان از جهت امتزاج اخلاط بدنست بدون تقدیر مقدر و قدیر و انواع
حوادث و بیماریها و بلاها و آفت غلات را وسیله بانکار خلق
کرده اند و گویند که شکم آدمی اگر هیات قبا بود بهتر بود که خواهند
بکشایند و دست در اندرون آن کنند طبیعیون بطبیعت بی شعور

قایلند و از اصناف ملاحده اند کویند ما سبب را می بینیم و مسبب را
می بینیم و ابر در اسمان دود است و شهاب بخار دهنی است که بکوه
تا زمین رسد و می سوزد و کویند باران از حرارت افتابست که منعکس
می شود و در ابر بسته میشود و باران میکرد و چون بکوه زمهریر رسید
برف میشود و زلزله بعلت بخار زمین است که انرا مضطرب و منبجی
و متحرك میکند که بیرون اید و اب عرق زمین است که زمین را منبخی
میکرداند و بیرون می اید و قوس و قزح عکس افتابست [سقف] فلا عالم را قدیم
میدانند و نفی صانع مختار کنند و صانع را علت اولی خوانند و کویند
عالم معلول علت اولی ست و هر دو باهم بودند چنانچه قرص افتاب و
نورش و کویند اول چیزی که از علت بدید امد و عقل بود و ان بمنزله
دوم است در علت اولی در عدد در قدم و انرا عقل کلی و فعال خوانند
و کویند این عقل است که در قران مجید انرا قلم خوانند و تاثیر این
در نفس چون تاثیر قلمست در لوح و کویند نفس ان لوح است که در قران
یاد کرد شده است و نفس را سیم خوانند در عدد و کویند عقل
جزویست و بدان نیك ازبد و نفع از ضر دید اند و قوتیست از قوتها
نفس کل و کویند که عقل ساکنست و حرکت نکند و نفس در عقل

بالاست وهمیشه متحرکست وعقل چون خواهد که علم علت اولی بداند متحیر شود وگویند در عالم عقل چون مشتاق علت اولی شود بواسطهٔ علت عقل اولی رسد وگویند که علت اولی داند که عقل معلول اوست وجز این هیچ نداند وگویند جاهلست آنچه بر بالای ویست زیرا که بکمال نشناسد وهمچنین جاهلست آنچه در زیر ویست از بهر آنکه نفس خود را به از ان شناسد وگویند هرچه در زیر فلک قمرست معلول طبایعست وطبایع معلول نفس ونفس معلول عقل و عقل معلول علت اولی وبعضی از ایشان گویند زمانی باشد و نفس محیط نفس وعلت اولی محیط عقل یعنی علت اولی که او را صانع خوانند در کرد جمله موجودات در امده وگویند دانش حق تعالی بذات بنود بنفس وی است وگویند علم وعالم ومعلوم هر سه یک دانند وعلت اولی را جز از صانعی هیچ صنعتی دیگر نیست وگویند از عقل مجرد عقل دوم وفلک نهم بدید امد واز عقل دوم عقل سیم وفلک ثوابت بدید امد واز عقل سیم عقل چهارم وفلک زحل بدید امد واز عقل چهارم عقل پنجم وفلک مشتری بدید امد واز عقل پنجم عقل ششم وفلک مریخ بدید امد واز عقل ششم عقل هفتم وفلک

شمس بدید امد واز عقل هفتم عقل هشتم وفلك زهره بدید امد واز
عقل هشتم عقل نهم وفلك عطارد بدید امد واز عقل نهم عقل دهم
وفلك قمر بدید امد پس عقولی ده باشند وافلاك نه وهمه کویند خود بخود
بهم رسیدند بدون تاثیر علت واین اولین مقالات ایشان است
بدین اختصار نمود اهل نجوم کویند قسمت تعلق ببروج دارد تا چهار
طبایع بروج بر نکردد حیوان بدید نیاید بدانکه ابتدا بحمل کنند
وکویند دوازده هزار سال شمس قسم حمل بود وبروی هیچ حاصل
نبود زیراکه حمل برج اتش است بیك عنصر حیوان حاصل نشود و
ده هزار سال نیز قسم ثور بود وثور ارضی است وبدان عنصر هیچ
نشود زیراکه یکی کرم وخشك ویکی سرد وخشك است وهشت هزار
سال قسم جوزا شد وجوزا کرم وتر است وچون سه قسمت طبیعت
پیدا شد سرد وخشك وکرم خشك وکرم وتر نباتات بدید اید و
چون دور بسرطان تمام شد سرد وتر است چهار طبیعت تمام
شود حیوان بدید اید قسمت سرطان هفت هزار سال بود هفت
ستاره باوی در این دور شریکند هزار سال اولا زحل شریك
است قمر بود باوی وهمچنین تا بقمر رسد هزار سال اخر شریك قمر

بود کویند چون این دور تمام شود اسمان منطبق شود و عالم خراب شود و دردور اسد و سنبله و میزان هیچ حیوان نباشد و چون دور بعقرب رسد حیوان بدید اید و تا ابد چنین باشد و در بروج اتشی و ادا[ضی] هیچ نبود و در بروج [هوائی] نباتات بدید و در قسمت بروج ابی حیوان بدید اید پس بقول ایشان سه هزار سال عالم خراب باشد و هفت هزار سال ابادان باشد و همیشه باین ترتیب باشد تا انکه خراب شود که اب ربع مسکونه را بکیرد و زمین باب [فرو] رود و طوفان شود و اسمان منطبق شود و چون خواهد که ابادان شود دران ربع که اب نقل کرده عمارت بدید اید و مقالات ایشان بسیار است حضرت استادی نور الله مضجعه در کتاب مذکور فرموده که باب دویم در احوال خیر مال حضرة سیدة النسا فاطمة زهرا صلوات الله علیها انحضرت صبیه زکیه صدیقه حضرت خاتم الانبیاء صم است و مادر معصومه حضرت ام المؤمنین خدیجه کبری بنت خویلد بن نوفل بن عبد العزی است احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه متواترست که انحضرت سیده زنان عالمیان و زنان اهل بهشت است و شرف و بزرکواری و زهد و فضیلت او زیاده است بر زنان رسول خدا

وزنان ائمه معصومین و دختران ایشان اشرفت برام البشر حوا ع
وعناق بنت حضرت ادم وهاجر وساره زنان حضرت ابرهیم ع ودا
زن یعقوب وصفورا دختر شعیب و یوخاوید مادر موسی ع و زلیخا
بنت تخاس زوجه حضرت یوسف وام کلثوم خواهر موسی ع واسیه
بنت مزاحم زن فرعون ودختران لوط ع وستاره دختر یعقوب ع
وبلقیس بنت شرحیل ابن الهدهاد زن حضرت سلیمان ع ومریم
مادر عیسی ع وناهید مادر ذو القرنین ع واو را زهرا می گویند بجهة
انکه چون در محراب عبادت می ایستاد در نماز صبح از نور روی مبارک
او تمام خوانهای مدینه سفید میشد ودر ظهر چون بنماز ایستاد
تمام مدینه وخوانهای او زرد میشود ودر عصر سرخ میشود بتول
عذرا بجهة ان می گویند که انچه زنان از حیض وکثافتها میدیدند
او نمیدید وهمیشه بوصف دختران باکره بود وانحضرت انسیه حورا
طینت او بود وولادت باسعادت ان در حضرت در سال پنجم بعثت حضرت
رسالت پناه ص واقع شد مرویست که در شب معراج رسول خدا ص
از بهشت رطبی تناول فرمود با حضرت خدیجه مقاربت نمود حق
تعالی فاطمة علیها السلام را از ان بیافرید وبا انحضرت ملائکه سخن

بسکن

میکفتند وحدیث میکردند بعد از وفات حضرت رسالت پناه ص

مرویست باسانید معتبره که بعد از وفات حضرت رسالت پناه ص

چون انحضرت مهموم وحزین وغمناک بود حق سبحانه وتعالی جبرئیل

را فرستاده وقصص دیار آینده را تا روز قیامت وانچه این امت

میکنند وخواهند کرد وانچه واقع می شود تا اخر شدن این دنیا وانچه

منافقان این امت ز خلفا جور از بنی امیه وعباسیان وغیره سلاطین

کفر واسلام در تمام جهان خواهند کرد همه را نمودند وحضرت امیر المؤمنین

نوشت واین طوماریست که مصحف فاطمه می کویند که در نزد حضرت

صاحب الامر صلوات الله علیه است ومشهور انست که حروفات این

مصحف نورانیه است ومفتتح ان سورهٔ قرانیست وصاحب کشاف وثعلبی

وفخر رازی وغیر عامه ملاعین در فضایل ان سخنان کفته اند مجموع

چهارده حرفست صراط علی حق نمسکه یعنی راه علی حق است وبان تمسک

جستنیم واین کتاب نیز مثل جفر جامع است وحروفات مفتتح سورهٔ قرانی

اینست صاد والقران الر المر عسق طه لم یکن یس حمعسق والقران ن والقلم

سبحان الذی کهیعص مرویست از سلمان فارسی رضی الله عنه که بعد از وفات

حضرت رسالت صلی الله علیه واله بده روز از خانه بیرون امدم

روزی حضرت امیرالمؤمنین ع را ملاقات کردم فرمود که برو نزد فاطمه ع که تحفه
از برای او از بهشت آمده و می خواهد بتو عطا فرماید بتعجیل بخدمت آنحضرت
شتافتم فرمود که دیروز همین موضع نشسته و در خانه بسته بودم و غمگین
بودم و فکری کردم در منقطع شدن وحی الهی و نیامدن ملائکه بسوی ما
ناگاه دیدم در گشوده شد و سه دختر بیرون آمدند که کسی از بحسن
و جمال و نور رنگ و نزاکت و خوشبوی ایشان هرگز ندیده است چون ایشان را
دیدم برخاستم و سؤال کردم که شما از اهل مکه اید یا از اهل مدینه
گفتند ای دختر رسول خدا صم ما از اهل زمین نیستیم ما را پروردگار
عزت از بهشت جاوید بسوی تو فرستاده و بسیار مشتاق تو بوده ایم
یکی که بزرگ تری بود پرسیدم چه نام داری گفت مقدوده گفتم بچه
سبب ترا این نام کرده اند گفت بجهه آنکه از برای مقداد بن اسود خلق
شده ام پس از دیگری پرسیدم که چه نام داری گفت ذره نام دارم
از سبب نام پرسیدم گفت زیرا از برای ابوذر غفاری خلق شده ام
از سیم پرسیدم که چه نام داری گفت سلمی از سبب نام پرسیدم گفت
زیرا از برای سلمان فارسی خلق شده ام حضرت فاطمه ع فرمود که از برای
من رطبی چند بیرون آوردند مانند گردهای نان بزرگ از برف سفید

دارد مشك خوش بوتر پس سلمان گفت که فاطمه (حضرت) یکی از رطب‌ها بمن داد و
فرمود که امشب باین افطار کن و فردا حصه‌اش را از برای من بیاور پس
رطب را گرفتم و بهر جمعی که از اصحاب میگذشتم میپرسیدند که ای سلمان مگر
مشك همراه داری گفتم بلی چون وقت افطار شد تناول کردم هیچ هسته
نداشت بخدمت حضرت فاطمه رفتم و عرض کردم که هسته نداشت فرمود
که چون هسته باشد (داشته) که از درختیست از اد در بهشت غرس نموده اند
وحضرت استادی در کتاب مذکور فرموده که سلوك ولعیش انمعصومه
در دنیا آن بود که اکثر روزها بلکه دو روز و سه روز گرسنه می بود و
وضعه می داشت و شبها بتهجد بر میخواست و در اکثر ایام مشك پشمی از
نمود میگرفت و باجرت آن مشك جوی میرشت و دست مبارك صدیقه
از بسیاری گردانیدن دستماست و مجروح شده بود و زخم پینه (واس) داشت
در خصایص آنحضرت که تسبیح حضرت فاطمه صلوات الله علیها که مشهور (داست)
و در میانست متعلق بانحضرتست که حضرت رسالت پناه صلعم باو تعلیم
فرمود که بخواند چون بسیار محنت کشیده از خدمات خانه و آن سی و
چهار الله اکبر است و سی و سه الحمد لله و سی و سه سبحان الله طریق
شیعه است و عامه ملاعین بر عکس میخوانند که اول سبحان الله

حمزه — ساخت

میکویند وانحضرت ازخاک قبر سید الشهدا تسبیح سی وسه دانه میخواست
خام وپخته نبود وبند او ریسمان بود وان اول سبحه ایست که در اسلام
بهم رسید ولباس انحضرت از پشم خشن بود وچادر از پشم لیس [?] میکرد
وپینه برچادر میزد وانچه کار میکرد وبدست ان می امد بهمسایکان
(مر بفقرا) وایشان می داد وذخیره چیزی نکاه نمیداشت ودر روی پوست کو
سفند مینشست ومیخوابید ونماز میکرد وفرش ان پوست بود بالیف
خرما وبالش او نیز از لیف خرما بود وبامیر المومنین در زیر ابا میخوابید
وباندک قوتی که سد رمق بود بان اکتفا می نمود وشکر میکرد ودر ظرف
سفال بی رنک وباکدو وباچوب شام میخورد ودر شداید ومصایب
دنیا فقر واحتیاج صبر می نمود واصلا مایل بدنیا ولذات ان نبود حرکت [?]
که روزی قلادهٔ از نقره در کردن کرد ودر خانه را پرده انداخت وقاعدهٔ
حضرت رسالت پناه صلعم این بود که هر وقت بسفر میرفت او را دیدن
میکرد وچون از سفر می امد اول بخانهٔ حضرت فاطمه میرفت واو را
میدید بعد از ان بخانهٔ خود مراجعت می نمود ودر وقتی از سفری
برکشت وشنید که انحضرت قلادهٔ بکردن داشت وپرده اویخته بدین
(نمود) او توقف حضرت علیه السلام سبب را دانست فی الفور قلاده وپرده را

بر اخر داد [?]

براه خدا داد وحضرت رسالت از او خوشنود شد وصدقت العسر بی رضای
خدا کار نکرد وحضرت امیر المومنین از او بخشم نبود ومربیهٔ انحضرت امه
ایمن و اسمای بنت عمیس بود ویک کنیزک داشت فضه نام وخداوند
عالمیان سورهٔ هل اتی در ایشان او وشوهر بزرگوارش وحسنین ع
فرستاد وعامه ملاعین در این اختلافی ندارند برادران او قاسم بود
وابرهیم وبقولی طیب وطاهر سلام الله علیهم وخواهران او رقیه
وزینب بودند واولاد ذکور او حضرت حسنین علیهم السلام بودند
ومحسن ششماهه بود که سقط شد بضربت پسر صحاک حبشیه فادوت
سنیان علیه وعلیهم اللعنه والنیران فرزند اناث زینب الکبری وام
کلثوم الکبری بود وعمر شریف انحضرت هیجده سال وچند روز بود
وبعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله هفتاد وپنج روز در دنیا بود
وبقولی سه ماه ده روز وبطریق نخالحفان ششماه قاتل انحضرت
عمر بن الخطاب علیه اللعنه والعذاب بود که در خانه بر شکم انحضرت
زد ومحسن سقط شد وایضاً کار داد سوراخ در بازوی مبارک انحضرت
وقنفذ غلام ان حرامزاده تازیانه زد ودست معصومه را شکست واز این
آزار والم بجوار رحمت پروردگار ارتحال نمود مرقد مطهرش چون

آنحضرت از منافقین امت ابی بکر و عمر و عثمان و ابو عبیده بن جراح و سالم

مولی حذیفه و سایر فاجران اهانت و آزار و حقت بیشمار کشید و حق

او و شوهر او را غصب کردند و فدک را از و گرفتند و نامهٔ فدک را

دریدند و عمر ملعون در حضور مهاجر و انصار آب دهان نجس خود را

بر او انداخت و دشمنان نسبت حرفهای بد با و دادند و مخالفین این

حکایت را در صحاح ستهٔ خود بطریق متعدده بچندین طریق ایراد نموده

اند و آنحضرت ایشانرا حلال نکرد و وصیت کرد که بر جنازهٔ او نماز

نکنند و این اقرار را عامهٔ ملاعین خلافی ندادند و همچنین روایت کرده

اند از رسول خدا صلعم مخالفین که فرمود فاطمه پارهٔ از منست هر که او را

برنجاند و آزار کند مرا رنجانیده و هر که مرا آزار کند خدای را آزار

کرده و خلفای ثلثه لعنهم الله و اتباع ایشان همه قایل بودند که هر که

فاطمه را آزار کند خدا را آزار کرده و فضیلت و بزرگواری او را

میدانستند عاقبت او را کشتند و مال او را غصب کردند و ابی بکر

و عمر در مرض موت او هر چند خواستند که فاطمه ایشانرا عفو کند و

از جرایم ایشان در گذرد آنحضرت قبول ننمود و از ایشان آزرده بود

تا از دنیا رفت و بحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود

که مراد رشب دفن کن وتا بوت دراین امت بنود انحضرت فرمود
که تابوت بسازید ومراد رمیان انبکذارید وبشب دفن کنید ودر
سه موضع علامت قبر از برای او کذاشتند که منافقین مطلع نشوند
علامات مابین قبر و منبر ویک علامتست نزدیک روی حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله واویکی در بقیع باب بیسم از کتاب تذکرة الائمه
تالیف حضرت استادی نور الله مضجعه در احوال خیر مآل شاه و
لایت پناه امیر المؤمنین علیه السلام وکنیت انحضرت ابو الحسن
وابو الحسنین وابو الریحانتین وابو تراب است ونام مبارک او علیست
که خداوند عالمیان او را باین اسم سرافراز نموده ودر قران ودر آیات
بسیار علی بوده که عثمان بیرون کرده است اما ولی وصالح المؤمنین
نام انحضرتست ودر توریة اسم انحضرت ایلیا است ودر انجیل ارامنه
الی ودر انجیل فرنکان ارما دسطینا ودر کتاب انکیلون ذو العلام
در کتاب زند مجوسان بلیلا است ودر جاماسب نامه عبد الاحد و
در صحف ابرهیم ع است ودر کتب تصنیفات زردشت بت شکن
است ودر کتاب شلاباد بمحمد بن خدیوست ودر کتاب تنکلوش لوفا
جهان دار است ودر کتاب هندوان خدادوس وتوانا است وبعضی

و در دفن قبر مابین قبر و منبر اعتبار بیشتر دارد اکر
هر سه موضع را زیارت کنند بهتر است

از کتب زردشت اسم آنحضرت را فیروز گفته اند و در کتاب بید براهمه
بطار است و در کتب مسلمانان قصوده وحیدره وطیغم و دلها ست
و در کتاب و اساطیر فارسیان شهنشاه است و اتباع زردشت و مجوسان
میگویند در وجه تسمیه گبران که ما کاوران علیهم نکته هرچند
در این مقام مناسب نیست لیکن قدری از احوالات زردشت و کتاب او را
زردشت
بیان مینماید بدانکه گبران او را ابنی میدانند پسر پورشسب بن پیتر
اسپاس و مادر او دوغدو نام دارد و از نسل فریدون است و این زردشت
حکیمی بوده است شاگرد افلاطون حکیم بود و چون علم بیاموخت در حد
سبلان در کوهی منزوی شد و آذوقه در انجا جمع کرده در انجا رفت و
بعضی گویند خود را بهانه مردن ساخت و در پهلوی دخمه زیر زمینی
ساخت و پیرا از فنر کرد و بریا چون او را بدخمه گذاشتند از انجا بدان
زیر زمین شد و بر ریاضت مشغول گشته کتابی ساخت و او را زند نام
نهاد و بعضی گویند چون شنیده بود از کتابها که خداوند عالم با پیغمبری
در شجرهٔ که آتش داشته باشد سخن گوید که مراد موسی ع باشد او پیوسته
این آرزو میکرد تا آنکه شیطان در آتشکده با او سخن میگفت که منم خدا
و تو را پیغمبر گردانیدم برو بسوی قوم غرض چون سی سال از پادشا

گشتاسپ

کشتاسب گذشت از کوه بزیر امد ولباس اتش پرستی بر خود مرتب ساخت

ونزد کشتاسب رفت ودعوی نبوت کرد کشتاسب علما را جمع نموده

ایشان ازوی معجزه ساخته اند زردشت گفت تا مس را بکدازند ودر

سر او بریزند چنان کردند چون او داروی ساخته بود و بر خود مالیده

بود که رفع ضرر اتش میکرد پس انمس کداخته باو ضرر نرسید کشتاسب

واسفندیار بملت وی در امدند وجمعی بر انند که در سال سیم از حکومت

کشتاسب پیدا شد واو خادم یکی از تلامذه بود واهل فلسطین بسبب

دروغ بخیانتی که ازاو صادر شده بود اورا اخراج کردند واو مبروص

بود وعاقبت باذربایجان امد ودین مجوسی احداث کرد امّا رستم بن

زال واعوان او متابعت زردشت نمودند ورستم برسالت نزد حضرت

سلیمان ع رفت از جانب کیخسرو ومسلمان نشد وکیخسرو وکریخت از حضرت

سلیمان ع وبجانب اصطخر رفت گویند که عجم قبل از سلطنت کشتاسب

اتش را عبادت نمیکردند وشریک باری وبرزخ میان خالق وخلق

نمیدانستند بلکه مکان چند تعیین کرده بودند از برای قربانی و

اتش از اسمان می امد وقربانی ایشانرا میسوخت این علامت قبول

قربانی بود واگر نمیسوخت قربانی مقبول نبود وبعضی گویند زردشت

ادوبا بیجانی بود ونام اصلی او ابرهیمت وشاکردیکی از پیغمبرانست

وبعضی کویند شاکرد ارمیاء ع بود وعلم نجوم را از زردشت خوب بیدانست

ومدتی مسافرة کرد باحکماء شام وروم وهند ومصر صحبت داشت

واز ایشان نیز نجات وطلسمات اموخت وکتابی چند ساخت بلغت

پارسی قدیم وانرا البستاغ نام کرد وهیچکس انرا نمی فهمید باوجود

جاماسب حکیم که از اکابر حکماء فرس است اکثر لغات انرا نمیدانست زردشت

مدعی این بود که کتاب خدا را کسی نمیداند مکر پیغمبر ورسول خدا و

بعد ازان تفسیری کرد وزند نام نهاد واو تفسیر را تفسیری کرد ومسمی

بپازند کرد والحاصل الامر ببلخ رفت وکشتاسب را بدین خود دعوت نمود

ومعجزهٔ او اتش بدست کرفتن ومیان اتش رفتن وکشتاسب بدو کروید

وکتاب زند وپازند برغم پارسیان لوحی بر زردشت نازل شده است

بر پوست دوازده هزار کاو که منقش بطلا ولاجورد بود نوشتند ودر

قلعهٔ استخر مدفون ساختند وبعضی کویند که زمان انوشیروان

ان کتاب منسوخ شد وبعضی کویند زردشت بلغت سریانی نام

ابراهیم خلیلست وبروایت دیکر زردشت وبرزین هر دو پیشوا

یان ملت ابراهیم ع بودند وانچه از احادیث ظاهر میشود که کتاب

وپازند در

ایشان

ایشان حق بوده ولیکن این کتاب را سوختن و پیغمبر خود را کشتند و این
زند و پازند شبیه انکتابست و بعضی کویند کتاب خود را منحرف کردند
و زند و پازند را نوشتن و بعضی کتاب زند را صحف ابرهیم میدانند
و بعضی زند و پازند را دو نسک از صحف ابرهیم میدانند و زردشت
کتاب ابستاغ را بر بیست و یک نسک قرار داد اول افرنکان دیکر
وندادیت او دنکی جوراخورده دال مینو فراشتاهشت هادوخت
زند پازند کانو کوش هد و پاوین سیر سور سفدرش دی نایما و اما
اسم ابرهیم ع را در لغت پهلوی چندین طریق میخوانند اول دزمان
دیکر زدان و ذرمان بزدک ابرهیم ذردشت ابراهام ابراهم موافق
قواعد عربیت حذف الف دو یم رادراین سه لغت کرده اند برای
خفت وابرهم وابراهوم وابراهیمو وبراهیم واسم ذردشت را بچندین
طریق خوانده اند زرادشت زردشت زردهوش زرتشت زردو
زراطشت وصحف ابلغت پهلوی والسلام امدم بر سر مطلب بدانکه
حضرت امیر المؤمنین ع را اسم عبد المنافست مکنی بابی طالب و
مادر انحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد منافست ولادت انحضرت
در روز جمعه سیزدهم ماه رجب بعد از سی سال از ولادت حضرت

رسالت پناه در اندرون حرم کعبه واقع شد بعد ازین که هشت سال
از زمان سلطنت پرویز گذشته بود در ده ساله گی بشرف اسلام ایمان
ظاهر مشرف شد هرچند که در مهد اسلام واقع داشت و سی و سه
سال در ملازمت و هجر تربیت سید ابرار می بود در هجدهم شهر
ذی الحجه در روز چهارشنبه سنه خمس و ثلاثین هجری که نوروز عجم
نیز بود خلافت ظاهری بروی قرار گرفت برادر آنحضرت طالب بود
و جعفر طیار و عقیل رضی الله عنه و اقیل از طلقای بدر داشت که
در بدر مسلمان شد و خواهر آنحضرت امهانیست و حضرت رسالت
پناه از طفولیت آنجناب را تربیت و بشرف مصاهرت خود اختصاص
داد و در این مدت در خدمت آنحضرت کسب آداب حسنه و اعمال
نیک مینمود آنچه از آسمان نازل میشود از علوم الهی و اوامر و نواهی
جمیع را تعلیم او نمود از آنجمله که علماء خاصه و عامه قایلند که جفر جامع
با آنحضرت و آنچه الحال که در میانست بیست و هشت جزو است و هر جزوی
بیست و هشت صفحه و هر صفحه بیست و هشت خانه طول است و در عرض
و در هر خانه چهار حرف از حروف تهجی و این را بغیر از اولیا الله
کس نمیداند که ائمه تعلیم او نموده باشند و ذکر کتاب علیست

کرامات

که املاء پیغمبر صلی الله علیه واله وعلی ع نوشته بود وزراره ومحمد بن
مسلم وجمعی دیگر از معتبرین شیعه افراد در نزد صادق ع دیده بودند
که بر خاصت ران شتر لیست واین کتاب مسماست بجامعه که دران
مسطور است هر حلال وحرامی وهر حکمی تا حتی ارش خراشیدن بدن
ودیات ودیگر جفر ابیضست وان چهارده جزوست وهر جزوی چهار ده
صفحه وهر صفحی چهارده خانه طولاً وعرضاً وهر خانه چهار حرفست
برموز عامة ملاعین این علم را نسبت بشیخ بایزید بسطامی وابراهیم
ادهم وحسن بصری ومعروف کرخی وسایر مشایخ اهل تصوف
میدهند وایشان میدانسته اند ودیگر کتاب ناموس است واین کتاب
اسمائی که حضرت رسالت پناه ص بانجناب شفقت فرمود ودر
صحیح بخاری وغیر ان مسطور است که حضرت امیر المومنین ع
در روز کسوف شمس بعد از نماز فرمودند که الیوم بر من کشف
شد همه چیز حتی اهل بهشت ودوزخ وبر همه عالم شدم بعلم حضوری
وجمع کثیری از ان کتاب اسامی خود را یافته شد ودر انجا اسامی
شیعیان وموالیان خود مفصلاً الی یوما القیمه نوشته شده واز
معجزات امیر المومنین ع ترکیب جروفات بایکدیگر است که درام

سابقه کتابهای ایشان حروفات مفرده بوده است و انحضرت

قرانرا مرکب کرده مثل الحمد چنین مینوشتند ا ل ح م د ل لا

ه و در احادیث بسیار وارد شده است که حق تعالی اسم اعظم

خودرا بیست و پنج عدد تعلیم حضرت ادم ع نموده بود و نوح ع

هشت اسم و ابرهیم ع شش اسم و عیسی ع دو اسم و اصف بن برخیا

یک اسم و رسول خدا ص هفتاد و دو اسم داده است این اسا

در نزد او ان بجای رسید
میرا تعلیم امیر المومنین ع نموده مرتبه انحضرت تعالی قدره و الا جاه که بغیر

از نبوت در همه مراتب مساوی شد تا انکه خطاب لحمک لحمی و دمک دمی

و انا و علی من نور واحد را بگوش او رسانید و فرمود انا مدینة العلم

و علی بابها زهد و رضا و سخاوة و مروت و فطوت و عفت و تقوی

و پرهیزکاری و علم و کمال و هنر و استعداد و خداشناسی و بزرگوار

و قابلیت ملازم درکاب انجناب گردیدند مخالف و موالف و مومن

و کافر و دوست و دشمن اقرار بفضیلت و بزرگواری انحضرت نمودند

و دشمنان با وجود عداوت منافقین و گوساله پرستان این امت

و دوشمنان دین چون ابی بکر و عمر و عثمان و اتباع و اعوان

ایشان و ال ابوسفیان و زیاد و مروانیان و پیروان این گمراهان

میدانست

نوشتند و دفترهای داده او و دوستان کتابها در فضائل انحضرت

اعتراف

اعتراف بود کواری محدثین وتابعین اصحاب وجوشان اهل بادیه
واعراب وکوکان ودزدان قریش وخرمریدان پسر خطاب وعلماء
ملت از فرق اسلام ها اشنایان وبیکانکان وجمهور ملوک مروانیان
وسلاطین عباسیان وشیعیان انبید ایشان وبنی امیه وامیران
ایشان بفضلای ناصبیان وپیشوایان سنیان چون ابوحنیفه
وشاکردان او ابراهیم نظام وشافعیان وحنابله ومالکیان واکثر
ومعتزله با جمهور مجسمه وحشویان وسلاطین روم واعزهای
ال عثمان ولوندان ایشان وحکام وو الیان عربستان ورای
اعظم براهمه وهندوان وعطالیقان وترای ترکستان رئیسان
وقلتیلین ورؤسایان واقایان اولس واحشامات تورانیان وفرمان
فرمایان مصر وشام ومغربیان وپادشاهان ایران وخراسان
ومکران وکرمان وملکان نیمروز وزابلستان وخدیوان کابل
وسیستان وتبابعهٔ یمن وحمیران ونجاشی حبش وزنکیان وو
لایت اطراف جهان از چنکیزیان ومغولان واتابکان وخواقین
خطا وختن وحاجی طرخان چین ماچینی وشاهیان بداخشان
وسالاران ترکان ولران وکردان وامیران قزنویان وسلغریان

واعیان واشراف آل بویه وسربداران وبزرکان کیلان ومازند
دران وکردنکشان صفادیه وسلجوقیان فاطمیه بلوک ترکمانان
وتیموریان وکافهٔ ساکنان دشت قبچاق واعزهٔ خارزمشاهیان
واعاظم سلاطین چرکس وکرجستان ونقای واسپیان وشملاخان
واطراف دربند مرقاپوی وخاقان شیروان وخسروان زیر
بادوسراندیب وهندوستان ووجوه صنادید عرب وعجم
ویاران ترک دیلم وخواتین بلخ وبخارا وسمرقند وغزغزیان
وغزنویان وقاطنین ولایت جزیرهٔ عرب وموسل وبغدادیان
بلکه فرنکان ارماد وماچار والمان ونصاری پرتکال و
سرپان وهمکی از عوام الناس از صالحان ومفسدان جهال
ودانایان جهان من المشرق والمغرب در هر زمان وامامان عامه
مثل محمد بن اسماعیل بخاری ومسلم بن حجاج قشیری ومحمد
بن عیسی ترمذی وابی داود وسلیمان بن الاشعث سجستانی
واحمد بن شعیب نسائی ومحمد بن ادریس شافعی واحمد بن حنبل
شیبانی ومالک بن انس وحنیفه بن کوفی ومتابعان این خرن
دپی روان این کمراهان چون محی الدین شیخ حنبلی وخارزمی و بیهقی

دخوکوبی

وخرکوشی وسمعانی وحسکانی نطنزی واصفهانی وابن عساکر

وابن مردویه وخطیب صدر الائمه عندهم وفخر الرازی و

ثعلبی وواقدی ورافعی ویافعی قزوینی وسیوطی وافضل القضاة

ماوردی وزمخشری وناصر الدین بیضاوی وشهرستانی و

ابن ابی الحدید وغزالی وابن حجر ناصبی وعلی قوشچی که از متعصبین

عامه است وبسیار از اهل سنت وعلمای شیعیان غلو دارد ودر

محبت شیخین واثبات امامت ثلثه با وجود تفتیش سعدین وابن حاجب

وابن مغله وابو نعیم دیلمی وابن مغازلی ابن اثیر وطبری وطبرانی

وحموئی ومسلم وابن صباغ مالکی وابوبکر خطیب وبلاذری و

زعفرانی که این جماعت از عظماء ائمه ضلالت اهل سنت اند

وقاطبه سنیان وزیدیان وخوارج وغلات تصدیق فضیلت

وعدالت ایشان نموده اند وهمچنین مفسرین عامه وعلماء

اهل سیر وتواریخ ومعاندین صحابه وتابعین عمرو عاص وبراء

بن عازب وانس بن مالک وعایشه ملعونه وابی بن کعب وسعد

بن ابی وقاص وسمره بن جندب وزید بن ارقم وبسیار هند زانیه

ودیگر مشایخ ذوی الاحترام تصوف وبزرگان ایشان

و چون ملای روم و شمس تبریزی و شیخ عطار و جنید بغدادی و
بایزید صفور بسطامی و غیرهم و طالبان علوم صرف و نحو و فارسیان
کتاب ملک علام و ساکنان و درویشان هر طریقه از نعمت اللهی و حیدری
و جلالیان و مولویان و بکتاشیان و قادریان و شال پوشان
و صاحبان ذکر و فکر و اوادهمیه ملحدان و دهریان و طبیعین و
منجمین و ستاره شناسان و رمالان و کاهنان تصنیفشان و از
عیان [illegible] دکواری و جاه و جلال و فضایل و کمالات و استغنا
انجد و روم جهان و مطاع زمین و اسمان نموده بلکه اکثر شهریان
کفر در ربع مسکون و شجاعان ایشان در بتخانها و معابد صورت
انحضرت را کشیده اند و اساطیر الایوان سلطنت و قبضهای
شمشیر خود را بنام مبارک ان نقش نموده اند هر طایفه
از بنی نوع انسان از سیاه و سفید و بنده و ازاد و خواص و عوام
انحضرت را امیدانند و در شدت بلا و سختی بناه باو میبرند
و علمهای حرمت باو بلجاء میشوند و فضلای هر دین در مشکلات
خود بجوعی نمایند و شجاعان روزکار در ابیش رای خود میدانند
و زائران بقرب او تقرب میجویند و صالحان و صدیقان باو بناه

پناه بوده راه او می پیمایند و علیلان و بیماران از درگاه او شفا میخواهند
و بیچارهگان و دردمندهگان از و چاره میجویند و جمریان و قلندران
در وصف ثنای او ابو لاله میگویند و خلایق در دنیا و آخرت باو مینازند
آنچه مخالفین در فضیلت آنجناب جمع کردند از صد هزار حدیث متجاوز
است آنچه دشمنان ضبط نموده اند زیاده از دوستانست و آنچه
بیگانگان بسط نموده اند زیاده از آشنایانست بیت کتاب فضل داتو
را آب بحر کافی نیست چه تر کنی سر انگشت صفحه بشماری و آنچه از کتب
که معتمدا علیه اهل سنت است و هر یک بمنزله قران میدانند بنظر
رسیده که در آنجا از احادیث احمد مختار در باب فضیلت حیدر کرار
ذکر نموده اند بعضی از آنها اینست کتاب تفسیر فخر الرازی کتاب تفسیر
ثعلبی کتاب تفسیر واحدی کتاب تفسیر کشاف کتاب تفسیر طیبی کتاب
تفسیر درّ منثور سیوطی کتاب تفسیر قاضی بیضاوی کتاب تفسیر
مدارک نصفی حنفی کتاب حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم محدث اصفهانی
کتاب اسباب نزول واحدی کتاب استیعاب عبد البر ابو عمر و
یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر کتاب خصایص نتری کتاب محاضرات
راغب اصفهانی کتاب سر فی النبی خرکوشی کتاب درّ نظیم سیوطی کتاب

مناقب حافظ ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه کتاب غنیه عبد القادر
جیلانی کتاب فضایل صحابه ابو المظفر سمعانی کتاب صحیح بخاری کتاب سنن
ابی داود کتاب صحیح ترمذی کتاب صحیح مسلم کتاب سنن نسائی کتاب موطا
مالک کتاب جواهر قران کتاب محمد بن ادریس شافعی کتاب احیاء العلوم
غزالی کتاب ربیع الابرار ابی القاسم محمود بن عمر زمخشری کتاب شرح
نهج البلاغه احمد بن ابی الحدید کتاب ملل و نحل محمد بن عبد الکریم اشعری
شهرستانی کتاب فردوس الاخبار ابن شیرویه دیلمی کتاب صواعق محرقه
ابن حجر ناصبی کتاب ما نزل من القران فی علی حافظ ابو نعیم کتاب کتاب
غرایب القران سجستانی کتاب نهایة العقول فخر رازی کتاب مقتل
اسمعیل بخاری کتاب شواهد تنزیل ابو القاسم حسکانی کتاب رجال ابو بکر
کسائی کتاب اربعین فخر رازی کتاب تفسیر کبیر فخر رازی کتاب مناقب ابو
الحسن علی ابن مغازلی الشافعی الفقیه القاضی کتاب حدائق الحقایق
کتاب صفین نصر بن مزاحم کتاب در الملتقط صنعانی کتاب احکام القران
ابو بکر رازی کتاب کشف الغمه فی احادیث اهل سنه کتاب علی ابن عیسی
الاربلی کتاب شیعی الوزیر کتاب سر العالمین غزالی کتاب اربعین موفق
بن احمد مکی معروف بصدر الائمه اخطب الخطبا خوارزم عندهم

کتاب

کتاب دری الطاهره محمد بن احمد بن جمادی الانصاری المعروف به ولای

کفایة الطالب محمد بن یوسف کنجی شافعی کتاب تدوین یافعی قزوینی

زبده و گزیده و تواریخ حمدالله مستوفی قزوینی کتاب انصاب صحابه استرابادی

کتاب سراط المستقیم شیخ بغدادی کتاب الیواقیت ابو عمر زاهد العتا

المروانی کتاب آل ابن خالویه کتاب مسترشد کتاب بشایر المصطفی کتاب شکات

الاحادیث مقباس کتاب مناقب ابو المعید خادزمی کتاب غرسبین حروی

مسند ک یحیی بن حسن بن البطریق کتاب عمده یحیی بن حسن مذکور کتاب

مغازی محمد بن اسحق کتاب احمد بن حسین بیهقی کتاب منتقبط المطهر بن

ابو نعیم کتاب درایه مسعود بن الناصر سیستانی در باب احادیث

غدیر صد و بیست نفر صحابه روایت کرده اند کتاب هفده جزواست کتاب

ولایت بن عقده حافظ احادیث غدیر را بصد و پنج طریق روایت کرده

کتاب الرد علی الحرقوصیه محمد بن جریر طبری احادیث غدیر

بهفتاد و پنج روایت کرده کتاب النشر و الطی کتاب فتح الباری ابن الحجر کتاب

در شرح بخاری کنز الغرایب خادزمی کتاب معرفت بن ابرهیم مسعود بن

نعضی مقطول طرفین است کتاب مسند ابو علی موصلی کتاب مسند احمد کتاب

بن حنبل شیبانی کتاب فضایل الصحابه زعفرانی کتاب تذکرة الائمه دافض

بلاذری کتاب ایضاح فضل بن شاذان بطریق مخالفان کتاب مروج الذهب
مسعودی کتاب بلاغات النساء احمد بن ابی طاهر کتاب اساس البلاغة زمخشری
کتاب رجال شیخ ذکریا بن احمد حلبی انساب صحابه بلاذری کتاب
منهاج الصلاح کتاب مصابیح القلوب کتاب فضایل احمد بن حنبل کتاب اعلام
الدین دیلمی کتاب ارشاد القلوب دیلمی کتاب نجات السالکین زید بن سعید
کوبای کتاب تاریخ علی ابن عبد الکریم مشهور بابن اثیر کتاب اصابه ابن
حجر عسقلانی کتاب شرح مقاصد سعد الدین تفتازانی کتاب خصایص علویه
کتاب معالم العترة النبویة عبد العزیز بن الاخضر جنابذی کتاب
معجم البلدان یاقوت بن عبد الله حموی کتاب موالید اهل البیت
ابن خشاب کتاب صفات الائمه روافض ابن مردویه کتاب فصول المهمه
فی اوصاف الائمه کتاب رجال عامه کتاب دلایل ابو العباس عبد الله
بن جعفر حمیری کتاب انساب الصحابه کتاب کمال الدین طلحه کتاب حیات
الحیوان دمیری وکتب تواریخ از عربی وفارسی وکتب بعضی از مشایخ
اهل تصوف که سنیان و منثور ومات شعرای مخالفین بسیار است
که نوشتن آنها باعث طول کلامست تمثیل عجب دارم از علی قوشجی واز
دو شیدادر فیقش سعد الدین که میگویند ما امیر المؤمنین علی ع را

افضل

افضل وازهد واسخی واعلم واشجع وافقه واورع واشرف واقضی
خلایق میدانیم بعد از رسول خدا صلعم وایضاً سعد الدین ذکر کرده
است لعن بر یزید واصحاب او ولعن هر کس که باهل بیت رسول بد کردند
وبعد ازان گفته است که چرا بعضی از علما منع کرده‌اند از لعن کردند
بظالمان اهل بیت تا تعدی نکنند بالاعلی فالاعلی ومراد از اعلی اول
معاویه است واز ثانی ثلاثه لعنهم الله واظهار کرده‌اند که ایشان
اولیا بلعن جهت آنکه بنای ظلم اولا ابابکر وعمر گذاشتند در غصب
حق امامت وفدک ومیراث ورد شهادت حضرت فاطمه وشهادت
باقی ائمه ع وازین مقالات وحرفهای ملا دلالت بر تشیع او میکند اما
در آخر میگوید چون علما و پیشوایان ما براه رفته‌اند ما را لازمست
که پیروی ایشان کرده واز عقب ایشان باید رفت بلی راست میگوید
جای که صدیق او میباشد حیف است که او نباشد ودر امکان که فاروق
او سگ دارد ملا و قوشچی نیز دور دارد وجای که گوساله میباشد
خر والاغ نیز میباشد پس بر وید که خوب رفته‌اید نبحاعث انشی
بیشه امامت از آفتاب روشن‌تر است در جهاد با کفار که ملئکه
عظام در غزوات او میگفتند لا سیف الا ذو الفقار ولا فتی

الا علی یعنی نیست تیغی الا ذو الفقار و نیست مردی در جهان مثل علی و داوری
او با عمرو بن عبد ود مشهور است و چون او را بخاک مذلت انداخت
پیغمبر واجب الاحترام صلعم فرمود ضربت علی یوم خندق افضل من عبادت
ثقلین یعنی ضربت شمشیری که علی بعمر زد در حرب خندق ثواب
و فضیلت آن زیادتی دارد بر بندگی پریان و آدمیان و بروایتی یکی
الی یوم القیمة و عمرو بن عبد ود در حرب با هزار سوار برابر
میکردند بلکه زیادتر بود بر ایشان خر مریدان پسر خطاب از آن کبری
نقل میکند که گفت من در راه شام با عمرو بن عبد ود رفیق بودیم
و بتجارت میرفتیم و در بعضی از منازل هزار نفس از قاطعان طریق
و دزدان بادیه غافله ما را تاختند و ما جمع کثیری بودیم و همه کی
بخیم و دست از جان خود برداشتیم ناگاه عمرو ود پای شتر بچه
را گرفت لبر دست و سپر کرد و شمشیر کشید و بر جماعت تاخت
و جمعی را کشت و باقی را گریزانید و قافله بسلامت گذشتند مریدان
او راست گفته اند که اغنی امرزاده همیشه میکرنجه است مثل اینحکایت
و حدیث خندق و کشتن عمرو بن عبد ود متفق علیه همه امت است
و هیچ یک از فرق مخالفین خصوصا اهل سنت انکار این حدیث

ندارند

ندادند که فضیلت آنحضرت زیاده است بر عبادت جن و انس تا روز
قیامت از اینقرار فضیلت شیخین بکوزی بسته است ای علی قوشچی
ریش بسر تو و بسر امام اعظم قسم یاد میکنم که چه نیست و از جملهٔ
جانفشانیهای آنحضرت آنست که لیلة الغار در فراش رسول
خدا صلعم خوابید و آنشبی بود که جمیع صنادید عرب و بزرگان
قریش و همه قبایل عرب عازم بر قتل حضرت رسالت پناه صلعم
شده بودند و خداوند عالم شر ایشانرا کفایت کرده و با جبرئیل
و میکائیل علیهما السلام مباهات نمود که ببینید که علی چگونه
جان خود را فدای رسول من کرده است جبرئیل ع بر بالای سر آنحضرت
ایستاده بود و میکائیل ع در پایین پای او **برجله** شای ضربتی زد
که از تنگ مرکب او بدر رفت و بر زمین رسید جبرئیل ع شهپر را
بدم تیغ او داد که مبادا ضربت تا گاو و ماهی بشکافد و از ضربت
جبرئیل ع بر زمین نشست از تعجب آنضربت سر را بالا کرده و
گفت سبحان الله دید که میکائیل ع زیر بغل او را دارد اگر میکائیل
ع نگاه نمیداشت معلومست که ذو الفقار تا بکجا میرفت و اینجرکه
درجنگ خیبر عقول اولوا الالباب ازان در تعجب است دری که بر جهل

کس از شجاعان میبستند و میکشودند سی و سه هزار من بود بدانکس
مبارک کند و چهل از پیش سر وا نظر و خندق انداخ بود دا ن
جنك هر سه شیخ سردار شدند و همه مثل دو باه کریختند و آنچه
در کار زار بدر واحد کرد که عبرت عالمیانست که از زبر دستان عرب
و از کردنکشان قریش و اقوام و عشایر خود که چقدر کشته است
قتلی بدر ولید بن عتبه بن ربیعه خال وی معاویه علیه اللعنه
و عاص بن سعید بن عاص بن امیه و طعیمه بن عدی با لنوفل سردفتر
اهل ضلالت و نوفل خویلد بن اسد که از شیاطین قریش بود و او را
با طلحه بن عبدالله کرفت و بر هم بست و بابیکر سپرد و طعمه بن
الاسود و حارث بن طعمه و نضر بن حارث بن کلده بن عبد
الدار و عمیر بن عثمان بن کعب بن تیم عم طلحه بن عبیدالله و عثمان
و مالک پسران عبدالله برادر طلحه و مسعود بن امیه بن مغیره
و قیس بن فاکه بن مغیره و حذیفه بن ابو حذیفه و ابو قیس بن
ولید بن مغیره و حنظل بن ابی سفیان برادر معاویه و عمرو
بن مخزوم و ابو المنذر بن ابی رفاعه و منبه بن الحجاج السهمی و
عاص بن منبه و العتبه بن کلده و ابو العاص بن قیس بن عدی

شفع علیه خواهه و معاصر که از زبر دستان
و شجاعان عرب در بدر با آنحضرت علی کشته
کشته شوند هر دو که فوز زیاد که الجمله

و معاویه

ومعویه بن مغیره وحاجب بن ثابت بن عوف وو ارس بن مغیره بن لوذان

وزید بن ملیص وعاص بن ابی عوف وسعید بن وهب حلیف بنی عاص

ومعویه بن عامر بن عبد القیس وعبد الله بن جمیل وسایب بن مالك

وابو الحکم بن الاخنس که ابو جهلست وهشام بن امیه وارس الجحی وانجم

قنشی الحد را حد کشته ایشانند طلحه بن ابی طلحه بن عبد

العزی وعبد الله بن جمیل وابو الحکم وابو سباغ بن عبد العزی

وابو امیه بن مغیره وابا سعد طلحه وصواب حبش غلام بنی عبد

الدار وانجم در جمل وصفین ونهروان با ناکثین وقاسطین ومارقین

کرده پوشیده نیست ودر بئر العلم السلاطین جن وزبردستان عفاریت

وشجاعان اهرمنان خلقی بسیار راکشت چون رعد بن مرزبان و

کعب بن میمون ومواج وقرطاس وعفریت سپه سالار رعد راکشت

وطایفه چند از جنیان مسعودی وبنی بلیح وبنی راشد مسلمانشدند

وعبد الرحمن را پادشاه ایشان نمود حلم ودیگر انحضرت بمرتبه بود

که چون عایشه ملعونه در روز جمل دسته یافته ومروان بن حکم

وعبد الملك مروان انحضرت او را ابو الاکبش الاربعه گفته بود

وعبد الله بن زبیر وسایر منافقین را اسیر کرد وایشان را مؤاخذه

[Marginal note, written diagonally:] دانبط اسلام است نزد مؤالف ومخالف وبنای اسلام وارتفاع لوای ایمان ما لطها دکلمه طیبه لا اله الا الله ... ذو الفقار حیدر کرار علی بن ابی طالب ... الله ... صلوات الله ... متعال ... الملك الجبار است

نفرمود وچون برخلافت متمکن کردید بر جماعتی که برو غلبه کرده بودند
وغصب خلافت ونموده بودند جزای عمل ایشان نداد بعد از انکه
بر ایشان غالب شد وفدك که بدست او در امد متصرف نشد زهد
انحضرت بمرتبه بود که دنیا را سه بار طلاق داده بود واکثر روزها
تو ان میتوشت واز اجرت او نزدیب بهزار بنده ازاد کرده بود وانچه
می یافت بمستحق وایتام وبیوه زنان میداد واکثر ایام خود را اجیر
میساخت واز بسیاری بیلداری واب کشیدن دستهای مبارکش
پینه کرده بود ومجروح بود واجرت انرا بمستحق میداد منقولست
که روزی در ایام خلافت طبق حلوائی از خرما مردی برای انحضرت
بهدیه اورد انحضرت بهدیه اورد انحضرت از خوردن ان ابا
نمود که من امیر المؤمنینم ذهن را باین حلوا الوده نمیکنم وحال انکه
میدانم جمعی از همسایکی من از اهل حجاز بیشام وچاشت خوابیده اند
این از مروت دور است ومن نخوردم از ین حلوا وهمیشه کفش پینه
دار میپوشید عبد الله بن عباس کوید روزی داخل شدم بخدمت
انحضرت واو کفش خود را پینه میزد بمن کفت ایپسر عباس
چندمی ارزد این کفش کفتم فدای تو کردم یا امیر المؤمنین این

کفش هیچ نمی ارزد از لبس که پینه بروی زده اید و من شرمنده
میکشم که شما اینرا در پای کنید گفت ای پسر عباس والله که این
کفش را میدهم که این عمارتی که من دادم بگیرم بلی باین خرسنده
که درین شغلی که هستم انحوی کنم که حق را از باطل جدا کنم و داد
مظلومی از ظالمی بگیرم و عقیل برادر انحضرت بود تاب سلوک و
قناعت انحضرت انیاورده بود زیرا که دو نان جیره برای او مقرر
ساخته بود او باین لشاخت وخشم کرد و بشام پیش معویه رفت
و مدتی در انجا بود و عاقبت پشیمان شده بر کردید و بنزد انحضرت
امد حضرت فصد جمیع مفاصل او نموده و خونهای که از طعام معویه
در رکهای او جمع شده بود کشید و خراج زیاده از رعایا نکرفت
وکیالی و راه داری و تمغا و عشاری و غیر بدعتهای که عمر کرده
بود برطرف کرد مثل عجب دارم از کوساله پرستان که می کویند
در اسمان نمیباشد چرا رافضیان میکویند ذو الفقار علی از
اسمان امده و خود میکویند در روزی که ابو بکر پالان پشم از
پشت کرفت ولباس شال پوشید ملئکه همه اسمان شال پوش
شده اند بلی املاء علی واخذه حداد رجائی که پشم میباشد آهن

البته میباشد علم انحضرت مسلم الثبوتست نزد خاصه وعامه وفرق
اسلامیان وجمهور مسلمانان این امست بلکه نزد اهل کتاب و کافر
قریش وثلثه لعنهم الله وجمیع صحابه وتابعین انحضرت بعد از رسول
الله صم اعلم واشرف بود از جمیع خلایق واعتقاد فرقه ناجیه امامیه
وبعضی از مسلمانان انست که انحضرت افضل واعلم بود از حضرت
ادم وشیث وادریس ونوح وهود وصالح ولوط وابرهیم
واسمعیل واسحق ویعقوب ویوسف وشعیب وموسی و
هرون ویوشع بن نون وکالوب بن یوفنا وحزقیل والیسع وذی
الکفل وارمیا ودانیال وعزیر وایوب ویونس بن متی وشعیا
واشموئیل واسمعیل صادق الوعد وخضر والیاس وداود
وسلیمان وذکریا ویحیی وعیسی وشمعون ولقمان وجالوت
وخنظله وجرجیس وذی القرنین وسائر انبیای عظام علیهم
السلم ودر ادم وابرهیم علیهما السلام توقف دادند برای مرتبه
ابوت وانحضرت اعلم وافضل بود از پیغمبران بحجه مثل جی اقوام
وجو مسب صاحب کتاب کو مسب وانا د صاحب کتاب وساینی
وارادایی وبرف واز رهوشنك وشانی کلیو وپاسان وسولان

و از همه اوصیای پیغمبران و نقبا بنی اسرائیل و حواریین امام سریان
و از جمیع متکلمین و حکمای لویان و دانایان جهان از قبطی و مانند
و رومی و حلوانی و عبری و عربی و هندی خواه مؤمن و خواه
کافر و اعلم بود از اصف بن برخیا و بلعم باعورا و ارسطاطا
لیس و فیلغوس مانند ولی و فیثاغورث و بلنیاث و بقراط
و سقراط و جاماسپ و سیمرغ حکیم مروجی بن سام و افلاطون
الهی و بقراطیس و ارماطنس و افلادوس و جالینوس و بطلیموس
و دنیادن و ابوذرجمهر و داهو هندی و هرمس و اسقلیوس
و علم گذشته و اینده و حال تا روز قیامت با او بود و علم قضا
یا و بلایا و منایا و اجال و ارزاق خلایق و شرایع هر دین از امم
سابقه و علم ملکوت اسمانها و زمینها تا تحت الثری و ما دون
العرش و علم حیات و ممات خلایق خداشناسی و مبدء و معاد و احوال
برزخ و عدد بهشتیان و دوزخیان و علم حکمت و هندسه و ر
یاضی و هیئت و طب و طول و عرض دنیا و مسافت اسمانها و عدد
ریگ بیابان و قطرات باران و عدد کوهها و کیل و وزن ابهای
دریاها و علم اصول دین و فروع دین و معانی بیان و علم کلام

و ترجمه و تفسیر بطون قران و علم انجیل و صحف و توریة و زبور
و کتابهای اسمانی و مصحف دانیال و علم فصاحت و بلاغت و
رمل و کیمیا و سیمیا و طی الارض و طی اللسان و اعداد و نیرنجات
و طلسمات منافیه و بحر و ردان دیده و افسون و نیرنک و بطال
و مستقبل احوال دعاقبت و جفر ابیض و جامعه و جفر احمر و
خافیه و مصحف فاطمه و احکام شرایع و کتابهای اسمانی موافق
نزول ان و صحیفه های انبیا همه در نزد اوست و تمام را میداشت
و علم ساختن مؤمن و کافر و اهل بهشت و دوزخ و جماعتی که باعراف
میروند با او بود و کسرا درین خلافی نیست و مهارت تمام در احکام
قضایا و سوانح و حوادث و بدیهه داشت از انجمله دو مسئله را بیان
بیان می نماید اول مسئله دیناریه و رکابیه نیز میگویند شرح
ان اینست که زنی بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام
در وقتی که پای مبارک در رکاب میگذاشت پس گفت یا امیر المومنین
بدرستی برادر من فوت شده است و ششصد اشرفی از او ما
نده است و از مال او بمن یک اشرفی داده اند پس سؤال میکنم از تو
که داد مرا بستانی حضرت فرمودند در جواب که از برادر تو دو دختر

ماند است

مانده است آن زن گفت بلی آنحضرت فرمود که رسد آن دو دختر دو ثلث

مالست که چهارصد اشرفی باشد پس فرمود که مادر برادرت مانده است

آن زن گفت بلی حضرت فرمودند که سدس مال که صد اشرفیست

رسد مادر است پس حضرت فرمود که از برادرت زوجه مانده است

گفت بلی حضرت فرمود رسد زوجه ثمن است که هفتاد و پنج اشرفیست

پس حضرت فرمود که از وادده برادر بالغ هست آن زن گفت بلی

آنحضرت فرمود که رسد هر برادری دو اشرفیست و رسد تو یک

اشرفی است تو حق را گرفته برو آن زن رفت و حضرت سوار شد

مسئله دویم را منبریه میگویند و شرح است که آنحضرت

در منبر کوفه بود پس مردی بر سر پا ایستاد و گفت یا امیر المومنین

بدرستی که شوهر دختر من مرده است و رسد او از من و کابین شو

هرش ثمن است و تسع داده اند پس سؤال از تو کرد انصاف ده آنحضرت

فرمودند که دو دختر از دامادتو مانده است گفت بلی حضرت فر

مود که ثمن نصیب او تسع است پس طلب دیگر سوای این مکن حضرت

استاد نور الله مضجعه فرموده در این مقام که این دو مسئله را اگر

چه آنحضرت در بدیهیه از اینجا فرموده لیکن محمول بر تفکرات است

این رد میراث بطریق سنیانست که شریح قاضی کوفه کرده بود وانه
بحضرت اول معزول نموده از قضا و باز بعد از هفتاد و پنج روز بسبب
لجاج و الحاح مردمان که او را میخواستند و میگفتند که عمر او را
نصب کرده و عول و تعصیب را او رد میراث قرار داده و ما سنت
او را بر هم نمیزنیم انحضرت لاعلاج دید که فتنه میشود او را منصوب
کرد و دیگر انکه حضرت جمیع لغات بنی ادم را از هند و شام و روم و
فرنک و فرس و حبش و روس تا همه را میدانست و خطوط یونانی
و سریانی و معقلی و عبرانی را نیکو میدانست و خط کوفی را انحضرت
تغییر داد بخط نسخ و ثلث که الحال همه در میان مسلمانانست و در خواب
تعلیم ابن مقله که استاد یاقوت معتصمی است و ابن مقله تعلیم یاقوت
نمود و او نوشت و دیگر انکه در روزی که شهربانو بنت یزدجرد
بن شهریار را با سایر عجم بمدینه اوردند در خلافت عمر ملعون انحرا
مزاده شهربانو را بمجلس طلبید و یک یک از صحابه را بروی کرسی
میکرد و بر شهربانو عرض میکرد که هر کس را که میخواهد او را بپسند
غنیمت اصحابه بگذارند شهربانو این امنا فی عصمت خود داشت
که او را در مجلس مروان طلبیده اند و مردم را بر او عرض میکنند

بلکه

بلغت مجوسی خسرو و پرویز جدّ خود را نفرین کرد که چرا نامهٔ پیغمبر را
پاره کردی و مسلمان نشدی که سبب بندگی ما شده و ما را ذلیل
کردی پس گفت دیدم پرویز که قاغذش که من به بندگی گفتن یعنی روی
پرویز سیاه شود که کاغذ را پاره کرد یعنی پیغمبر صلعم و من بندگی افتادم
که او را بزنید حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود که مرا دشنام
نداد بلکه نفرین کرد پرویز را و غضب ملعون فرو نشست حضرت
امیر المومنین ع بلغت پهلوی پرسید از شهربانو که چه نام داری گفت
شاه زمان حضرت فرمود سمیت بل شهربانو و او را عقد کرد با امام
حسین ع و دیگر فرمود مرد اصفهانی بخدمت انحضرت رسید
وانحضرت بعد از مقالات چند فرمود که اهل اصفهان پنج خصلت
در ایشان نیست اول سخاوت دوم شجاعت سم امانت چهارم مروت
پنجم دوستی اهل بیت امرد گفت یا امیر المومنین زیاده از این
بگوئید انحضرت بزبان اصفهانی فرمودند اروت این وس
یعنی امروز این بود البست و همچنین بساعر لغات منفرقه تکلم
نمود با اهلش و خلفای ثلثه لعنهم الله مکرر در مهالك پناه بان
حضرت میبرد و مشکلات مسائلات ایشانرا حل میکرد تا انکه ملعون

عمر هفتاد مرتبه اینلعو نگفت لولا علی لهلک عمر و چون بیان این
اقوال طول دارد بیک سوال اکتفا مینماید حدیث که روزی سه
نفر امدند بنزد عمر کفتند یا امیر المومنین ما سه نفر شریکیم و
هفده شتر خریدیم یك رفیق نصف شتر میبرد و دیکری ثلث و
دیکری تسع این شتر را و حال که هسته میخواهیم بکنیم شتر را یاده میبا
کرد تو حکم میان ما بکن عمر چون این سخن را شنید مانند خر در کل
رفت بلکه تا کوشهایش در جواب درماند نکاه بحضار مجلس کرد همه
در حماقت مثل او بودند سرها بزیر انداختند و دم نزدند بلکه دم نیز
بجنبانیدند عمر برخواست بخدمت حضرت امیر امد و کفت یا ابا
الحسن بفریاد برس و حال حل این مسئله را بکن پس نقل این جماعت را
کرد انحضرت فرمودند که این سهلست فی الحال شتری را از بیت المال
طلبید داخل اشتران کرد این اشتران هجده شتر بود بیک شریک
دادند نه شتر ماند ثلث ان بیشتر شش بود بیک شریک داد ده شتر ماند
نصف هجده شتر نه شتر مانده بود بیک شریک داد یکی ماند ان را
بیت المال فرستاد حضور مجلس همه تکبیر کفتند عمر کفت یا ابا الحسن
مباد روزی که تو در میان نباشی و مباد که روزی که من بی تو زندکانی

تسع

تسع

شش

کنم

کنم عبادت انحضرت بر همه امت نماپانست وهرکز نماز تهجد وسایر نوافل از و
فوت نشد وحارث همدانی کوید که در لیلة الحریر حضرت سوار بغله
شهبا بود و زره پوشیده بود من در عقب سر انحضرت بودم ومیشمردم
انحضرت پانصد و هشتاد تکبیر کفت و بهر تکبیر یک ذو الفقار بکار
میبرد و بهر یک ضرب سه نفر را میکشت و هزار رکعت نماز مقرری
خود را ادا مینمود هشام انشب و نماز صبح را بطریق خوف ادا کرد
و سواره بود و شبی بر انحضرت داخل نشد که حق الله و حق الناس را
از خمس و زکات و سایر حقوق در ذمت که ادا ننموده باشد خصایص
هر صفتی و خارق عادتی که با حضرت رسول بوده با او بود و اسباب
و میراث رسول خدا ص از عمامه و عصی و ردا و انکشتر و دراعه
و تازیانه و کلاه و طیلسان و ناقه عضبا و اسب و ذو الجناح و حمار
که یعفور نام داشت و خود و شمشیر و صفحهای اسمانی و هفتاد
و دو اسم اعظم و علوم الهی و علوم عربیه و علم ما کان و ما یکون
الی یوم القیمه با او بود و اضافه بر او عطا نمود عصای ادم و نوح
شعیب و مجموعه هود و سپر ادم و ید بیضا و عصای موسی و انکشتر
و تاج سلیمان و تابوت سکینه و زره داوود و پیراهن ابراهیم

وصحف و توریة وزبور و انجیل ولحن داوود ومیراث جمیع پیغمبران
تا حتی صاع حضرت یوسف ع و ترادو وکیل شعیب ع وذلک
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم معجزات آنحضرت از
حد واحسان متجاوز است از انجمله مقتول بمنی را زنده کرد و در
خدمت آنحضرت بود تا زنده کرفت در صفین شهید شد
وبر کردانیدن آفتاب دو مرتبه وسنت حضرت موسی است
کرد و حین رفتن صفین از زمین بدر آورد و آب از و جوشید لشکر
لشکری او سیراب شد فضیلة از آیات قرآن بسیار است در ترتیب
آیه است که اهل سنت علیهم اللعنه بر این اتفاق دادند وبعضی از آن
آیات را بیان مینماید آیه اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ الله آیه یا اَیُّهَا الرَّسُولُ
بلغ آیه مباهله آیه انما انت منذر آیه وقفوهم انهم مسئولون آیه
آیه منوده آیه امنوا اتقوا الله وکونوا مَعَ الصادقین آیه واعتصموا
بحبل الله آیه ومن الناس من یشری آیه وکفی المؤمنین القتال آیه فالیوم
الذین امنوا یضحکون آیه ام حسب الذین اجترحوا السیئات آیه والسابقون
السابقون آیه یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول آیه واذا لقوا
الذین امنوا آیه افمن کان علی بینة آیه ان الذین امنوا وعملوا

الصالحات

الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا آيه من المومنين رجال صدقوا آيه
اهدنا الصراط المستقيم آيه واركعوا مع الراكعين آيه الذين ينفقون
اموالهم بالليل والنهار آيه واسئل من ارسلنا آيه يا ايها النبى
حسبك الله آيه كفى بالله شهيدا آيه هذان خصمان آيه ان الذين
لا يؤمنون بالاخرة عن الصراط لناكبون آيه افمن كان مومنا
كمن كان فاسقا آيه والذين امنوا بالله ورسله اولئك هم الصديقون
ان الله هو موليه وجبريل آيه يوم لا يخزى الله النبى آيه اولئك هم
خير البرية آيه وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر آيه فاستوى على
سوقه آيه الم احسب الناس آيه وشاقوا الرسول بعد ما تبين آيه
ويؤت كل ذى فضل فضله آيه افمن يعلم انما اليك آيه فانقلبوا آيه
بنعمة من الله آيه فى بيوت اذن الله آيه لا تحرموا طيبات ما احل
الله آيه واجعل لى لسان صدق آيه والعصر ان الانسان آيه ان الذين
سبقت لهم منا الحسنى آيه ولتعرفنهم فى لحن القول آيه من جاء
بالحسنة آيه فاذن مؤذن آيه فى مقعد صدق آيه وما ضرب ابن
مريم آيه وممن خلقنا امة آيه وتعيها اذن واعية آيه والذين يؤذون
المومنين والمنافقات آيه يقولون امنا بالله وبالرسول آيه

هو الذی خلق من الماء بشرا ایه و اولوا الارحام بعضهم ایه الیوم
اکملت لکم دینکم ایه و اذان من الله ایه طوبی لهم وحسن ماب ایه
واما نذهبن بك ایه بینهما برزخ ایه ونادی اصحاب الاعراف ایه ونزعنا
ما فی صدورهم من غل ایه اجعلتم سقایة الحاج ایه انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس ایه هل اتی ایه واقام الصلوة واتوا الزکوة والموفون ایه
بعهدهم ایه ومن یطع الله والرسول ایه ءاشفقتم لاتقدموا ایه
لیس البر بان تاتوا البیوت ایه جزاؤهم عند ربهم جنات عدن ایه
اذا ناجیتم الرسول ایه قل هذه سبیلی ادعوا ایه هو الذی ایدك بنصره ایه
فلما سئلتکم من اجر ایه واذکروا نعمة الله علیکم ایه فما یکون ان ابدله ایه
سئل سائل فی اعدائه ایه الیوم یئس الذین کفروا ایه ولقد
صدق علیهم ابلیس ایه وسیعلم الذین ظلموا ایه یحسدون الناس
ایه ولقد عهدنا الی ادم ایه فاوحی الی عبده ایه والنجم اذا
هوی واحادیثی که متفق علیه عامه است بلکه جمیع مسلمانان
تا غلات وخوارج نیز قایلند واحدیث اکتفا نماید از برای سموات
تا حجه بوده باشد بکوساله پرستان والعاقل یکفیه الاشاره حدیث
خیبر حدیث خم قدیر حدیث مودت حدیث منزلت حدیث طایر حدیث جنازه حدیث

مسد

مسد الابواب حديث النجوة حديث البراة حديث الافتخار حديث القضا حديث
البيعه حديث المواخاة حديث حب الاربعه حديث حديث فضايل حديث
الولايه حديث رسوخ الايمان فى قلبه ع‍م حديث خاصف النعل حديث لحمك
لحمى حديث انا وعلى من نور واحد حديث انا مدينة العلم حديث انه اقرب
الناس الى رسول الله حديث استغفار العمر فى امر الخلافه حديث الاعانة
حديث الراس حديث الاثار حديث المولى حديث حديث الاخوه حديث حديث
النور حديث السلم النجوه حديث اللواء حديث المناقب حديث مخاطبه بامير
المؤمنين فى عهد رسول الله صـ‍م حديث بيعة الرضوان حديث
المارقين حديث المباهله حديث القاسطين والناكثين حديث اشتياق
الجنة حديث المعراج حديث خطاب الله تعالى فى لغة على حديث الاحزاب
حديث ضربت على عمرو بن عبد ود حديث بدر حديث احد حديث مكتوب
على العرش حديث التزويج حديث علم حديث رد الشمس حديث السعادة
والشقاوة حديث ملك فى صورة على ع‍م حديث اصحاب الكهف حديث انه
مع الحق حديث اكمال الدين وتمام النعمة حديث الخوارج حديث يوم الجمل
حديث طلاق عايشه حديث الشورى حديث وصف شيعة كثير حديث
قضيب حديث العمود حديث قسيم الجنة والنار حديث سقاية الكوثر

در فوق حدیث مواخاة الملئکة حدیث اعلم الناس حدیث التمنی حدیث نوم النبی
حدیث بیان حب علی حدیث بیان بغض علی حدیث بیان من اول من امن حدیث
یعرف ولد الزنا ببغضه حدیث انه فضل الاوصیا حدیث اول من صلی حدیث
القبله حدیث سبقه اسلامیه حدیث قضب یاقوت حدیث مولوده
حدیث خلافة الائمه علیهم السلام حدیث المهدی من ولده حدیث التراب
حدیث ایمانه حدیث نقض کوکب حدیث رسوخ الایمان فی قلبه حدیث سید
المسلمین حدیث انه القران مع علی حدیث انه افضل الاصحاب حدیث انه
خیر البریة حدیث علی خیر البشر حدیث الزبیر وغیره وجه یوم وفات
النبی صلی الله علیه واله ومخاطبة بالخلیل وهر یک از این احادیث
بچندین طریق واقع شده که حق تعالی حق را بر زبان ایشان جاری
ساخته مشهور که بشافعی ملعون کفتند که امیر المومنین ع هجو کن
شافعی این رباعی را انشا کرده علی حبه جنه قسیم النار والجنة
وصی المصطفی حقا الامام الانس والجنة وکفت این در
جنب فضیلت وبزرکواری او هجو ست اسامی کل شیعیان که امراء
انحضرت وصاحبان سر واز جمله مریدان کامل وبندکان آستان
ولایت نشان بودند که باصطلاح قلندران هفده کمربسته

میگویند سلمان فارسی ابو ذر غفاری مقداد بن اسود عمار
بن یاسر جابر بن عبد الله حذیفه یمانی ابو ایوب انصاری
قیس بن سعد مالک اشتر میثم تمار نوف بکالی کمیل بن زیاد
نخعی عمرو خزاعی حارث همدانی خزیمه ذو الشهادتین قیس هلالی
محمد بن ابا بکر و بروایت دیگر رشید هجری سهل بن حنیف
حجر بن عدی نیز داخل شدند و بروایت دیگر هفده امرا این
طریقند سلمان فارسی ابو ذر غفاری مقداد بن اسود کندی
جابر بن عبد الله انصاری مالک بن اشتر نخعی اویس قرنی
محمد بن ابو بکر تمیمی حجر بن عدی الکندی عزی بن هاشم
طائی عمر بن حمق الخزاعی عروة المرادی عمار بن یاسر العنسی صعصعه
صعصعه بن صوحان العبدی عامر بن واصله کنانی احنف بن قیس
تمیمی حارث بن قدامه سعدی خالد بن معمر سدوسی خلق جهان
در وجود شریف آنحضرت چهار تا گروه شدند طایفه در محبت افراط کردند و او را خدا
دانستند این را غالی میگویند و اینها بر پنج فرقه شدند اول را مفوضه گویند و این
قایلند که حق تعالی واگذاشت الامر را به علی مثل قسمت ارزاق عباد و حاضر شدن
در احتضار عباد که هر امر هرچه خواهد کند و ابای مینماید و نفاذ در ان دفع

نیست دوم را سبابیه میکویند عبدالله بن سبا از نیریان با نحضرت
أنتَ أنتَ یعنی انت الاه واز آن حضرت کریخت و بساباط مداین
یعنی امیر لشکر بفرستاد و برخی از اصحاب او را بکرفتند و اورا
آوردند و آنحضرت فرمود تا کو ریکندند و در آنجا آتش کردند و
ایشانرا بسوزانیدند و ایشان میکفتند که یقین ما زیاده شد
که تو خدای ما را با آتش میسوزانی و چون آنحضرت را کشتند
کفتند او نمرده است بلکه زنده است و در ابر است و رعد آواز
اوست و برق تازیانه اوست و دشمنان خواهد کشت وآنکه ابن
ملجم او را کشت علی نبوده است بلکه شیطان بصورت علی شده بود
بود و کشته شد سیم را غرابیه کویند و ایشان کویند خدا
جبرئیل را بعلی داد و او بغلط در نزد محمد رفت از آنکه محمد بعلی
مانند غراب که بغراب ماند واستغفر الله لعنت کنند جبرئیل
را که صاحب رسالت که وی رسالت را از محمد و علی برد چهارم را
شریعیه کویند خدا بر نبی و علی و فاطمه و حسن و حسین فرود
امد و ایشان الخمسه پنجم را نمیریه کویند خدا در علی فرود امد
و علی الحسن و طایفه تنخیلیست قایلند که مراد سلمان و مقداد

وابا ذر

اباذر و عمار و عمرو بن امیه ضمیری باشند گویند این پنج نفر

موکلند بر مصالح عالم از جانب علی کرم الله وجهه و اول این بود

بعد پیمبر در بصره واقع شد که هفتاد نفر از بط که از طایفه

هنود باشند امدند و گفتند بزبان هندی که تو خدائی حضرت

فرمود که من خدا نیستم بنده خدایم ایشان قبول نکردند حضرت

ایشانرا در چاهها کرد از دود کشت و اینچه قلندران میگویند

که هفتاد مرتبه قنبر را کشت و زنده کرد و او میگفت تو خدائی

بعد از ان ندا امد از جانب خدا که کل عالم بنده منند و این

بنده تو باشد طایفه دیگر از طوایف چهار دکانه تفریط کردند و

اورا ناسزا گفتند و طایفه دیگر خفیف کردند او را ده

مرتبه چهارم امام دانسته اند و گوساله سامری را بر او

تقدیم دادند و طائفه جلیله اثنی عشریه او را بلا فاصله

امام دانستند بعد از پیغمبر صلی الله کثر الله امثالهم بحمد

واله الطاهرین عدد ازواج فاطمه زهرا صلوات الله علیها

بود چون او سیده زنان عالم در حیات بود حرام بود بر حضرت

امیر که زن دیگر بکند و این از جمله خصایص است و اگر

معاذ الله این کفر و زندقه است
و افترا بخدای بی نیاز است و از انکه
شریک داشته باشند

این حضرت کفو و همشیره نداشت در دنیا و بعد از فوت آنحضرت حضرت امیر امامه بنت ابی العاص که دختر زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله است خواست وصیت حضرت فاطمه ع
و دیگران از ازواج او لیلی بنت مسعود تمیمه بود و اسما بنت
عمیس خثعمیه و ام البنین کلابیه و ام سعید بنت عروه و حنیفه
که نام او خوله بنت جعفر بن قیس حنیفه است ابی بکر ملعون لشکر
بجنگ مسیلمه کذاب فرستاد و آن ملعون ها کشتند و حنیفه را
باسیری آوردند حضرت او را مسلمان کرد و آزاد خواست و
بعقد خود در آورد و چهار نفر از اولاد حرایر اند با هفده نفر
از ام ولد بودند عدد اولاد عظام الحسن و الحسین ع و محمد الاکبر
و عبد الله و ابو بکر و عمر و عثمان و جعفر و عبد الله و محمد
الاصغر و یحیی و عون و عباس و محمد الاوسط علیهم السلام و
اناث زینب الکبری و ام کلثوم کبری و ام الحسن و رملة الکبری
و ام هانی و میمونه و زینب الصغری و رملة الصغری و رقیه
و فاطمه و امامه و خدیجه و ام الکرام و ام سلمه و ام جعفر و جمانه
و نفیسه که در صغر سن فوت شد و محسن و شفیق که سقط
شدند

شدند پس حسن وحسین و زینب کبری و ام کلثوم کبری از بتول طاهره
صلوات الله علیهم و محمد اکبر از حنیفه است و ابو بکر مادر ایشان
لیلی بنت مسعود تمیمه است و عباس و عثمان و جعفر و عبد الله
مادر ایشان ام البنین بنت حزام بن خالد است و یحیی و عون مادر
ایشان اسماء بنت عمیس است اول زن جعفر طیار برادر حضرت
بود و بعد از شهادت جعفر ابو بکر او را خواست و محمد از وی بهم رسید
و بعد از آن ملعون او را طلاق گفت و حضرت امیر بعقد خود در آورد
و محمد اوسط مادر او امامه بنت ابی العاص که دختر زینب بنت رسول
الله است و ام الحسن و رمله کبری مادر ایشان ام سعید بنت عروه
است ایشان که نام بردیم از زنان نکاحی اند و باقی اولاد مادر ایشان
ام ولدند و ام کلثوم را بجبر و تعدی عمر ملعون بعقد خود در آورد
بمهر چهار هزار دینار طلا و مهر او را فرستاد و او چهار ساله بود
چون او را بر دامن خود نشانید ام کلثوم دست انداخت در ریش
عمر را گرفت و سیلی بر روی عمر زد عمر را بد آمد و گفت از جهت بنی
هاشم است و بعضی گویند ام کلثوم کبری بود هر شب جنیه بفرموده
امیر المؤمنین علیه السلام در پهلوی عمر خوابید و ام کلثوم تنها

بخوابید مثل اسیه زن فرعون ولایات انحضرت در مکه معظمه ومدینه
مشرفه بود ونجد وتهامه وبحار وکوفه وسوادان وجزایر وجزیره و
موصل وحلب وانطاب ونجران ویمن وطایف ومصر وقاهره وثنیا
وبصره ومدائن وساباط وتکریت وجبل عامل واهواز وشوشتر و
خیبر وحویزه وفارس وبنادر ودارابجرد واصفهان وقم وکاشان
ویزد وطالقان ودیلم وقزوین وساوه واسترآباد وتمام خراسان
وبلخ ومکران وکرمان وسیستان وهباطل وغزنین وهری وفرح
ومازندران وگیلان وادربایجان واردبیل وولایت لران وکردان
ومردم بادیه وری وشهریار وهمدان ونهاوند واصل روم وفرس
وتاتار وارونات وقاطنین دریای فارس وعمان ونخا وسعدیه و
مسکد ولحسا وصحار وصفا ونبید وسبا وعدن وجده وقادسیه و
نهروان ومدین ومداین بغیر از شام وبیت المقدس وبروشالایم واردن
وانطاکیه وعسقلان وانکوریه وحمص که بعنوان غصب ولد الزنا
معویه علیه اللعنه بود وباقی ولایات در تصرف انحضرت بود سلوک
انحضرت چون زمان خلافت در قبضه اقتدار وفرمان فرمائی انسرور در آمد
تعدی وستم علیلان عثمان لنک براد رشیطان از ایوان وکیوان
دور کرد

درگذشته بود تمام عمال و والیان او را از همه ولایات معزول نموده

بغیر از آن پادشاه یمن که او مؤمن و شیعه بود و اکثر روزها در بازارها

میگردید و تازیانه خود را بر دوش مبارک خود گذاشته بود و مردم را

نصیحت کرد و از عذاب حق تعالی میترسانید و ترازو و کیل و کز مردمرا

درست مینمود و حد و دالله را جاری میساخت روزی غلام سیاهیرا

برای دزدی فرمود که در منقلی سیاه دست خود را برداشت و از دار

الاماده بیرون امد و گریه میکرد آنحضرت را دعا میکرد که مرا از

عذاب الهی نجات داد کسی که امام زمان بود مرا از عذاب الهی نجات

داد کسی که پیشانی او سفید است یکی از اصحاب این را شنید بخدمت

آنحضرت امد و عرض کرد که این سیاه شما را مدح میکند با آنکه

دست او را بریده اید حضرت سیاه را طلبید و دست بریدهٔ او را

بجای خود گذاشت و دست او فی الحال بحال اول معاودت نمود

ببرکت دعای آنحضرت صلوات الله علیه و علی اولاده الطیبین الطاهرین

غزوات وجهاد آنحضرت بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله

علیه و آله بیست و پنج سال و سه ماه خانه نشین بود در مدینه

بود و مشرف و خلاف ظاهری وی چهار سال و نه ماه بود و جنگ

دست او را بریدند

اول انحضرت جنگ جملست که از قتال ناکثین میکویند برای انکه طلحه
و زبیر نکث عهد کردند و عایشه غدار را برداشتند ببصره رفتند
و عامل انحضرت را بیرون کرده بصره را متصرف شدند و نفاق خود را
ظاهر ساختند و عایشه بر شتر لوك سوار بود که از عرب جمل
کویند و اصحاب انحضرت هفتاد بار شتر عایشه را پی کردند و ابلیس
ملعون باز شتر را ورد و عایشه سوار شد سوم کتاب حضرت امیر
المومنین علیه السلام بسوی عایشه اما بعد بد دستی که تو بیرون
امدی از خانه خود در حالتی که عاصی شدی بخدا و رسول او و طلب
میکنی امری را که انجها داشت و حرب و جنگ را از تو و زنان دیگر ساقط
کردانیده و کمان تو اینست که میخواهی اصلاح کنی میان ما پس خبر ده مرا که
کی که زنان لشکرکشی میکردند و سردار سپاه میشدند و کمان تو اینست
که طلب خون عثمان میکنی و عثمان مردیست از بنی امیه و تو زنی
از بنی تیم بن مره و قسم میخورم بجان و عمر خود که عارض ساختی
بر خود بلا را و بار دوش خود کردی معصیت را و انچه تو مرتکب کناه
ان بزرکتر است از کناه کشندکان عثمان و بخشم در نیامدم تا انکه مرا بخشم
اوردی و بجوش در نیامدم تا انکه مرا بجوش در نیاوردی پس بترس

ایعایشه وبرکرد بمنزل خود وبخانه خود بنشین والسلم جواب عایشه ملعونه
ای پسر ابوطالب کار از عتاب بدر رفته ومن باطاعت وفرمان بردار
تو هرکز داخل نمیشوم پس هرچه خواهی بکن وهرچه از دستت اید تقصیر
مکن پس محمد ابابکر را فرستاد که برو خواهرت بکو که ازین غش و
فریبی که از تو صادر شد اسلام را خراب کردی دست بردار واکرنه
تو را طلاق میکویم محمد امد که فائده نکرد وعاقبت ان ملعونه اطلاق داد
وجنک در کرفت انحضرت محمد حنیفه را فرستاد که برو شتر عایشه را
پی کن محمد چون رفت بنی ضبه سرراه بروی کرفتند واو نتوانست که بر
عایشه دست یابد برکشت انحضرت امام حسن ع را فرستاد وانحضرت امد
وشتر عایشه را پی کرد ودولت او را سرازیر کرد واو را کرفت چون برکشت
بخدمت ان حضرت امد محمد حنیفه خجل بود بمحمد کفت ای فرزند دلکیر
مباش که بر عایشه دست نیافتی تو فرزند منی وحسن فرزند رسول خدا
ست در این تفاوت بسیار است پس حضرت امیر المؤمنین ع عایشه
را طلاق کفت وعامه ملاعین بر این معنی اتفاق کردند اما میکویند که
توبه کرد وچندان کریست تا کور شد واین معنی اصلی ندارد اقرار
عایشه بتقصیر خود زمخشری در ربیع الابرار از جمیع بن عمیر نقل

کرده که کفت روزی عایشه را ملاقات کردم و پرسیدم که کی بود دو
سترین مردم نزد رسول خدا صم کفت فاطمه علیها السلام جمیع کفت سؤال
من از زنان نیست کفت فاطمه علیها السلام وچه منع میکند مرا و باز میدارد
او من که نکویم بحق محمد و بحق خدا که اکر روزه باشم و بر پا ایستاده باشم
و بحق انکه جان رسول خدا صم در دست اوست که همین است که کفتم
جمیع کفت چه برین داشت ترا که با او کارزار کردی پس عایشه رو
با کرا از سر خود و بروی خود کرفت و کریست و کفت امری بود که جاری
شد بر من و مرویست که چون جنک جمل تمام شد سی هزار کس از فرزندان
خود عایشه بکشتن داد و بعد از کرفتن عایشه شاه جهان پناه عایشه
را امر نمود داخل بصره کردند پس عمار و مالک اشتر رفتند نزد عایشه
بشماتت بعمار کفت یا ابا الیقظان کی همراه تست کفت مالک اشتر
عایشه کفت تو بودی که این کارزار در مصر که با عبد الله زبیر کردی
و او را بر خاک افکندی و میخواستی بکشی مالک کفت بلی و اکر نه این
بود که عبد الله صر دبیری بزدکی بود هر اینه او را میکشتم و راحت
میدادم مسلمانان از دست او عایشه کفت مکر تو نشنیده قول
پیغمبر اکه فرمود که مسلمانان را نمیتوان کشت مکر انکه بعد از ایمان

او ددند کافر شوند یا زنا کنند بعد از انکه محصن باشند و یا کسی را

بحرام کشته باشند مالک گفت یا امیر المومنین بیکی از بن سه چیز

که گفتی برای این خاطر او را میکشتم یعنی مرتد شده بود پس مالک

این بیت را انشا کرد شعر عایشه لولا اننی کنت طاویا ثلثا لالفیت

ابن اختک هالکا عشیه تدعوا والرجال بجوره باضعف صوت اقتلونی

ومالکا ولم یعرفوهم از دعائهم وغمه جنب علیه بالعجالة بارکاة

فنجاه منی اکل وشبابه وانی شیخ لم اکن تماسکا مقالات امیر المومنین

علیه السلام در معرکه چون صفوف قتال اراسته شد زبیر بمعرکه رفت

امد و مبارز طلبید امیر المؤمنین ع بمعرکه رفت زبیر ترسید و

گفت یا امیر المؤمنین از شمشیر تو ایمنم گفت بلی و بعد از ان

زبیر گفت یا ابا عبدالله چه برین داشت ترا که این کار کردی

گفت خون عثمان انحضرت فرمودند که تو واصحاب تو عثمان را کشتید

پس واجبست بر تو که قتل عثمان را بدهید ولیکن قسم میدهم ترا

بانخدای که نیست خدای بجز او فرو فرستاد قران را بپیغمبر خود

محمد ص ایا یادت می اید روزی که رسول خدا بتو گفت اما تو زود

بر او خواهی امد و بروی بخروج خواهی کرد و تو ستم کننده خواهی

بود بو او زبیر گفت خداوند بلی چنین است ولیکن از خواطر من نرفته
بود که این را زود تر بیاد من اورده ی بر تو خروج نمیکردم پس زبیر
از معرکه بر گشت عایشه گفت یا ابا عبد الله تو را چه برین داشت که
بر گشتی و چه دیدی زبیر گفت این را دیدم که خود را در موقف
شرک میبینم و من در حال بینایی خود بینا ام و شک در امر خود بهم رسانیدم
پس صف را گشت و از میان لشکر بدر امد و فرود امد بر کوهی از
بنی تمیم پس او را اضیاف کردن و بخواب رفت عمرو بن جرموز مجاشعی
بر خواست و سر او را برید و بخدمت حضرت اورد شاه جهان پناه
فرمود که کی بتو گفت که زبیر را بکش عمرو گفت تو بدامیری بودی
ما دشمن تو را کشتیم حال میگویی چرا کشتی حضرت فرمود نا کردن
او را زدند زبیر و قاتلش هرد و بجهنم رفتند و اما طلحه را در جنگ
تیری ناگهان بر مقتل او امد و بزبیر ملحق شد و در وقت رفتن
میگفت که چون هیچ کس از اولاد ادم و صحابه رسول الله صلعم ضایع
تر از خون من نبود که ندانستم که کی مرا کشت غزوه دیگر با قاسطین است
که لشکر معاویه علیه اللعنه اند و این جنگ در صفین در که موضعی ست میانه
کوفه و شام و ان ملعون چهار صد هزار کس جمع کرده و بروایت

دیگر

واسلام نمی بینم

دیگر هفصد هزار نفر و هفتاد صف بسته بودند و عسکر ظفر اثر

انحضرت پنجاه و سه هزار کس و بروایت دیگر نود هزار کس داشت

که اکثر ایشان سیزده ساله بودند و در شب این جنک واقع شد

و انشب را عرب لیلة الهریر میکفتند و وجه تسمیه انست که هریر

جمع هره است و هره کربه و سك را میکویند از کثرت لشکر شقاوت

اثر انملعون غلغله و صدای اسمان و زمین را کرفته بود و در این

جنک مالك اشتر سپه سالار بود و هاشم بن عطبه مشهور بمرقال

علمدار او و او را مرقال کفتند برای انکه تند و تلخ و جلد بود و در این

جنک عبیس فرنی زره پوشیده او جنک کرد و خزیمه بن ثابت ذو

الشهادتین زره پوشیده جنک کرد و در جنک جمل زره نپوشیده

و شمشیر در کمر نبست و لیث سر حضرت امیر المومنین نماز نکرد

و میکرد که حق از این دو لشکر اسلام با کیست چون در این جنک

عمار یاسر شهید شد خزیمه دانست که حق با امیر المؤمنین است

زیرا که او از رسول خدا مکرر شنیده بود که میفرمود یا عمار تقتلك

الفئة الباغیة و خزیمه جنک کرد تا شهید شد احوال عمار

بن یاسر در معرکه انجناب نود و شش یا چهار داشت که زره پوشیده

که زره پوشید و بمیدان رفت و حرب کرد و در ان پیری قریب بسیصد و
چهل نفر را بجهنم فرستاد تا اخر بضربت ابو عادیه از اسب درافتاد سر
او را ابن حوی سکسکی برداشت و با ابو عادیه نزاع میکرد او میگفت
من کشتم و او میگفت من کشتم عمرو عاص گفت والله که این دو نفر که
مخاصمه میکنند مخاصمه ایشان با اتش است و باتش میروند این سخن
بمعویه رسید و بعمرو عاص اعتراض کرد و گفت چه میگوئی جماعتی
که جان خود را فدای ما میکنند و از برای ما جنگ میکنند میگوئی هر دو
در اتشند عمرو عاص گفت منمیدانم که چگوئی چه میگویم کاش
پیش ازین به بیست سال مرده بود و اخر طعام عمار در دنیا جامی
از شیر بود وقت سوار شدن نوشید و رسول خدا صلی الله اخبر
داده بود که اخر رزق تو شیر است و احمد بن حسین بیهقی از صحیح
بخاری نقل میکند که عبد الله بن عمرو عاص بپدر گفت که کشتید
عمار را و بتحقیق که رسول خدا صلعم فرمود که میکشند عمار را فئه
باغیه عمرو عاص بمعویه علیه اللعنه گفت ایا میشنوی که چه میگوید
عبد الله انملعون نیز گفت همراه هر کس که امد و هر کس که او را اورده
او کشته است عمار را و اهل شام هم نیز چنین گفتند و این سخن

بعلی ع گفت رسید پس فرمود این فراد رسول خدا صلعم قاتل حمزه
علیه السلام کہ حمزه با او امده و احمد بن حنبل این اد رمسند خود
نقل کرده و در این جنگ از لشکر معویه لعنه الله سیصد و بیست و
سه هزار کس کشته بودند و در این جنگ از امرای انحضرت مالک
اشتر و خزیمه و عمار و هاشم و اویس قرنی بشهادت مشرف شدند
وغزای دیگر انحضرت چون از ماجرای صفین و حکمین فارغ شد
دوازده هزار کس از لشکر انحضرت که عابدترین و فاضلترین
و فادیترین همه مردمان بودند از دین بدر رفتند و انحضرت را نا
ناسزا گفتند و گفتند تا کافر شدی بجهت آنکه بحکم خدا راضی شدی
و حرب کردن تو با ما واجبست و از لشکر انحضرت جدا شدند
و بجانب کوفه رفتند و اکثر دهها را خراب کردن و جمع کثیری را
کشتند و حضرت با چهار هزار کس بر سر ایشان رفت و حرف
نزد ایشان گفتند که علی علیه السلام بیاید تا با او سخن گوییم
ابن عباس بر گشت و انحضرت بمعرکه امد و عبد الله بن کوا که
که سردار ایشان بود با ده نفر بمیدان امدند و بعد از ان
حضرت امان گرفت عبد الله نقل کرد جنگ معویه مصحفها را

بر سر نیزه کردند و فریب خوردن ابو موسی اشعری در حکم انحضرت

فرمود که یا ابن کواه ایا من بشما نگفتم که اهل شام با شما مکر میکنند

شما گفتید نه باید ابو موسی برود و در این جا من تقصیری ندادم

که گناه شما باشد ابن کواه گفت راست گفتی یا امیر المؤمنین

و با ده نفر از اصحاب خود از دین خوارج رجوع کرد و باقی لشکر متفرق

شدند و عبد الله بن وهب راسی و هر قوص بن ذبیر معروف بزی

الثدی برنگشتند و امدند با لشکر در نهروان نزول کردند در

حوالی بغداد و بعضی گویند در حوالی کرمانشاهان است و در

اینجا نیز انحضرت ایشان را موعظه کرد و هشت هزار کس از ایشان

برگشتند و گفتند التوبه التوبه یا امیر المومنین و از شمشیر انحضرت

ایمن شدند و بکار رفتند و بقیه خوارج چهار هزار کس ماندند

و بجنگ ایستادند و عبد بن وهب و هر قوس گفتند ما در دین

حرب با تو میکنیم پس حضرت امیر این ایه را تلاوت

فرمود هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ

الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا پس اتش حرب بلند

شد و از چهار هزار نفر لشکر انحضرت نه نفر شهید شدند

و از چهار

وانچهار هزار کس لشکر خوارج نه نفر بدر رفتند وباقی کشته شدند و
ازان نه نفر بخراسان رفتند و در زمین سیستان وطن کردند
و دو نفر گریخته با عمان رفتند که شهر جلفار و صحار و مسقط است
و هنوز بقیه از خوارج در انجا باشند و قوت بسیار دارند و دو
نفر گریخته بیمن رفتند و اولاد و اتباع ایشان مشهورند باباضیه
و دو نفر گریخته ببلد جزیره رفتند و در موضع دیوار دکنار
فرات وطن کردند دیگ نفر از ایشان گریخته بملون رفت لعنهم الله
و انحضرت دیگر حرب عظیم با کسی نکرد عمر شریف انحضرت
شصت و سه سال بود و مدت امامت او سی و سال بود و حکومت
او چهار سال نه ماه بود وفات او در شب جمعه بیست و یکم ماه
مبارک رمضان سال چهلم هجرت در کوفه واقع شد بموضع مرقد شریف
انحضرت در تل غری است که الحال موسوم است بنجف اشرف وقاتل
او عبد الرحمن بن ملجم مرادی لعنة الله بود و شبیب بد ردان باتفاق
بنت اخضر ملعونه که زنی بود از طیم الرباب باطلاع اشعث بن قیس
کندی علیهم اللعنه وقایع بعد از شهادت انحضرت صلوات
الله علیه چون بریاض قدس ارتحال نمود بنیان اسلام در هم

شکست دبنای ایمان ازهم ریخت واساس صلاح وتقوی وخداشناسی
انبیای درافتاد وشیعیان ومومنان خار وخفیف وذلیل شدند
واعلام کفر وشقاوت والویه ظلم وعداوت نسبت باهل بیت
رسالت ص بلند شد وخلایق از جاده متابعت ومحبت خاندان نبوت
وولایت بر بیابان ضلالت وبه گمراهی وغوایت ال ابی سفیان درامدند
وجمهور امت وعامه ناس وکافه خلایق از صحابه وتابعین ورعیت
وسپاهی واکابر واصاغر بلاد وامصار از عرب وعجم وترک و
دیلم روبدرگاه شقاوت پناه معاویه غاویه علیه اللعنه والهاویه
اوردند وتقرب باوجستند وال زیاد وال مروان وپسر ابوسفیان را
بامامت وپیشوای برداشتند وبنی امیه لعنهم الله را خدایان
خود دانستند وعبادت ایشان را اختیار کردند وابوسفیان را پدر
مومنان وهند زن او را مادر مومنان ومعویه را خالوی مومنان
وابن زیاد را نائب ووکیل خدای جهان گفتند وایشان را امیر المومنین
وخلیفه الله وخلیفه الرسول گفتند وطاعت ایشان را با طاعت
خدا ورسول برابر داشتند وبدوستی ومحبت ایشان فخر ومبا
هات کردند وخلایق همه بمعویه حرامزاده گرویدند واورا پرستیدند

ما را

ولد الزنا در حکومت و سلطنت مستقل شد مرتد ان صحابه و تابعین

انها اینکه مانده بودند امر نمودند که احادیث در مدح خلفا ثلثه

لعنهم الله وضع نمایند و ستایش کنند بنی امیه را و احادیث

در فضیلت و بزرگواری ایشان بسازند بعد از ان امر نمود خلایق را

که امیر المومنین ع و اهل بیت او را لعنت کنند و دشنام دهند

و افترا به بندند نسبت با مور ناشایست لاجرم عرب و عجم ایزا

قبول کردند و اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد شدند و جمهور

اعراب و اعیان عجم و رئیسان بلاد و امصار را بضرب شمشیر

ابدار و خروار درهم و دینار ذلیل و خار کردانیدند و در رؤس

منابر و مساجد و منارهای هر شهر و قریه را بنا سزای اهل

بیت رسالت رواج دادند و فرامین بعمال هر ولایت نوشت

که در سر منبرها و ایوانها و در اثنا هر صبح و شام و سحر سب و

شتم انحضرت بکنند و هر کس متهم بدوستی ایشان باشد

بکشند و هر کس دشمنی ایشان اظهار کند و عداوت نسبت

با اهل رسالت نماید او را معزز و مکرم دارند و صله و انعام

و وظیفه و جایزه و عطایا بدهند و هر بیتی در هجو اهل بیت

یا مدح بنی امیه بگوید یا احادیثی در فضیلت خلفاء ثلثه لعنهم الله بگوید
دهن او را پر از زهر کنند و بهر بیتی هزار درهم و بهر حدیثی هزار دینار
بدهند و خلق دنیا باین اعمال شنیع و اعمال قبیح اقدام نموده تقرب
بدرگاه خدایان خود جستند و زر و زیور یافتند و بتهمت رفض
و تشیع مؤمنان را قریب نه صد هزار کس کشتند و در ایام شقاوت
فرجام آن ملعون خلق بسیار از زنان و اطفال و رعایا پایمال سم
ستوران لشکر کشتند و خانهای بسیار را سوزانیدند و خراب
کردند و شدت تقیه بجای رسید که اگر کسی خواستی اسم علی را
بر زبان جاری سازد و با کسی بگوید بعد از انکه با شخصی که دوست
بوده و او را شیعه میدانسته بخانه او می امد و در زیر زمین میرفت
و او را قسمهای مغلظه میداد و قران در میان مینهاد که سر او را
فاش نکند و سر در گوش میگذاشت و نام مبارک انحضرت را میبرد
و علی هذا القیاس ببینید که حال مردم در ان زمان بچه طریق بوده
و این بدعت شنیع مدت هزار کم پنجاه ماه در میان مردم مانده
مشهور است که در ایام کفر انجام ملوک بنی امیه مردم خارزم
و اهل ری هر یک ازین دو ولایت روزی هزار اشرفی بعمال خود
دادند

دادند ولعن نکردند واهل اصفهان واستراباد وخواستان هزار
ماه تمام ناسزا گفتند واز سلاطین بنی امیه عمر بن عبد العزیز نا
سزا نگفت ومردمان را منع میکرد از تبرای اهل بیت گویند دمو
حمزه کرد میان مردم مشهور است شیعیان وحکما ونادانان
از زمان این افسانه را از کتب سیر وتواریخ جمع کرده اند وعوام
الناس چون اینرا شنیدند رغبت بشنیدن این افسانه نمودند
وقدری وفکر تبرا اهل بیت افتادند ودرین امت سه مرتبه خلق
بخدا کافر شدند واندرین بو کشتند یکی در ایام خلافت گوساله
سامری که عمر علیه اللعنه مصد وخلافت وباعث هلاک امت شد
وخلافت او بجای او رفتند واینست که هنوز میروند دوم در ایام شقاوت
مرجام معویه علیه اللعنه والهاویه فرعون این امت که خلایق او را
پرستیدند برای نخوت طلا که در اش میکرد سیم انکه عرب جمعیت نمودند
وقتل امام حسین ع را اختیار کردند وخلافت رضا باین امر دادند
وخلافت را ازمیان بردند واینست که هنوز میروند وشتی عرب بانجیز کرده
در عالم کس نکرده است از بنی ادم ذکر سلطنت امرمان علیه اللعنه و
آلیه انچون فرزند هند زانیه معلد بقلاده امور حکومت وسلطنت

شد چند کلمه از احوال خسروان مآل ملعون بیان میکند که متفق علیه امّتست
و آن ملعون اوّل کسی بود که در اسلام خلافت ناحق را بجلادت شمشیر گرفت
و اوّل کسی بود که بظاهر زنا کرد با ذات القلائد زوجه زیاد زیرا که
زیاد او را طلاق داد و معویه او را در عقد نکاح در آورد و اوّل کسی
بود که اهل اسلام را غارت و اوّل کسی بود که سر حجر بن عدی و سائر مسلمانان
را بر سر نیزها کردند و برای او بردند و اوّل کسی بود که سب و شتم امیر
المؤمنین حلال دانست و اوّل کسی بود که احادیث تهمت بر اهل بیت رسالت
وضع کرد و اوّل کسی بود که فاطمه صلوات الله علیها را نسبت ببدی داد
و حرفهای نالایق گفت و اوّل کسی بود که لشکر بر مسلمانان فرستاد
و مثل ضحاک بن قیس را با سه هزار کس و زیاد بن امیّه با صد و پنجاه هزار
کس و بسر بن ارطاة را با چهار هزار کس باطراف جهان فرستاد تا هر کس
شیعه باشد بکشند و اوّل کسی بود که سعی صفا و مروه را سواره کرد و اوّل
کسی بود از سلاطین که شراب بلند نمود و اوّل کسی بود که میل بخوردن
گِل کرد و آن را حلال دانست و اوّل کسی بود که بند و بر و مکر کتابت نوشت
و اوّل کسی که پیشه با کاسره و فراعنه نمود با کاسره و فراعنه نمود
و بیاول و مهرمانان باز داشت و اوّل کسی بود که جلاد مقرّر کرد

کرد و اوّل کسی بود که بموت مسلمانان شماتت نمود و امر نمود مردم شام
بموت علی ع عید کردند و اوّل کسی بود که بنقی و بتغی و شیش را
تجارت نام نهاد تا بتان میساختند بسایر بلاد میبردند و میفروختند
و عوض ان متاع می اوردند و اوّل کسی بود که اسیر مسلمانان فروخت
و اول کسی بود از سلاطین که زندان ساخت و در مسجد مقصوره ساخت
و اوّل کسی بود که خاجه سرایان باز داشت و اوّل کسی بود که ریش را
تراشید و شارب را گذاشت و ازبدعت انملعونست که اهل روم تراش
میزنند گویند تکلتو گذاشتن را نیز معاویه احداث نموده است و
بعضی گویند که رستم ریش دو شاخ داشته عبارت از تکلتو ست و
طایفه جلیله قزلباش میگذارند و این قول بصحت اقربست از اوّل
و انملعون اوّل کسی بود که دفتر او وضع کرد و قاعده مقرّر دمن ذلک
قرار داد و اوّل کسی بود که خطبه را نشسته خواند بجهت سمن و عظم
شکم و اوّل کسی بود که مسجد پیغمبر را از اساس اوّل بزرگتر کرد
و از اجر ساخت و منبر بزرگ کرد و اوّل کسی بود که استلحاق بیگانه
نمود و زیاد بن ابیه را برادر خود خواند و اوّل کسی بود که مرتد
صحابه را مقرّر کرد مثل سمره بن جندب و براء بن غازب و زید بن

بنی آدم و غیره هر که احادیث در مذمت حضرت امیر المؤمنین ع را وضع
کنند در احادیث و گویند روزی ندی فرستاد بنزد ابو هریره یعنی
پدر گربه که حدیثی طرح کن برای من تا اهل شام مرا اعتبار کنند او رفت
در سر منبر و گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که گفت معاویه خالوی
مؤمنانست از این چندی گذشت ابو هریره ملکی از طایفه با مردی
بشراکت سبزی کاشته بود و ببازار سبزی آورده بود که بفروشد و آن
سبزی کساد بود و کسی نمیخرید آن ملعون حدیثی ساخت و گفت پیغمبر خدا
صلعم در وقتی که فتح مکه نمود این سبزی را تعریف کرد و فرمود که هر کس بخرد
و بخورد این سبزی را او شفاست و برگشت و مردم اینرا شنیدند
آن سبزیها بقیمت اعلا خریدند و درهم و دینار زیاد از حساب و شمار ده
داد اند و ابو هریره رسد شریک خود نداد این خبر بمعاویه رسید فرستاد
باو گفت امین بود آنجاک بما الله یا ملحد دروغ گفتی کجا و کی پیغمبر تعریف
این سبزیرا کرده و گفت درواست جواب فرستاد که در روزی میگفت که
معاویه خالوی مؤمنانست و بعضی گویند برنج بود و این ملعون اول کسی
بود که انحرف آیات قرانی نمود آیه که در مذمت عبد الرحمن بن ملجم
نازل شده و آیه در فضیلت امیر المومنین ع نازل شده بود یعنی

داد وایه مذمت داد رشان انحضرت وایه مدح اد رشان انملعون قرار

داده و روایت کرده است سید مصطفی در حاشیه کتاب نقل کرده رجال

از عبد الحمید بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه که معاویه صد هزار

درهم فرستاد از برای سمرة بن جندب که این ایه را در باب عم که در ملاعنت

ابن ملجم نازل شده و بعضی از مفسرین گفته اند که در باب معاویه نازل

شده ومن الناس من یعجبك قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله علی ما فی

قلبه وهو الد الخصام واذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلك

الحرث والنسل والله لا یحب الفساد واین ایه را در باب ابن ملجم ملعون

بگوید ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف

بالعباد و سمره قبول نکرد معاویه دویست هزار درهم فرستاد قبول

نکرد سیصد هزار درهم فرستاد قبول کرد و ایا تو اچنین نقل کرد

و عامه ملاعین گویند که معاویه مشتهد بود وانچه کرد حق بود

واگر خطا کرد باز یکثواب دارد از قتل برادر شیطان عثمان

هفده سال امارت شام را کرد و سلطنت او منفرد براسه نو

زده سال و سه ماه بود و بعضی گویند بیست سال بود و در سنه

شصت هجری بجهنم رفت فصل معاویه ملعون بحقیقت امیر المؤمنین

٤ ابن مردویه در مناقب از عبد الله بن عبد الله کندی روایت میکند
که معاویه حج کرد و امد بمدینه و اصحاب رسول خدا صم بر دور او
حلقه زدند پس معاویه دست بر دامن عبد الله عباس زد و گفت ایا
مرا حق داری نیستم ما بر خلافت از پسر عم تو ابن عباس گفت چرا گفت
از برای انکه عثمان پسر عم را کشتند و میراث امامت بمن رسید
عبد الله عباس گفت نه عمر خلیفه مقتول بظلمست اگر چنین است پسر عم
او تو اولیست بخلافت برای انکه پدر این پیش از پسر عم تو کشته شد
ابن عباس چون این گفت معاویه دلگیر شد و رو کرد بسعد بن ابی
وقاص و گفت ای سعد تو نیز انکسی که نمیشناسی حق ما از باطل با ما باش نه
بر ما سعد گفت بد رستیکه من دیدم که ظلمت و تاریکی فرو گرفت روی
زمین را و بدرستیکه شنیدم که از رسول خدا صلی الله علیه واله میفرمود
بعلی علیه السلام که تو با حقی و حق با تست معویه گفت کسی از غیر تو اینرا
شنیده است گفت ام سلمه معویه برخواست و مردان برخواستند و امد
داخل شد بر ام سلمه پس ابتدا کرد معاویه و گفت یا ام المؤمنین بدرستیکه
دروغ گویان بسیار شدند بر رسول صم بعد از وی و همیشه میگویند
که پیغمبر چنین گفته سعد حدیثی میگوید و گمانش اینست که تو شنیده

ومیگوید که رسول خدا صلعم بعلی گفت که تو با حقی و با حق است ام سلمه گفت

را ... میگوید در خانه من این را گفت پس معاویه ملعون لعنه بعد گفت

امروز ملامت میکنم خود را که تو نبودی من پیش [نزد] و اگر رسول خدا

صلعم نزد من گفت که حق با علیست همیشه خادم او بودم تا آنکه میمردم

و دست از خلاف بر میداشتم خدا رحمت او را انتهی چون آن ملعون

بجهنم رفت پسر او یزید علیه اللعنه والعذاب سه سال کم حکومت

کرد و بعد از آن معویه بن یزید چهل روز و بعد از آن مروان بن الحکم

در سن شصت سالگی بحکومت نشست و ده ماه سلطنت کرد و

بعد از و عبد الملک مروان آن ملعون نیز در سن شصت سالگی

بحکومت نشست و بیست و یک سال حکومت کرد و بعد از و ولید

عبد الملک مروان نه سال و شش ماه حکومت کرد و مدت عمرش چهل و

نه سال کسری بود و در ایام او سلیمان عبد الملک دهسال وشت

ماه حکومت کرد و بعد از و عمر عبد العزیز دهسال وپنج ماه

حکومت کرد و مادر او ام عاصم دختر عمر خطابست و علمای شیعه

او را لعنت نمیکنند با معاویه بن یزید و بعد از و یزید عبد الملک

چهار سال کسری حکومت کرد و بعد از و هشام بن عبد الملک

بلاد ما وراء النهر و کابل
و ملتان مفتوح شدند و
بعد از و

در سن چهل و نه سالگی بحکومت نشست بمدت نشاط او نوزده سال
و نه ماه در عهد او بود گویند آن ملعون بی‌غیرت بود بخویشاوندان و حشم
رشید بی‌ستر اقلیه میکردند و از شهرها میکرد و بعد از و
ولید بن یزید بن عبد الملک نزدیک بشش ماه حکومت کرد و بعد از و
ابراهیم بن ولید بن عبد الملک اندک روزی حکومت کرد و بعد از و
مروان بن محمد که او را مروان حمار میگویند پنج سال و سه ماه حکومت
کرد لعنة الله علیه و علیهم اجمعین و عرب هر صد سال هجری را حمار
میگفتند از جهت عاقبت بجمار است و دولت بنی امیه لعنهم الله تا
اینجا چون از پادشاهی معاویه تا انقراض دولت ایشان بود که یکسال
و از استیلا و غلبه ایشان هزار ماه بود که هشتاد و سه سال کسری
باشد **ذکر فضایح بنی امیه** در زمان جاهلیت بت پرست بودند
و شراب خوار و زانی و سود خوار و صخر بن حرب که مکنی به ابو سفیان بنت
آن ملعون رئیس ایشان است در چهل معرکه از اعراب گریخت و چند
مرتبه لشکر بحرب رسول خدا آورد و عاشق بود بر هند زانیه
و شب و روز در خدمت او بود و با صلاح رندان سنگی یار بود
و بروایت دیگر این هند دختر عتبة بن الولید بود و هر د

نسلی

دو روز مصاف کرد

لشکر که اراده جماع داشت علی بر بام خانه داشت که هر کس بروند
انجا کار خود بسازند و علم همیشه بر بام خانه او بود و چهل مرد را
از خود راضی کرد والعنة علی زانوی و از صاحبان علم و مشهور
و بزنا حطبه مادر عمر خطاب علیه اللعنه و بعضی لونوی و بعضی
اروی مادر عثمان را سیمین و بعضی بجای وی ابن عفان گفته اند
و بعضی بجای وی ام طحال گفته اند و چون ابو سفیان مسلمان نشد
منافق بود و منافق مرد و مشهور است بنفاق و اهل سنت ملعون
قایلند و عتبه بن ابی وقاص از بنی امیه است که دندان های
مبارک رسول خدا صم را شکست و صاحب رد بدر بود و بحکم پدر
مروان هفتاد بیت رسول خدا صم را هجو کرد و هند زانیه و ابو
سفیان زاد در مواطن بسیار با معاویه بروایت صحیح هفت مرتبه لعنت
کرد معاویه ملعون در اول حال مولف قلوب بود و چون اسلام
آورد منافق بود بلکه کافر و از اصحاب عقبه است که دم ها را انداختند
آن ملعون را شراب در شکم و بند در کردن داشت و بجهنم واصل شد
و شجره ملعونه که در قران خدای تعالی یاد کرده بنی امیه اند و زیاد
از بنی امیه است که پدرش معلوم نیست و زیاد بن امیه میگویند و چون

ابوسفیان با سمیه مادر زیاد زنا کرد معویه زیاد را به نسب با خود ملحق
ساخت و عبیدالله زیاد نیز از مرجانه زانیه بهم رسید و عقبه
بن ابی معیط را نیز با نسب خود ملحق ساخت و رسول خدا نسب عقبه را
از قریش منفی ساخت و او یهودی بود از اهل سعود و ولید بن عقبه
که حاکم مدینه بود از قبل معویه نماز صبح را در مستی امامت کرد و چهار
رکعت امروز نشاط دارم نماز را زیاد کنادرم و آیه افمن کان مؤمنا کمن
کان فاسقا لا یستوون در شان ولید شد و ام الجمیل مشهور بنت حرب
مشهور بحمالة الحطب خواهر ابوسفیان است که سوره تبت در باب ایشان
نازل شده و عبدالله بن ابی سرح طرید رسول خدا از بنی امیه است که
انحراف آیات قرآن نمود و غفور رحیم را غفور حلیم مینوشت و عثمان
از بنی امیه است که چهل هزار مصحف سوخت و فضایح او بسیار است
که بیت المال را با بنی العاص قسمت نمود و عبدالله بن مسعود را کشت
و عمار بن یاسر را انقدر زد که علت فتق بهم رسانید و ابوذر رسول
خدا را از مدینه بیرون کرده بربذه فرستاد و دیوان ظلم زاد در مسجد رسول
خدا کرد و لباس جباران پوشید و مغیره بن شعبه ناظر حضرت طرید نمود و او را
لعن کرد و حجاج بن از بنی امیه است که صد و بیست هزار علوی و طرید را

کشت

کشت وبافاروق سنیان هم کوفت بود کوینده هر دو علت اینه داشتند که میان

عوام بعلت مشایخ مشهور است وچون حجاج بجهنم رفت در زندان او هشتاد

هزار شیعه وعلوی در حبس بودند وبنی امیه آن بودند که بعد از پیغمبر

منجنیق بکعبه ببستند وخانه خدا را خراب کردند وسوختند ونجاست انداختند

واولاد حضرت رسالت را کشتند وذریه الحضرت را اسیر کردند وشهر

بشهر گردانیدند وهزار کم پنجاه ماه اهل بیت رسالت را لعن کردند ودشنام

دادند وتهمت زدند غرض فضایح ایشان بسیار است بدین چند کلمه اختصار نمود

وسلطنت دست بدست از بنی امیه بعباسیان رسید وباوجودیکه بعضی از ائمه علیهم السلام

مثل منصور وهرون ومامون ملعون شیعه بود اینکار کردند ذکر سلطنت

شقاوت اساس بنی عباس لعنهم الله ایشان سی وهفت

تن بودند که خروج ایشان از زوال دولت مروانیون تا ظهور دولت وخروج امیر

هلاکو خان بن چنگیز خان ومدت ملک ایشان پانصد وبیست دو سال وهفت

دو ماه بود وبعد از مامون ملعون خلفاء اکثر سنی مالکی مذهب شدند اول

ایشان ابو العباس محمد بن علی بن عبد الله عباس بود چهار سال وچهار ماه

سلطنت کرد وبعد از منصور دوانقی بیست ودو سال سلطنت کرد بغداد

از بناهای اوست ووجه تسمیه او بدوانقی آنست که در ساختن بغداد حساب

نمود برعایا که هر نفری از رعایا دانکی از نقره بدهند برای اخراجات و دوانق

جمع دانقست و دانک دانق دخی گویند و طاق کسری را خراب کرد و آجر او را بغداد در

کار نمود و حضرت امام جعفر صادق ع معاصر او بود و بعد از و مهدی بن

منصور یازده سال و چند ماه سلطنت کرد و بعد از و موسی بن مهدی و او را

هادی نیز گویند و یکسال و سه ماه سلطنت کرد و حضرت امام موسی ع معاصر

او بود و دعای جوشن صغیر که در میان شیعه هست آنحضرت برای دفع ملعون

خواند و خدا او را کشت و بعد از آن الرشید بالله هرون حکومت او بیست و

دو سال حکومت او بود و او ملعون حضرت امام موسی بن جعفر ع سیزده

سال در حبس سندی بن شاهک لعنة الله علیه سپرده بود و در آخر یحیی بن

خالد برمکی را فرستاد آنحضرت را زهر داد و بروایت قلندران سرب ریختند

الامین بالله محمد بن هارون چهار سال سه ماه سلطنت کرد المأمون بالله عبد الله

بن هارون بیست و پنج سال و پنج روز سلطنت کرد و حضرت امام رضا ع

معاصر او بود و مامون آنحضرت را جانشین و ولیعهد خود کردانید و آخر

پشیمان شد و آنحضرت را زهر داد در انگور و بعضی از احادیث ظاهر میشود

که در شیره انار زهر داد داخل کرد المعتصم بالله ابو محمد اسحاق بن هارون

شهر سر من رای که سامره است از بناهای اوست و او را خلیفه مثمن میگویند

بجهت

بجهت آنکه در سنه ثمانین ومائه متولد شد در شهر شوال وثامن خلفاء
بنی عباسیست وثامن اولاد عباس است وهشت فتح بر دست او ظاهر شد
وهشت کس از ملوک زادگان عجم در خدمت او کمر ببستند وهشت پسر وهشت
دختر داشت وهشت هزار دینار طلا وهشت هزار نقره وهشت هزار
اسب وهشتاد هزار غلام وهشت هزار کنیز بود وهشت هزار قصر بنا کرد
ودر هر هفته هشت دختر بکر را خدمت میکرد ومدت چهل وشش سال
وشش ماه هشت روز عمر کرد وسلطنت او بیست وسه سال بود الواثق
بالله هرون بن المعتصم پنج سال وپنج ماه وپنج روز سلطنت کرد المتوکل
علی الله ابو الفضل جعفر بن معتصم او ملعون بود که هفده مرتبه آب
بکربلا بست وگاو وخیش فرستاد که شیار کنند واثر قبر آنحضرت محو
کنند وآب از جای پیشتر نرفت بقدرت الله تعالی وآب در دور عمارت
آنحضرت مثل حلقه ایستاده بود ودوار آنحضرت دایر گشت وسب حضرات
حسنین ووالد ایشان صلوات الله علیه می نمود پسر منتصر شیعه بود بعرض
معلم اش متوکل را ابافتح بن وزیر بن کشت برای سب کردن سعید حاجب
خود را بر او انداخت وگفت یا امیر المؤمنین من بعد از تو زنده نمیخواهم
بدی میداشت خود را بر تخت انداخت وگفت من بعد از تو زندگی

میخواهم ندیم جان بسلامت بود و حاجب را بمتوکل ملحق ساختند و عمارت
سامره از بنای اوست و مدرسهٔ غربیه بغداد را او نیز بنا نمود و
چهارده سال و نوزده روز حکومت کرد المنتصر بالله محمد بن متوکل
عمرش بیست و پنج سال بود پدرش را از دشمنی امام حسین ع خلاص کرد
و او را کشت و حکومت وی یکسال بود و بعضی نصف سال گفته اند ه
المستعین بالله ابو العباس محمد بن جعفر متوکل سه سال و شش ماه
بیست روز حکومت کرد المهتدی بالله ابو عبد الله بن محمد واثق یازده
ماه و هفده روز سلطنت کرد المعتمد بالله احمد بن جعفر متوکل بیست و سه
سال حکومت کرد حضرت امام محمد تقی ع در ایام او غیبت کرد المعتضد
بالله ابو العباس احمد بن معتمد نه سال و نه ماه و دو روز حکومت کرد المکتفی
بالله علی بن احمد معتضد شش سال شش ماه شانزده روز سلطنت کرد المقتدر بالله ابو الفضل
جعفر بن احمد معتضد بیست و چهار سال و یازده ماه شانزده روز حکومت کرد القاهر
بالله ابو العباس محمد بن جعفر معتضد شش سال و دو ماه و ده روز
حکومت کرد المتقی بالله ابو القاسم عبد الله علی مکتفی یکسال و چهار
ماه حکومت کرد المطیع بالله فضل بن جعفر مقتدر بیست و نه سال و پنج
ماه نه روز سلطنت کرد الطایع بالله ابو بکر عبد الکریم بن مطیع بنده

سال نه ماه شش روز حکومت کرد القادر بامر الله ابو العباس احمد بن

اسحق مقتدر چهل و یکسال سه ماه یازده روز سلطنت کرد القائم بامر

الله ابو جعفر عبد الله بن احمد چهل چهار سال هشت ماه ده روز حکومت

کرد المقتدی بالله ابو القاسم عبد الله بن قائم نوزده سال پنج ماه روز

حکومت کرد المستظهر بالله ابو العباس بن احمد بن مقتدی بیست پنج سال

کسری حکومت کرد المسترشد بالله ابو المظفر عبد الله بن یوسف بن محمد

بن احمد مستظهر یکسال حکومت کرد المقتفی لامر الله محمد بن احمد مستظهر

بالله بیست و چهار سال و سه ماه و بیست یک روز حکومت کرد الراشد

بالله ابو جعفر منصور بن مسترشد یازده سال یکماه حکومت کرد المستنجد

بنور الله ابو محمد بن الحسن بن یوسف مستنجد نه سال هشت ماه سلطنت کرد

الناصر بالله ابو العباس احمد بن حسن مستضیء چهل و یکسال بیست یک روز

حکومت کرد الظاهر بالله ابو النصر محمد بن ناصر نه ماه چهارده روز

حکومت کرد المستنصر بالله ابو جعفر منصور بن طاهر شانزده سال و

دو ماه هفت روز سلطنت کرد المستعصم بالله ابو عبد الله احمد بن

مستنصر شانزده سال هشت ماه سلطنت کرد مستعصم سی و پنج دولت

از اولاد عباس و سی و هفتم خلیفه است دولت ایشان [illegible]

الملة والدين محمد بن حسن طوسی شیعی الوزیر هلاکوخان بن چنگیز خان بن سنجی
از سلاطین مغول منهدم گردانید و معتصم را کشت و عباسیان را بر انداخت

تمثیل عجب دارم از بنی عباس که قرابت ایشان نسبت با اهل بیت رسالت
از بنی امیه لعنة الله علیهم بیشتر بود و اذیت و آزار و عداوت ایشان
نسبت با ائمه معصومین ع زیاده تر بود و بنای مدارس و خانقاه و وظیفه
و سیورغال و قطایع در زمان ایشان شد و احادیث موضوعه و مکذوبه
که معاویه علیه اللعنه والهاویه و سایر منافقین که در مدح ائمه کافرنا بکار وضع
کرده بودند مثل آفتاب مشهور بود که این احادیث مواعیس علما و فضلای
هر زمان را طلبیدند و مضر ذکر کردند که تسخیه این احادیث نمایند و رواج
دهند و چهار مذهب سنیان از راه عداوت و از آن دور مدرسها را بنا
نمودند و علما قبول نمودند و کوساله پرستان این امت سر فخر و مباهات
از اوج گردون گذرانیدند و عوام الناس و جهال اعتقاد با مامت آن
سه کافر بهم رسانیدند لعنة الله علی الخلفاء العباسیه و اعوانهم و انباعهم
و اشیاعهم و چند حدیث موضوعه ایشان را بیان میشاید که عاقل منصف
متعال متوقل میشاید که این احادیث دروغ است **احادیث موضوعه سنیان**
اینست روی عن عبد الملک بن عمیر انه قال رسول صم اقتدوا بالذین من

بعدی

بعدی ابی بکر وعمر ومنها روی ابا الدرداء کان یمشی امام ابی بکر فقال
النبی صم اتمشی امام من هو خیر منک فقال ابو الدرداء هو خیر منک فقال
ابو الدرداء هو خیر منی فقال ما تطلع الشمس ولا غربت بعد النبیین والمرسلین
علی رجل افضل من ابی بکر ومنها قال لابی بکر وعمر هما سیدا کهول اهل الجنة
ما خلا النبیین ومنها قال ما ینبغی لقوم فیه ابی بکر ان یتقدم علیه غیره ومنها
قال لو کنت متخذا خلیلا دون ربی لاتخذت ابا بکر خلیلی ولکن هو شریکی
فی دینی وصاحبی الذی اوجب له صحبتی فی الغار وخلیفتی فی امتی ومنها
وقد ذکر عنده ابی بکر قال واین مثل ابی بکر کذبنی الناس وصدقنی
امن بی وزوجنی ابنته وجهزنی بماله واسانی بنفسه وجاهد معی ساعة
الخوف ومنها عن امیر المومنین ع خیر الناس بعد النبیین ابو بکر ثم عمر
ثم الله اعلم ومنها عن عمرو بن العاص قلت لرسول الله صم ای الناس احب
الیک قلت عایشة قال من الرجال قال ابوها ثم قلت من قال عمر وقال النبی
صم لو کان بعدی نبی عمر ومنها عن ابن عمر قال کنا نقول ورسول الله صم
حی ماضی من افضل امة النبی فقال النبی صم بعدی ابو بکر ثم عمر ثم عثمان
ومنها ان الحق علی لسان عمر وقلبه ومنها اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
اهتدیتم ومنها ابطا عنی جبرئیل الا ظننت انه بعث الی عمر ومنها اصحابی

قال لو لم ابعث فيكم لبعث عمر ومنها ان بينی عتق عمر املكا ليصدقه ويوفقه و

منها ان شاعرا انشد النبی صم الی الشاعر من هذا الرجل اسكت فلما خرج

عمر وقال عد فعاد فدخل عمر فاشار النبی صم باسكوت مرة ثانيه فلما خرج

عمر ثم الشاعر منهذ الرجل فقال عمر بن الخطاب وهو رجل لا يحب

الباطل ومنها قال وزنت بامتی فرجحت ووزن ابوبكر بها فرجح ووزن

عمر بها فرجح ثم رجح فمنها قال لو نزل من السماء عذاب لما نجا منه الا عمر و

منها قال السراج اهل الجنة العمر ومنها قال ان الله يتجلی بالخلائق يوم ما

القيمة عامة ويتجلی لابابكر خاصة وانه قال حدثنی جبرئيل ان الله لما خلق

الازواج اختار روح ابی بكر من بين الارواح ومنها ان اول ما يعطی كتابه

بيمينه عمر بن الخطاب وله شعاع الشمس ومنها قال من سب ابا بكر و

عمر قتل ومن سب عليا وعثمان جلد اتمم المخرفات لعنة الله علی واضعها

باب چهادم از كتاب تذكرة الائمه در احوال خير مآل حضرت امام حسن

مجتباه صلوات الله عليه است كنيت آنحضرت ابو محمد است ونام مبارك

او حسن است ودر توراة تو فوز است ودر توراة لعنت جبلی شبر است

ومعرب آن شبر است ودر انجيل طاب است ودر كتاب زند نیكرای و

در كتاب باشكل بهتر است ودر كتاب انكليون زينشت ودر لغت يونانی

قوس موس است ولادت با سعادت او در مدینهٔ مشرفه در روز دو
شنبه پانزدهم ماه مبارک رمضان بعد از هجرت بدو سال واقع شد و بعضی
سه شنبه نیمهٔ همین سال و ماه ستم گویند خلاف انحضرت شش ماه
تمام بود و بعضی نه ماه گفته اند و بعضی از علماء اهل سیر و تواریخ
بر انند که چون عمر خطاب علیه اللعنه والعذاب الشدید در اکثر جنگ
لشکر میفرستاد شکست میخوردند و در حرب یزدجرد بن شهریار رو
لسخیر اصفهان التماس نمودند بحضرت امیر المؤمنین ع و امام حسن ع
را همراه لشکر سعد وقاص کرد و ازین جهت است که بعضی از علماء اصفهان
را مفتوح الانوه میگویند و انحضرت تابری و شهرها تشریف برده است
و از انجا بقریهٔ کهنک اردستان تشریف اورده است و از انجا بسمت
قهاب قریه ایست از اعمال نایین باصفهان امده تا باصفهان نزول اجلال
فرمود و در اصفهان زمین لیث و در خارج قریب بزاینده رود میگویند
والحال بلسان الارض مشهور است این زمین بفرمان حق تعالی با نحضرت
سخن گفت که یا بن رسول الله در اصفهان سحره و یهود بسیار اند و عوذه
بخوانید و داخل شوید و چون در اصفهان تشریف اوردند در
مسجد جامع عتیق کنار درمای متصل بان مسجد سابقا بوده

غسل فرموده‌اند در مسجد لُبنان کرفویه ایست در اخالی شهر مذکوره نماز کرد

شهادت آنحضرت بعد از شهادت آنحضرت شاه ولایت پناه چون

بسریر خلافت متمکن کردید اهل کوفه و شام انچه خواستند با وعداوت

کردند و فاجران امت خاندان عصمت و امامت را بباد دادند و دولت

و سرا برده او را در قبضه ابیض مداین بغارت بردند دحیلی که متوجه

معاویه غاویه علیه اللعنه والهاویه بود تا انکه بایند رای شدند و ان

حضرت بود و در اندحتن ورد از کردن مبارکش باز کردند و کلیم از زیر

پایش کشیدند و خنجر بران مبارکش زدند و مدت چهل و هشت سال از مراحل

زندکانی طی کرد و از ظلم اعادی دین بریاض قدس ارتحال نمود عدد ازواج

انحضرت سیصد زن کرده بود و طلاق گفته بود و امرا و اعیان عرب

دختران خود برای شرف با انحضرت تزویج میکردند و انحضرت باین سبب

این همه زن کرده بود و حضرت امیر المؤمنین ع در منبر فرمود که دیگر دختر

بحسن مدهید که بسیار طلاق میگوید و کمال الدین طلحه شافعی از علما انساب

تصریح کرده است که عدد اولاد انحضرت پانزده نفرند حسن مثنی و عمر

و حسین و عبدالله و عبد الرحمن و اسمعیل و محمد و یعقوب

و جعفر و طلحه و حمزه و ابو بکر و قاسم و زید میگویند که عقب اولاد

از زید و حسن و عبدالله بهم رسید و ما باقی اولاد نداشتند و یک دختر داشت

ام الحسن بن الخشاب از علماء اصحاب میگوید که آنحضرت یازده پسر داشت

و یک دختر نامهای ایشان عبدالله و قاسم و حسن و زید و عمرو و عبدالله

و عبدالرحمن و احمد و اسمعیل و حسین و عقیل و ام الحسن فاطمه که فاطمه

مادر امام محمد باقر است ع و شیخ مفید ره گفته است که زید بن حسن و

دو خواهر ام الحسن و ام الحسین مادر ایشان بشیر دختر ابی مسعود عقبه

بن عمر بن ثعلبه خزرجیه است و حسن بن حسن مادر او خوله بنت منظور فزاریه

است و عمرو و برادران او قاسم و عبدالله مادر ایشان ام ولد است و عبد

الرحمن مادر او ام ولد است و حسین بن حسن ملقب باثرم و برادر او طلحه

و خواهر او فاطمه مادر ایشان ام اسحق است بنت طلحه بن عبدالله تیمی است

و ام عبدالله و فاطمه و ام سلمه و رقیه دختران امام حسن ع از مادر

های متفرقه و بروایت شیخ ام سلمه و ام عبدالله و رقیه و فاطمه داخل

اولاد آنحضرت اند و حافظ عبدالعزیز بن الاخضر الجنابذی میگوید که

اولاد ذکور امام حسن ع حسن است و زید و محمد و عمرو و عبدالله و قاسم

و ابوبکر و عبدالرحمن و حسین و محمد و عبدالله و طلحه و دختران او ثمانی

وام الحسن و ام الخیر و ام عبدالله احوال آنحضرت در مدت حیات و عالمیان

از آشنا و بیگانه تقدس ذات او ظاهر است بیست حج پیاده کرد و پای مبارک
او ورم و آبله میکرد و دو مرتبه اموال و ضیاع و عقار و مواشی و نقد
و جنس خود را با اقارب و عشایر و فقرا مواساة کرد تا آنکه یک نعلین که
در پا داشت و تائی را نگاه داشت و اکثر ایام صایم الدهر و همیشه قائم اللیل
بود و میانه خود و خدا هرگز کاری نکرد که موجب خجالت او باشد و آنچه در
صفین شجاعت کرده است معلوم است که قریب بیست هزار کس را بدست مبارک
خود بجهنم فرستاده و در روز جمل شتر عایشه را او پی کرد و دولت انقاده را
سرنگون کرد و شکست بلشکر طلحه و زبیر انداخت و از تواضع و امثال که آنحضرت
آن بود که روزی رسید در مکانی که جماعتی از فقرا و درویشان که اکثر معلول
و صاحب برص بودند آنحضرت را تکلیف کردند که یا بن رسول الله ما گدایان
جد توایم و خشک و پاره کرد کرده ایم چه شود بضیافت ما بیائی و با ما
موافقت کنی در خوردن آن بلادرمان فی الحال از اسب خود فرود آمد و کنار
بساط نشست و با ایشان در خوردن موافقت نمود و بعد از فراغ ایشان را
بضیافت طلبید و انواع طعامهای لذیذ بایشان خورانید و همه را بخلع
ساخت و از درهم و دینار غنی و بی نیاز ساخت و هر صفات کمالی که امیر
المؤمنین ع بود از عدالت و سخاوت و شجاعت و رضا و حلم و تقوی و زهد

و عبادت

وعبادت وعفت وحیا وادب با او بود ومیراث رسول خدا صلی الله علیه

واله وانبیا علیهم السلام وعلوم الهی ومنصب امامت همه باوی بود وانتقال او

بسوی دار السلام در روز پنجشنبه بیست وهشتم ماه صفر بعد از آنکه از هجرت

چهل وهفت یا هشت یا پنجاه سال گذشته بود بزهر جعده بنت اشعث

بن قیس کندی لعنة الله ع زوجه اش بفرموده ولد الزنا معویه بوساطت

مروان بن الحکم علیه اللعنه ومزار کثیر الانوارش در بقیع ستان بقیع نزد

عم بزرگوارش عباس رضی الله عنه قرار یافت سلم الله علی الحسن المجتبی و

ابیه علی المرتضی وامه فاطمة الزهراء واخیه الحسین الشهید بکربلا باب

پنجم در احوال خیر مآل حضرت سید الشهدا وامام السعدا ابی عبد الله

الحسین ع کنیتش مخصوص ابی عبد الله است ونام مبارک او حسین ودر توریة

قتل داود وتوریة جلی شبیر است که معرب آن شبیر است ودر انجیل فرنکاه

هو شین است ودر کتاب هند وان اعظم تا داود کتاب دید برا همه

لندکش ودر کتاب زند نیک بخت وقاتل او در توریة بشیر ملعون نسبت

باولادیست آخر الزمان واقع شده بشید یعنی یزید است علیه اللعنه وشمر

شمر حرام زاده وبنی زاد ابن زیاد ملعونست که خداوند عالمیان خبر داده است

وبروایت دیگر یحیی از قریش است که در پیشانی او اثر جراحت باشد

را از فناء بهم رسیده است نام او یزید است که خدا او را بکشد و لعنت کند
و در کتاب زند جوستان اسم قاتل آنحضرت شمر است که شمر ملعون باشد
و گبران شور میگویند ولادت با سعادت آنحضرت در آخر ماه ربیع الثانی
سیم هجرت واقع شد و خداوند عالمیان او را حسین و برادرش حسن نام
گذاشته بنام پسران هرون ع و عبادت و زهد و تقوی و طهارت و عفت
و حیا و سخاوت و شجاعت و علم و ادب و استعداد او را دوست و شیعه و سنی
و غیره طرق اسلام اتفاق دارند و هر کمالی که با امیر المؤمنین و امام حسن صلوات
الله علیهما بود با او بود صالح بن هاشم تمار گوید که در لیلة الهریر در یورش
آنحضرت قریب بچهار هزار کس را بیشتر بکشت از اصحاب فرزند هند زانیه
و از جمله ضربتی بر عامر بن ربیعه سکونی زد که او را با مرکب چهار پاره کرد و شمشیر
او بسنگی عظیم رسید آن را هم شکافت و آنچه در کربلای پر بلا در حالت
تشنگی از آن سرور واقع شده از شجاعت کسی نکرده است هزار و هشت
صد نفر را و بروایت مسعودی هزار و نه صد و پنجاه نفر را بدار البوار رسانید
عترت آنحضرت بمرتبه بود که با هفتاد و دو نفر از آنچه مشهور است
از انصار و موالی خود با بیست و دو هزار سواره و پیاده از فاجران
اهل جهاد کرد و بروایت مسعودی سی هزار کس بودند و بروایت احمد بن

اعثم کوفی

اعثم کوفی وابو مخنف بن لوط بن یحیی ازدی جامع حکایات خروج مختار بن عبیده

ثقفی رضی الله عنه صد وبیست ودو هزار سواره وپیاده بودند از ایشان

نیز سید وپیر و [illegible] وتن بجاری وذلت وکردن را باطاعت پسر مرجانه

زانیه ننهادند تا بدرجه رفیعه شهادت سرافراز شد عدد اصحاب

واسامی ایشان عسکر ظفر اثر آنحضرت بعضی زیاده از هفتاد ودو نفر نقل

کرده اند مشهور اینست که پنجاه نفر از موالیان بودند وهفت نفر از ظالمان

غلامان وپانزده نفر از برادران وعم زادگان سوی حر بن یزید ریاحی وعلی

پسرش که هفتاد وچهار نفر باشند بیان اسامی ایشان بترتیب حروف

ابجد بنظر رسیده اول حر دوم پسر علی بعد از آن زبیر بن حسان اسدی

وعروه وغلام حر وعبدالله بن عمر کلبی وبریر بن حصین همدانی ووهب

بن عبدالله کلبی وعمر بن خالد ازدی وسعد بن حنظله تمیمی وعمر بن

عبدالله مذحجی وشریح بن عبدالله هلالی وحر بن آزاد کرده ابی ذر غفاری

وعامر بن عابس وحجاج بن مسروق مؤذن امام وحارث بن سریع ومالک

بن عبدالله ومسلم بن عوسجه وپسر او وهلال بن رافع بجلی وعبدالرحمن عبید

الله مزنی ویحیی بن سلیم مازنی وعبدالرحمن بن عروه غفاری ومالک

بن انس بن مالک وعمرو بن مطاع جعفی وقیس بن منبه وحبیب بن مظاهر

بن عتبه بن ابی وقاص ومعقل غلام امام زین العابدین ع وحنظله بن سعد

عجلی ویزید بن زیاد شعشعی وسعد بن عبد الله حنفی وجنادة حارث و

عمر بن جناده وقره بن ابی قره غفاری ومحمد بن مقداد بن اسود کندی

وابو عبد الله بن ابو دجانه انصاری وقیس بن ربیع واشعث بن سعد

وعمرو بن قرظه وعطیه بن وهاد ومحمد بن انس وفرودان غلام عبد الله بن امام

حسن ع وشوذب غلام عابس وعبد الله غفاری وزیاد بن شعثا وسیف

بن حارث وابو عمرو نهشلی اقارب وبرادران آنحضرت فضل بن علی ع وعبد الله

بن مسلم عقیل ومحمد بن مسلم عقیل وجعفر عقیل وعبد الرحمن بن عقیل

ومحمد بن ابو سعید بن عقیل ومحمد بن عبد الله بن جعفر طیار وعبد الله

جعفر طیار وعون بن جعفر طیار وعبد الله بن امام حسن ع واسد بن ابی

دجانه انصاری وقاسم بن حسن ع وابو بکر بن علی ع وعمر بن علی ع و

عثمان بن علی ع وجعفر بن علی علیه السلام وعباس بن علی ع وعلی

اکبر بن امام حسین علیه السلام احوال غم ... د کربلا ... چند کلمه

اختصار مینماید که روز محرم اهل قبله از کوفیان وشامیان ومشرکان

عرب لعنة الله علیهم در آن روز هزار وپانصد زخم بر آنحضرت زدند و

جراحات نمایان او هفتاد و دو زخم بود و زخم نیزه سی وسه بود و زخم

بنیزه

شمشیر سی ونه تمه زخم تیر بود و سنك وهره پیش روی انحضرت بود

وچون کار بر انحضرت تنك کردند سیصد ده نفر عازم قتل او شدند محمد واسحق

پسران اشعث وشعیب بن ربعی وخولی بن یزید اصبحی وسنان بن انس وابو الحتوف

وحرمله بن کاهل اسدی وشمر ذی الجوشن وابو الاشرس والی خراسان وحکیم

بن طفیل علیهم اللعنه واول ابو الحتوف ملعون تیری بر پیشانی انحضرت

زد وصالح بن وهب مزنی ملعون نیزه بر پهلوی انحضرت زد ابو ایوب

غنوی ملعون تیری بر حلقوم انحضرت زد وعبد الله بن حصین ازدی

ملعون تیری بر حنك انحضرت زد وحصین بن نمیر سکونی ملعون تیری

بر دهان انحضرت زد وزرعه بن شریك ملعون ضربتی بر دست چپ انحضرت

زد وحرمله بن کاهل اسدی لعنة الله شمشیری بر بازوی انحضرت زد و

شرحبیل بن ذی الکلاع ملعون اسب بر بدن انحضرت دوانید با ابن حوشب

وغالب بن اهلی وعبد الله بن ایاس سلمی وابو الاشرس والی خراسان

وعبد الرحمن بن ابی ثقفی وعبد الله شداد جشمی وسایب بن مالك

اشعری وبشر بن سوط همدانی وعبد الله بن اسید جهنی ویحیی

بن کعب وعروه بن قیس احمسی وقره برادرش ویزید بن رکاب لعنة الله

علیهم وسنان ملعون که پیش دستی کند که شمر حرام زاده کرد وفقیر حضر علاء الدین

بسطامی گوید که حضرت استادی قدس الله روحه در بحار الانوار نقل فرموده که آن ملاعین اراده دوانیدن اسب بر بدن مبارک آنحضرت کردند و ایشان را میسر نشد و در کتاب تشریح فرموده چنانچه ظاهر عبارت کتاب است و ممکن است حمل بر آن معنی کردن که در بحار الانوار فرموده یعنی این جماعت ملاعین این اراده کردند و اسب خود را بجولان در آوردند و تحریص می نمودند چه اراده بی حرمتی نسبت بآن معصوم کانه که واقع شد و ما تو مراست اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین وشایعت و وبایعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا من الاولین والاخرین الی یوم الدین

کاتی الی که اسباب آنحضرت را غارت کردند مالک بن هشیم کندی ملعون کلاه آن امام را برداشت و عبد الله بن اسید جعفی شمشیر او را برداشت و برادر ملعونش غلاف شمشیر را و جمل بن مالک مجازی نیزه امام را برداشت و قواد بن مالک و عمر بن خالد سپر امام را برداشت و باهم منازعه کردند و عبد الرحمن بجلی ملعون شال امام را برداشت و جعوبه بن حویه جامه آن امام را برداشت و عبد الرحمن بن قیس خولانی ملعون ردای آنحضرت را برداشت و عمر بن صبیع صیداوی انگشتر آنحضرت را برداشت و زید بن رقاب و بحدل بن سلیم علیهم اللعنة

مودند

موزهای امام را برداشت وشنبل بن معد لجام اسب آن امام را برداشت
وقیس بن اشعث بحر کا بیا برید و برداشت ملاعینان که سنک بر بدن
مبارک آنحضرت زدند اسحق بن حویط بود واخنس بن مرثد وحکیم وعامر
پسران طفیل وبکر بن عامر وسالم بن جنبه ومنقذ وقثاعم پسران مره
عبدی وهانی بن بعیث قاتل علی اصغر وطمه بن علی دنوفل بن ازرق
وطلحه بن ارقم واسد بن مالک ویزید بهشلی وودیه مولی پسر سعد علیهم
اللعنة شهادت باسعادت آنحضرت در روز جمعه عاشورای محرم سال
شصت ویکم هجری واقع شد وعمر شریفش در آنوقت پنجاه وهشت
سال بود واثر خضاب بر ریش مبارک وی بود عدد لشکر کفار موافق
ضبط ابو مخنف بن لوط بن یحیی بیرازدی صد وبیست ودو هزار بودند
که متعاقب هم می آمدند هشتاد هزار سوار وچهل ودو هزار پیاده
از کوفیان وملازمان دار الاماره که مرسوم داشتند بیست ودو
هزار بودند امین ایشان ابو الاشرس والی خراسان بود وضحاک بن
قیس وسعد بن عبد الله بن ابی عمرو راهب وقیس بن حبیب بن جمال
صاحب رای ضلالت معویه نوفل بن قیس بن ناکر ومغیره بن عاص
بن اسد وسعید بن ارطاة وتماشایان ومعاون کوفیان ونوشه

همچنین هشت هزار نفر بودند و رئیسان دهات و کدخدایان محلات و اصناف

محترفه با ایشان بودند و اکثر برای حدادی و نجاری و اصلاح خیمها و نعل بندی

اسبان آمده بودند و رئیسان ایشان اشعث موصلی طباخ بود و شریق جنا

و یزید بن طرماح صیرفی و یزید بن درهم خزیمی و قیس بن جرجم و ابو الخنس سرکرده

مکاریان بود و سی و سه هزار نفر از مردم بوادی و اعراب و قبائل بودند از

عباده و ربیعه و سکون و حمیر و کنده و دارم و مظعون و جشم و مذحج

و یربوع و خزاعه و بنوط و از مداین و بصره و هفت هزار کس بودند و سر

کرده ایشان زید بن انجم و اسعد بن جریح و علوان بن قنم و ودان بن سعد

و دایر بن شاب و بشر بن سعدان و ابن ابی الجوزا و از مردم شام سی

هزار کس بودند و سرکرده ایشان دو نفر بودند ربیعه بن سراد و قیس بن

ضحاک و از خوارج دو هزار کس بودند و سردار ایشان عنان بن ثابت و حکم

بن عضیه و یزید بن حرقوص محلی و ده هزار کس از مردم موصل و تکریت و سنا

بودند و ده هزار کس از کردان و سه سالاران عمر بحس علیه اللعنه بودند

و حفص پسرش وزیر بود و سردار تمام لشکر ابو الحتوق بود و جعویه بن

حویه جاسوس بود و ابو ایوب غنوی سرکرده بیلداران بود و شمر ملعون

سردار چهار هزار پیاده بود و هم نقیب لشکر بود و یزید بن رکاب سرکرده

دو هزار

دو هزار پیاده بود و شیث بن ربیعی سردار چهار هزار سوار بود و قشم سرکرده

دو هزار پیاده بود و دوید غلام عمر سعد سردار کل پیادگان بود و اسحق

بن اشعث ضابط غنیمت بود و عروه بن قیس سردار دو هزار پیاده بود

و قره بن قیس سردار دو هزار پیاده بود و ابن ابی جویه سردار دو هزار

سوار بود و حکیم بن طفیل سردار چهار هزار سوار بود و عامر بن طویل

سردار چهار هزار سوار بود و حمدان بن مالک سردار دو هزار سوار بود

و سنان بن انس لشکر نویس بود و ابو خلیق شاعر مشرف دار الحرب بود

و زیاد بن قادر و شبلی بن یزید و چاوش بود و خولی بن یزید و حرملة بن

کاهل هر دو علم دار بودند و منقذ بن مره عبدی و زید رقاد قاصد فتح

بودند و حجر بن الاجبار و داخر بن مالک نگهبان آب فرات بودند و ابن

اشعث ملعون سردار تیر اندازان بود و عمر بن صبیح صیدادی سردار

سنگ اندازان بود و محمد اشعث سردار چهار هزار سوار بود و قیس

بن اشعث سردار دو هزار سوار بود و لعنة الله علیهم من الاولین

والاخرین الی یوم الدین عدد اولاد و اجداد آنحضرت علیه السلام

است و شیخ مفید علیه الرحمه میگوید که عدد اولاد امام حسین ع و زنان

او بدین ترتیب است علی اکبر کنیت ابو المحمد است مادر او شاه زنان

بعلی بنت یزدجرد شهربانو اخرین ملوک عجم است و علی بن الحسین الاوسط که او سید

العابدین است ع و علی اصغر که شهید شد مادر ایشان نیز شهربانو است

و انچه از احادیث ظاهر میشود علی اصغر که مشهور و نام او عبدالله است

نه علی اصغر مادر لیلی بنت ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی است و جعفر بن

الحسین اولاد او نماند و شهید شد و عبدالله مذکور شهید شد بضرب

شمر هانی بن ثبیت علیه اللعنه در دامن پدر بزرگوارش و زینب و سکینه مادر ایشان

رباب بنت امراء القیس بن عدی کلبیه است و محمد بن حسین با پدر نیز شهید

شهید شد و انچه از احادیث ظاهر میشود شهربانو در کربلا نبوده بلکه

در واقعه کربلا حیات نداشته اند اما از افواه و السنه مذکور می شود که

در ولایت طهران کوهیست و شهربانو در انجا مدفونست چون انحضرت را

شهید کردند بفرموده انحضرت بر اسب ذوالجناح سوار شد و بطی الارض

باین ولایت امده و در ان کوه غیب شد و میگویند که زنی که حامله باشد

پسر باشد و در انخانه که شهربانو اسوده است داخل نمیتواند شد و

از بعضی کتب مخالفین چنین ظاهر میشود احوال قاسم نو داماد که مشهور است

انچه ظاهر میشود در روز جنگ بالغ نبوده است و حکایت دامادی او

ظاهر نمیشود اما از طرق مخالفین بچند ین طریق حکایت دامادی

ازو

اوهست وعلی اکبر ظاهرا حضرت سیّد الساجدین باشد وانکه شهید
شد علی اوسط است وحضرت امام زین العابدین در کربلا بیست دو سال
داشته وحضرت امام محمد باقر ع نیز در کربلا بوده ودران وقت پنجسال
داشته اند سلام الله علی الحسین واصحابه ولعنة الله علی قاتل الحسین واعدائه
ذکر وقایع بعد از شهادت انحضرت سلام الله علیه شعرای شنیدی
که فاجران عرب ٭ طرفه کاری بکربلا کردند ٭ سر فرزند احمد مختار ٭ انسکان
ازبدن جدا کردند ٭ که ازان روز تا بروز حساب ٭ در لعنت بخویش وا
کردند ٭ چون انحضرت بسعادت شهادت سرافراز شد درهمان روز
افتاب کسوف کرد وبادهای سیاه وتند بادهشت وزیدن کرفت
که خلقی بسیار از هیبت ان باد بترسیدند وبمردند ودر اسمان ازان
روز شفق بهم رسانید وچهل روز اسمان خاک سرخ وخون بباریدند
ودر بیت المقدس وحوالی ان یکسال هر سنگ وکلوخی که بر میداشتند
در زیران خون تازه بود وملئکه وجنیان در اسمانهای هفتکانه وز
مین بر انحضرت کریستند ووحوش وسباع از بیابانها میرمیدند
وسر اوچرا بر داشتند وصور ومرغان از اشیانها افتادند ودریاها
بطلاطم وامواج درامدند وماهیان از دریاها بساحل افتادند

دکوهها بتزلزل و اضطراب در آمدند و ناله بر داشتند و عرش عظیم الهی بلرزید

و ملئکه و صافات و کروبیان ملاء اعلی و رضوان و جنان و مالک نیران

همه برین ماجرا گریستند و زمین بطپیدن در آمد و حق تعالی براین امت غضب

کرد و قیام آل محمد ع و ظهور آنحضرت را موقوف کردند بغیبت طویل و ملئکه

و جنیان از بنی آدم بترسیدند که چنین کاری کردند و ستارها بحرکت در آمدند

و اسلام خراب شد و ارکان ایمان در هم شکست و اهل کوفه و شام بخدا کافر

شدند و از رسول خدا بیزار شدند و دریای غضب الهی بجوش آمد و جهنم

بجوشید و بخروشید و شیاطین و ادمیان گریان شدند بجهة این عمل شنیع

و رواج دین و رونق مسلمی و خداشناسی برطرف شد پس خداوند جبار و منتقم قهار مختار بن ابی عبیدا

ثقفی رضی الله عنه و ابراهیم مالک اشتر را برین فاجران گماشت تا دمار از ایشان بر آوردند و بعبرت

ترین قصاص هر یک از ایشان را بسزای خود رسانیدند و سیصد و هشتاد و

سه هزار کس از انصار و اعوان بنی امیه لعنة الله علیهم را بسرای عقبی

رسانیدند و حق تعالی پستانهای مردان و رحمهای زنان ایشان را عقیم گردا

نیدند و بعد از آن کار دار زنان ایشان حامله نشدند از آن ملاعین

وزها در میان اینطایفه بهم رسیدند که شب و روز در کوچها و بازارها

می کشتند و مردمان را بخود می خواندند الا قلیلی از زنان که شیعه رافضی

بودند

بودند و اکثر زنان ایشان با یهود و نصاری مخلوط شدند و بسیاری
از ایشان در انسال که ببلای ناگهان مبتلا شدند و خداوند عالمیان علت
خوره و جذام بر یزید ولد الزنا گماشت و عقرب در شکم او بهم رسید که از
حلق بیرون آمد و هند زن یزید دختر عبد الله بن ابی عامر والی خراسان
خوره در فرج او بهم رسید و بعد از یزید پلید آنچه داشت با طبا و علاج
وی کشید آخر محتاج بطلب شد و در گدائی در یوزه بر در و دران
ابن زیاد ملعون ناصوری بدید آمد که از گند آن خلایق نفرت میکردند و
هرچند دوا میکرد چاق نمیشد و روز بروز کار و ک کرد تا ابرهیم او را از
زندگی فارغ گردانید روایت شرحبیل بن ذی الکلاع بدن او کرم شد و
روز بروز پوست می انداخت تا رگها و پی های او نمایان شد ... رها
و بمعویه ملاقات کرد و مسلم ضبانی دستهای او خشک شد بنوعی
که نان بدهن او میگذاشتند و بختری بن ربیعه خروسی داشت روزی
و هشت که در اندرون هدان خروس منقار در او زد و چشم او را کند و از آن
آزار بجهنم رفت و مالک بن هشیم کندی بعلت استسقا مبتلا شد تا
بسقر رفت و عمر سعد حرامزاده از دعای آنحضرت گندم ری را نخورد
بلکه نان گندم نتوانست خورد و از جو زهر مار میکرد و از اری بهم

رسانید که نمی توانست نان گندم خوردن تا عاقبت مختار او را بنزد عمر فاسق و

بجهنم روانه کرد و هر کی دشنام بحضرت داده بود لال شد و هر کس بی ادبی

ببدن مبارك آنحضرت کرده بود شل شد و جمع کثیری چنان نمودند

دیده ندر زید بن ارطاة بچاه افتاد و هر کس بوهای خوش آنحضرت را

غارت کرده بود همه خون شد و بر او نده بعلت جرب گرفتار شد و

کیاهها آنحضرت را هر کس غارت کرده بود آتش در افتاد و سوخت و چند

نفر ایشان سوختند و هر خانه که اموال آنحضرت و اصحاب او داخل شده

بود عاقبت آنخانهای را مختار خراب کرد و صاحبانش را بر دار زد و هر

کی عطرهای آنحضرت را بر خود مالید پیس شد و عبد الله بن قیس

خولانی بعلت جرب گرفتار شد و چون سك نالان و فریاد میکرد تا مرد و

هر کی اسب بر بدن مبارك آنحضرت دوانده بود اسهال بول و سلس

بهم رسانیده و بعضی مبطون شدند و صریم ابن الاجبار را آنحضرت

نفرین کرد او تشنه شد و هر چند آب میخورد سیراب نمی شد تا آنکه

از چشمه جهنم سیراب شد و در کربلا آب از مخالفان طلبید عبد الله

بن الحصین ندا کرد که یا حسین یکقطره آب فرات نخواهی خوردن تا آنکه تشنه

بمیری تا بحکم مادر این حضرت فرمود که خداوندا او را از تشنگی بکش و هر کی

او را

او را پیامر زید پس انملعون بواسطه العطش میگفت و سیراب نمیشد

تا انکه او بترکید و بجهنم رفت و ابحر بن کعب دستهای او مانند دو چوب

خشک شد و در زمستان خون از وی میریخت و عمارة بن الولید

بعلت تشنگی مبتلا شد و یاسر بن عمرو مخزومی کارد بر خود زد و خود را

کشت و اشعث خولانی انطانیه افتاد و مرد و صخر بن زیاد دیوانه شد

و خود را بچاه انداخت و جابر بن یزید عمامه انحضرت بر سر بست و از

بام خوانه در مزبله افتاد و مرد و جمل بن مالک محاربی قریب بهزار

سوراخ در بدن او بهم رسید و کرم در وی افتاد و جعونه بن حوبه

جامه انحضرت را پوشید و همان دم ببرص گرفتار شد و در بر گشتن

از کربلا

تیری بر مقتل پسر خواهر ابو الخنوق از غیب امده و او را بدار البوار

روانه کرد و بحر بن عمر جامه از انحضرت پوشید زمین گیر شد و در

نجاست خود غلطید تا بمرد و مرداس غلام عمر سعد ملعون دو کس

با هم مجادله کردند با صلاح میان ایشان امد کاردی بر شکم او زدند

و کشتند شخصی از بنی دارم در کربلا تیری بر حنک انحضرت انداخت

حضرت انخون را ی گرفت و بجانب اسمان میریخت مبتلا شد بگرما

و سرما فریاد میکرد و اتش از شکمش مشعله میکشید و پشتش

از سرما لرزید و پشتش بخاری روشن کردند و در پیش روی او بادی زدند
و یخ در شکم او می شکست تا آنکه بجهنم رفت مردی زعفران آنحضرت غارت
کرده بودند زنش بر بدن میمالید و پیس شد چون گویند آتش در وی
افتاد مردی شتر آنحضرت را غارت کرد چون کارد بر روی گذاشت که پاره
کند و بکشد آتش از آن شعله میکشید و آتش از پارهای آن مشتعل بود
چون در دیگ افکندند آتش از آن بیرون می آمد چون خواستند بخورند
از جلد دو انگشت بود و در کربلا اسود بن دارمی ناسزا با آنحضرت گفت
از آسمان دو تیر شهاب آمد و بر دیدهای او خورد و کور شد یعقوب
بن سلیمان گوید در ایام حجاج ملعون در کربلا بودم غریبی با ما داخل
شد و ما سخن با امام حسین ع میگفتیم که هیچ کس در آن صحرا نبود که ببلای
مبتلا نشد آن غریب گفت شما شیعیان مدار شما بر دروغ است من
از این جماعت بودم و ببلا مبتلا نشدم این را گفت که نور چراغ کم شد
دست دراز کرد که چراغ را اصلاح کند آتش در دست او افتاد خواست
که خاموش کند آتش در ریش نحس او گرفت خود را باب فرات انداخت
آتش در روی آب ایستاد هر وقت سر از آب بر می آورد آتش او را
میگرفت و باز در آب سر فرو میبرد تا بدین نحو بجهنم واصل شد

درجهای

ودیگری نیز باین قسم مبتلا شد وجماعتی نیز با ایشان رفاقت نمودند ودروز
شخصی بتماشای سرها آمد وگفت خدا خوب مکافات اینها را داد واز
آسمان سنگی بر دهن او آمد وبجهنم رفت وچون سرهای کافران را
بمدینهٔ مشرفه نزد امام زین العابدین ع فرستادند ناگاه ماری آمد ود
رمیان سرها میگردید تا سر ابن زیاد علیه اللعنة را پیدا کرد ودر سوراخ
بینی او رفت وسوراخ دیگر بیرون آمد وپیوسته چنین میکرد که عبد الله
العروه الخثعمی حق تعالی بعلت خوره مبتلا گردانید طبیب آمد که دهن
او را باز کرد حنک او از لک او جدا شد وشریق بن زیاد عجمی که از
کربلا بو میکشت با کسی حرف نمیزد وچیزی با کسی نخورد تا بمرد در
روز سیم بجهنم رفت سحر بن هرون دیوانه شد واز کوفه رو
بصحرا نهاد ودر کتاب ابو حزیمه شیری او را طعمهٔ خود ساخت عمرو
بن صبیح سیداوی شپش در بدن وچشمهای او افتاد وجا کرد در
کوش او بمرد وسلاقه بن قدامه با زنش خوابیده بود از خواب بر جست
سوزن سر آن زن بر شاه رگ او آمد وسوراخ کرد وخون آمد تا بمرد
عبد الله بن رباح قاضی کوید از نابینای سؤال کردم از علت کوری
گفت ما نه نفر بودیم در کربلا شبی در خواب دیدم که حضرت رسول

سر نشسته است غمگین و محزون و جامها را از دستهای خود بالا زده

و حربه بدست مبارک خود داشت و نطعی در پیش ان حضرت افکنده الله

مرا کشان کشان نزد انحضرت بردند و ملکی در بالای سر انحضرت

ایستاده بود و شمشیری از اتش در دست داشت و ان نفر دفیق هشت

مرا بقتل رسانید و ان شمشیر را بهر یک از ان نفر می زد اتش در او می

افتاد و میسوخت باز زنده میشدند چون این حالت را دیدم بدو زانو

امدم و گفتم السلام علیک یا رسول الله جواب سلام من نگفت ساعتی

سر در زیر افکندم گفت ای دشمن خدا هتک حرمت من کردی و عترت

مرا کشتی و رعایت حق من نکردی گفتم یا رسول الله شمشیری نزدم و نیزه

بکار نبردم و تیری نه انداختم حضرت فرمود که راست گفتی ولیکن در میان

لشکر انها بودی و سیاهی لشکر ایشان را زیاد نمودی نزدیک من بیا چون

نزدیک رفتم لشتی پر از خون در پیش انحضرت بودند پس فرمود این خون

فرزندم حسین است و از خون دو میل در دیدهای من کشید چون بیدار

شدم نابینا بودم غلامی از ابن زیاد در مسجد الحرام فخر و مباهات میکرد

بکشتن حسین چون او بیرون رفت سنگی از اسمان بر سر او امد و بجهنم رفت

مسلم جج کار گوید از عقب ابن زیاد داخل قصر الاماره شدم چون داخل شد

اتش در روی او مشتعل شد و مضطرب کردید و بسوی من کرد و کفت دیدی
کفتم بلی بدیکری نقل مکن و اینحکایت در روزی بود که سرها را اوردند غلامی
از انملعون در دانی و زخنده میکرد و خوشحالی می نمود دیواری بر او فرود امد
و بجهنم رفت غلامی دیکر باز میخندید عقربی فرج او را کزید و بول کردن
مرد و در همان روز غلام دیکر خنده کرد بچاه افتاد و مرد و شخصی دو دست
نداشت و روی او سیاه بود از سبب ان پرسیدند کفت من جمال انحضرت
بودم و مهربانی بسیار بمن نموده بود خواستم که بند زیر جامهٔ انحضرت
را بربایم چون قیمت کلی داشت و هیچ نیکیهای انحضرت را منظور نیاوردم
در شب خواب دیدم رسول خدا ص و امام حسین علیه السلام انحضرت شکوه
مرا بحضرت رسالت پناه می نمود و انحضرت دستهای مرا برید چون بیدار
شدم دستهای من قطع شده بود و رویم سیاه بود و بروایت دیکر هر دو
چشم او نیز کور شده بود و کور و سیاه در استانه کعبه چسبیده بود و
میکفت می دانم که مرا نخواهی امرزید خدایا مرا بیامرز چون بیرون امد
از حرم سنکی از اسمان بر او امد و بجهنم روانشد و بهرکی که بحربکاه
کذارش افتاد و خندید و روی کرفت که علاج نداشت نجاری با لشکر همراه
بود تیشه بر پای خود زد و پای خود را قطع کرد نجار دیکر اصلاح خیمه

خیمه حصین بن نمیر کرد ستون خیمه بر و خورد و مرد وحدادی نیز همراه بود ضعف
بدن او خشک شد ویک چشم او کور شد و بمرد و اکثر نیز از ایشان کور شدند
و بمردند بجدل بن سعید از اسب در افتاد و بمرد و بیست و سه کس چنین مردند
و حرقوص بن سعد را مار زد و کشت عامر نهشلی از عقب طفلی میدوید که او را
بگیرد و بچاه افتاد و بمرد و حفص بن زید که زی زنی با یدی داشت او را در خانه
او در ورد شها نشب که از کربلا برکشت او را به بدترین احوالی کشتند راوی گوید
که از ملاعین قریب بهفتاد هزار نفر بچنین حالات مختلفه بجهنم رفتند لعنة الله
علیهم اجمعین من الاولین والآخرین والحمد لله رب العالمین **باب ششم** در بیان
احوال خیر مآل حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام است
کنیت آنحضرت ابو محمد مشهور است و غیر مشهور ابو الحسن و بعضی گویند که
کنیت مذکور نیست و غالبا او را باسم یا بصفت یاد میکنند و القاب آنحضرت
سید الساجدین است و زین العابدین و زکی و امین و کادور و ذو الثفنات است
و نام آنحضرت علیست و در توریة اویل است و در انجیل عابد است و در کتاب
زند وخشوزا است و در کتاب هندوان جوکر است پدر آنحضرت امام حسین
ع است و مادرش سلامه شاه زنان است شهربانو بنت یزدجرد بن شهر
یار است و آنحضرت شاه زاده عرب و عجم است و در بعضی از تواریخ ثبت است

شهربانو

که شهربانو دختر شیرویه بن پرویز است ولادت با سعادت آنحضرت در روز جمعه

بقولی روز پنجشنبه پانزدهم ماه جمادی و بعضی نهم ماه شعبان گفته اند پس

از شهادت امیر المؤمنین ع دو سال بود و با امام حسن ع ده سال و بعد از

امام حسین ع ده سال با پدر بزرگوار خود بود و مدت عمر آنحضرت سی و پنجسال

بود و بعضی گویند روز یکشنبه پنجم ماه مبارک رمضان سال سی و هفت

هجرت تولد یافت و در مدت سی و پنجسال آنحضرت از وضوی نماز صبح را ادا

کردند که شب بعبادت مشغول بودند و هر وقت و هر وقت که طعام نزد آنحضرت

حاضر کردند واقعهٔ کربلا را بخاطر می آورد و چندان میگریست که آب دیدهای

مبارک آنحضرت طعام را مخلوط باب میگردانید یکی از غلامان آنحضرت

گفت فدای تو شوم یا بن رسول الله می ترسم تو خود را هلاک کنی و گفتا

هکذا شوی حضرت فرمود انّما اشکوا بثّی و حزنی الی الله واعلم من الله ما لا

تعلمون یعنی شکایت نمیکنم درد و اندوه خود را مگر بخدا و من میدانم از خدا

آنچه شما نمیدانید پس فرمود که هیچ وقت بخاطر نمی آورم کشته شدن فر

زندان فاطمه را مگر آنکه گریه در گلوی من بگیرد و گریه کنندگان بغیر از

آنحضرت شش نفر بودند حضرت آدم علیه السلام از برای ترك اولی

و فراق بهشت سیصد سال گریست و بعضی دویست سال گفته اند و حضرت

نوح ع از جفای امت و تمرد کردن ایشان بسیار گریست و حضرت یعقوب و یوسف
علیهما السلام چهل سال در فراق یکدیگر گریستند و حضرت یحیی ع از ترس
جهنم همیشه گریست و حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها از برای فراق
پدر بزرگوار و جفای منافقان چندان گریست که اهل مدینه از گریستن او
بتنگ آمده بودند و حضرت سید الساجدین ع هفتم ایشان بود و آنحضرت را
ذو الثفنات می‌گفتند برای آنکه پیشانی مبارک آنحضرت و زانوهای او از کثرت
سجده و عبادت مثل کف پای شتر پینه کرده بود و گاه بود که پوست پیشانی
مبارک آنحضرت که پینه میکرد بمقراض میچید و سخاوت آنحضرت مشهور است
و مروت او نسبت بخلق الله بمرتبهٔ بود که چون او را حضرت باقر ع غسل
میداد شانه و پشت مبارک او مثل کف پای شتر بود از بسکه آرد و گندم و زر
و جامه در شبها بدوش برداشته و بخانهٔ فقرا مدینه می‌بردند و شبی که آنحضرت
از دنیا رحلت نمود اکثر اهل مدینه و بقولی چهار هزار نفر بی‌شام خوابیدند
که ما محتاج ایشان را در شبها آنحضرت می‌آورد و حلم او بمرتبهٔ بود که خا
دمی که کاسهٔ آش گرم بر سر آنحضرت ریخت او را در معرض خطاب و عتاب
و مواخذه در نیاورد و او را آزاد ساخت و علوم الهی و انبیا و میراث
ایشان و منصب جلیل القدر امامت با او بود عدد اولاد آنحضرت

بیانه

یا نوده فرزند داشت محمد مکنی بابی جعفر وهو الباقر علوم الانبیاء والمرسلین
صلوات الله علیه مادر او ام عبد الله بنت حسن بن علی بن ابی طالب
ع است وزید صاحب خروج وعمر برادر او مادر ایشان ام ولد است
وزیدیه بامامت زید قایلند وبعد از وی یحیی پسرش وبعد از یحیی محمد
ابرهیم پسران عبد الله بن امام حسن علیه السلام بسیف خروج کردند
وبعد از ایشان امامت به محمد نام که صاحب طالقان بود رسید واو
در ایام معتصم عباسی اسیر شد ودر حبس او وفات یافت والحال شرفا
مکه معظمه واهل یمن وتوابع او زیدیه اند ودر اصول اشاعره اند
ودر فروع بعضی حنفی وبعضی شافعی اند وزیدیه میگویند امامت
مخصوص فرزندان فاطمه است صلوات الله علیها بشرط انکه انفرزند
عالم وزاهد وشجاع باشد وخروج بسیف کند خواه از اولاد حسن
وخواه از اولاد حسین علیهما السلام جارودیه از زیدیه میگویند رسول
خدا صلعم نص خلافت کرد بعلی ع بصفت نه بتسمیه واین نص خفی
بود نه جلی وبعد از رسول صلعم امام علی علیه السلام وخلق کافر شدند
که دیگری را نصب کردند وخلفاء ثلثه را لعنت میکنند جریریه
از زیدیه است گویند امامت شوری بود هر کس را که مسلمانان اختیار

اختیار کنند منعقد شود و امامت مفضول را بر فاضل درست بود و گویند
ابوبکر و عمر بخطای خود کافر شدند و گویند عثمان نیز کافر شد به
بدعتهای خود و چون جارودیه تبرا میکنند شیخین را الا قلیلی و در اصول
معتزله اند و در فروع شافعی **ابتریه** از زیدیه است گویند امامت علی ع
علیه السلام حق بود اما او چون ترک کرد بر شیخین درست شد و صحابه
مخطی بودند او را واگذاشتند و تولا میکنند بشیخین عثمان را دوست
نمیدارند اما بد هم نمیگویند و در اصول معتزله اند و در فروع با صحاب
متفق اند و استغفر الله که معصومین علیهم السلام گمراه دانند و اما
فاسق را درست دانند انتهی **و دیگر** از فرزندان آنحضرت عبدالله و حسن
و حسین مادر ایشان ام ولد است و حسین اصغر و عبدالرحمن و سلیمان
مادر ایشان ام ولد است و علی کوچکترین فرزندان آنحضرت و خدیجه
که مادر او ام ولد است **وفات** آنحضرت در هجدهم ماه محرم سال نود و
چهار هجری واقع شد و شیخ طوسی بیست و پنجم محرم از آن سال گفته است و کفعمی
بیست دویم محرم از آن سال گفته است که بدار البقا رحلت نمود بزهر ولید بن
عبدالملک ملعون و این مذهب ابن بابویه و جمعی است و بعضی هشام بن عبد
الملک علیه اللعنه را قاتل آنحضرت میدانند و عمر شریفش به پنجاه و هفت

هفت

هشت ونه گفته اند مزاد کثیر الانوادش در قبرستان بقیع است نزد قبر عباس

است **باب هفتم** در بیان احوال خیر مآل حضرت باقر علیه السلام است

کنیت آنحضرت ابو جعفر است والقاب شاکردهای ونام مبارک او

محمد است ملقب بباقر یعنی شکافنده علوم ونام آنحضرت در توریة انفسلوداست

ودر انجیل فرنکان باکر بکاف عجمی ودر کتاب زند ایزدان ودر کتاب

هندوان ساهب ودر انجیل ارامنه دردرو تغلبی که از مفسرین اعظم

آلشان عامه است نقش نگین آنحضرت را در تفسیر خود گفته است ایفت

ظنی بالله حسن وبالنبی المؤتمن وبالوصی ذی المنن وبالحسین والحسن **ولادت**

باسعادت آنحضرت در روز جمعه یا سه شنبه سیم ماه صفر ختم بالخیر والظفر

سال پنجاه وهفتم هجری در مدینه مشرفه واقع شد وآنحضرت اول

علوی بود که از دو علوی بهم رسیده وحضرت بحسب جثه بسیار

مرطوبی بودند بنحوی که در راه رفتن تکیه بر غلامان میکردند وتردد می

می نمودند وجابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه از اخرین صحابه

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله بخدمت آنحضرت رسید وسلام

حضرت رسالت را باو رسانید وعامه ملاعین بر این قایلند پدر بزر

کوار آنحضرت علی بن الحسین است ومادرش مکنی بام عبد الله است بنت

در حاشیه: و بعضی بر آنند که در روز دوشنبه ... سیم ماه رجب [illegible]

حسن بن علی ابن ابی طالب است معجزات وخوارق عادات انحضرت بسیارست

وانچه از علوم وکمالات با امیر المؤمنین وپدران بزرگوارش علیهم السلم

بوده همه با وی بود با منصب جلیل الشان امامت وعلما نواصب وخوارج

وکوساله پرستان وهمه فرق مسلمانان وسائر ملل ونحل وبیگانه تصدیق

بزرگواری او نموده اند ودر اکثر کتب خود فضیلت او را نوشته اند که هنوز

در میانست عدد اولاد سه پسر داشت یک دختر پسر حضرت امام جعفر ع است

وعبد الله وابرهیم ودختر امسلمه وثعلبی در تفسیر خود می گوید که اولاد و

امجاد وی هفت نفر بودند ابو عبد الله جعفر ع است وعبد الله مادر ایشان

ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر است وابرهیم وعبد الله مادر

ایشان ام حکیم بنت اسعد بن مغیره ثقفیه است وعلی وزینب وامسلمه

مادر ایشان ام ولد است وفات انحضرت وسبب ان در احادیث معتبره

مسطور است که زید بن حسن بن علی بن ابی طالب ع است با انحضرت از برای

اوقاف میراث رسول خدا صلعم نزاع وجداله کرد ومیگفت فرزند امام حسن

ع است اولی وبزرگ تر است از امام حسین ع است وزید گریبان انحضرت

را گرفته وکارد بر حضرت کشید ومیخواست که انحضرت را بکشد و

کارد همراه خود برداشت وحضرت را بخانهٔ قاضی بود برای ادعای

میبرد

میراث و اوقاف و بعد از محاکمه بجواب شنید رفت بشام نزد عبد الملک مروان

ملعون و دروغ بسیار و تهمت چند بر انحضرت زد و فتنه بسیار کرد تا

ان ملعون را متصد قتل انحضرت کردانید بر سر اسب و میراث رسول

خدا و عاقبت هشام تدبیری کرد و زید از زین ها داد و زهر در او تعبیه

کرده بود و برای انحضرت فرستاد انحضرت سوار شد و بسبب زهر ان

زین از این جهان رفت و بعد از چند روز زید داد ردی عارض شد و منحط

کردید و هذیان میکفت و نماز نمیکرد تا بعذاب الهی واصل شد و

این واقعه هائله در روز دوشنبه هفتم ماه ذی الحجة الحرام در سال

صد و چهارده هجری واقع شد و عمر شریفش پنجاه و هفت سال

بود در بقیع نزدیک بدر بزرگوارش در مقبره عباس مدفون و انحضرت

معاصر بود عمر بن عبد العزیز از ملوک بنی امیه است و عمر رعایت

بسیار با انحضرت میکرد و فدک را رد کرد بر انحضرت و سب حضرت

امیر المؤمنین علیه السلم ننمود و مردم را نیز از این فعل شنیع منع

کرد تا زنده بود بنی هاشم را اذیت نرساند و برادران انحضرت معزز و

مکرم و با جلالت بودند و سفیان ثوری که از مشایخ تدماهای اهل

تصوف علماء عامه است بخدمت انحضرت می امد و بعضی بتشیع او

رفته اند و اکثر فضلا نا صبیان نیز بخدمت انحضرت می امدند و کسب اداب

حسنه می نمودند و مسائل می پرسیدند و سنیان با وجود عداوت انحضرت را

دوست میداشتند بنحوی که هشتم بسر مبارك وی می خوردند باب هشتم

در بیان احوال الخیر مال امام المغارب و المشارق جعفر بن محمد صادق

علیه السلام انحضرت میانه بالا و افروخته روی و سفید بدن و کشیده

بینی و موهای او سیاه جعد بود و بر خد روی خال سیاهی بود و کنیت

انحضرت ابو عبد الله است و نام او جعفر است و در توریة شموعا است

و در انجیل همه فرق نصاری صادق و در کتاب زند باذنداسیم است و در

کتاب انکلیون صدیق است و در کتاب اهل سنت و غلاة نیز صادق آل

و در کتاب براهم عالم و نقش نگین انحضرت ربی عصمی من خلقه بوده

ولادت با سعادتش موافق مشهور در روز جمعه و بعضی

دوشنبه هفدهم ربیع الاول بعد از انکه هشتاد و سه سال

از هجرت کذشته بود در مدینه مشرفه واقع شد و بعضی سال

هشتاد و ششم نیز کفته اند در ماه رجب پدر بزرکوارش حضرت

باقر علیه السلام است و مادرش ام فروه دختر قاسم فقیه پسر محمد

نجیب بن ابی بکر است و مذهب شیعه جعفریه منسوب بانحضرتست

داخترش

واختلاف مذاهب وامامان چهار مذهب اهل سنت علیهم اللعنة وبدعتهای

ایشان در زمان آنحضرت بهم رسید در ایام کفر انجام شقاوت فرجام سلطنت

بی‌سعادت منصور دوانقی علیه اللعنه خلیفهٔ دویم عباسیان وابو

حنیفه نعمان بن ثابت کوفی ملعون امام اعظم از تلامذه آنحضرت بود باغوای

شیاطین جن وانس وحب جاه ومنصب امامت تطمیع ندرو عزت از منصور

نسبت باده کافرلیعین از جادهٔ هدایت به تیه حیرت وضلالت داخل شده

ادعای فتاوی دین ومذاهب وقضایا واحکام شرعیات قیاس ورای

واجتهاد در دین اسلام نموده وچون اب وضوی آنحضرت راداشت بهی

کسی داد شفای یافت وباوجودی که ابوحنیفه خودش مذهب زیدیه

داد خروج جایز میدانست وپنهان فتوی میداد که واجبست نصرت زید

بن علی بن الحسین علیهما السلام وزید را امام میدانست ومیگفت واجبست

مال نزد او بردن که او خروج کند وواجبست خروج بر این دزد که نام

امامت وخلافت را بر خود بسته است یعنی دوانقی وامثال ان از بنی امیه

است ومشهور است که زنی پیش ابوحنیفه آمد که تو فتوی دادی که پسرم

خروج نمود بجنگ با محمد وابراهیم پسران عبدالله یعنی بن الحسن ع و بر منصور

خروج نمودند وپسرم کشته شد ابوحنیفه گفت کاش من بجای پسر تو می بودم و

همیشه ابو حنیفه در باب منصور و امثال ان از خلفای بنی امیه و بنی عباس

میگفت که اگر اینها مسجدی بسازند و امر کنند که اجر انرا بشمارم و هر اینه

نشمارم زیرا که ایشان فاسقند و فاسق اهلیت امامت ندارد و عاقبت

منصور او را ازین سخنان از نظر اعتبار انداخته او را حبس کرد و در زندان

بود تا بمرد و بجهنم رفت و همین معنی باعث اعتبار او شد و تا اکنون چنین و

اخوت گشت بناه تمثیل بجان تو ایعلی قوشجی و بعلم اخذ سعد امثم که صاحب

کشاف در تفسیر ایه کریمه لاینال عهدی الظالمین از زبان امام اعظم گفته

است که این ایه دلیل است که فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونه صلاحیت

امامت داشته باشد که اگر قاضی باشد و فاسق حکمش باطلست و اگر فاسق

گواهی دهد گواهیش مردود است و اطاعت او واجب نیست و خبرش مقبول

نیست و پیش نماز نمیتوان کرد و از ابن عتیبه منقولست که او میگفت حق

سبحانه و تعالی هرگز ظالم را امام نمیکند و چگونه جایز است که ظالم را

امام کند و حال انکه امام بواسطه دفع ظلم در کار است پس هرگاه

ظالم را نصب کند ظلم بر گوسفندان کرده است و قاضی بیضاوی در تفسیر

انصاف مرعی داشته است و ذکر کرده است که هر یک وقتی ظالم باشد

صلاحیت نبوت و امامت ندارد و این ایه دلالت می کند بر انکه پیغمبران

می باید

میباید معصوم باشند پیش از بعثت و بعد از بعثت و امامان نیز معصوم باشند

بعد از امامت و بر این نیز بحث کرده اند که دلالت یکیست هرچه نبوتست در امامت

همانست پس بگو ای سه عادل باعتقاد شما که زمخشری و بیضاوی که این

عینه سه بیت باشند باصطلاح تماد باذان و ابو حنیفه شاهد فرع

باشد ثابت شد که فاسق صلاحیت امامت ندارد پس شیخین شما که سالهای

دراز خوک چران ابلیس بوده در کفر و ضلالت عمرها گذرانیده باشند و

اعلی هنبل گفته باشد و چه فتنها که در ایام ضلالت خلافت با خلافت خود

کردند و چه ظلمها که کردند و بدعتها که گذاشتند مستحق خلافت نباشند

و اهلیت امامت نداشتند و آنچه ظاهر می شود فضیلت شافعی سلف و دیگران

از آن کیدی خر ابو حنیفه زیادتر بوده و اینست چند کلمه از فتاوی ابو حنیفه

که بیان می نماید اول گفته است وطی با محارم خود مثل مادر و خواهر

و عمه و دختر و عروس و غیر آنها به خود در حین ضرورت جایز است هی

کاه حایلی از حریر در میان ذکر و فرج بهم رسد که جلد بجلد بهم نرسد بیت

چون ذکر بر خواست با مادر توان کرد جماع لیک باید خرقه پیچی تو بر دور ذکر

و این مذهب مانی نقاش و شنویانست که کرده از آن برداشته و دیگر گفته

شر از خدا و خیر از وست و این مذهب کفار و مجوسانست و بهلول علیه

الی حمه درین مسئله او را جواب ساخته است کویند روزی ابو حنیفه

کفت که اکر جعفر صادق علیه السلم این سه چیز را اعتقاد نداشتی من بقول

او کار می اقل کردم اول انکه میکوید خیر از جانب خداست وشر از افعال بنده

ومن میکویم بنده را اختیاری نیست وشر از خداست دویم انکه میکوید

شیطان در روز قیامت در اتش است ومن میکویم که اتش او را نمی سوزاند

چرا که جنس از جنس متاذی نمیشود واو خود مخلوق از اتش است سیم انکه

میکوید خدا را در دنیا واخرت نتوان دید که دنیا بیننده را خوب بیند

بهلول حاضر بود این را شنید وسنکی برداشت وبر سر ان ملعون زد و

کفت هر سه سخنت باطل شد وکریخت ابو حنیفه شکوه از او بخلیفه

کرد پس خلیفه او را احضار کرد وکفت چرا بر ابو حنیفه زدی کفت من

نزدم ابو حنیفه کفت زدی کفت من نزدم خدا زد انکیدی باز کفت تو زدی

بهلول کفت ای ملعون شر از جانب خداست وبنده را اختیاری نیست پس

از من چه میخواهی ومیکوئی که جنس از جنس متاذی نمیشود دیکر میکوئی

خدا را نتوان دید چرا که موجود است پس این درد که در سر تو موجود است

بمن بنما تو میکوئی درد میکند کو دردی که موجود است وکواه از دانشهی

ودیکر کفته است بیت پوست سک را اند باغت پاک کن رنک او را مثل

زنك خاك كن ميتوان پوشيد او را در نماز اجتهاد من بود اى سر فراز
واين مذهب قلماق وارس است ديكر چيانست كه مسوده امزا از كناب شما
برداشته ديكر كفته كه استنجا باب جايز نيست بلكه كلوخ مال كند و برسى
كين سك سجده در نماز جايز است واين ملت يهود انست كه در نزد ايشانست
درس خوانده و ديكر كفته است بنك و بوزه حلال است و شراب بحرارت
اتش حلالست واين طريقه برهمه هند وانست كه از ايشان فرا كرفته ديكر
كفته است بجاى حمد و سوده در نماز مدهامتان يعنى دو برك سبز مى توان
كفت واين از بدعتهاى كراميانست كه از خدمت كردن ايشان با فتر ود
يكر كفته *بيت* كر بعد ابادى راسارى دها در نماز خود درست ودوا
واين كيش نسطوريه از مسيحيانست كه او اختراع كرده ديكر كفته زنى
كه بكشبه دبغل او بخالى و بعد ازان بسفرى دوى و بعد از مدتى كه مرا
جعت كنى اكنون چندين فرزند بهم رسانيده باشد همه فرزندان تواند
كه ملك نطفه اب پشت تو را در شكم ان زن ريخته وابستن شده واين
مذهب ملحدان و دهريانست كه تعليم او نموده بودند ديكر كفت هر كه دلوى
وعصائى دارد و پياده تواند رفتن واجب الحج است اين مذهب قلندريانست
كه كوچك ابدال ايشان بوده و ديكر علم الهى را باعث وعلت ميدانند و

خدا یافاد دعا بالذات نمیدانند واین مذهب فلاسفه یونانیانست که متابعت
ایشان نموده ازین قسم مسائلات بسیار گفته است دیگر شافعی بود که دعوی
امامت کرد و گفته است منی پاکست و یزید معاویه لعنة الله علیهما را مؤمن
میدانند و میگویند هرگاه بول بر زمین ریخته شود و قطرات آن بر خشت
صورت برسد پاکست زیرا که میگوید استحاله میشود واین مذهب عیسویانست
دیگر گفته وطی بر غلام زرخرید حلالست زیرا که بمنزله ملک است واین مذهب
لوطیانست وجایز میداند که اگر کسی دختری از زنا داشته باشد بخواهد و حلال
دانست وطی مادر و خواهر و دختر وسایر محارم خود را هرگاه کافر باشند اسیری
کنی و پادشاه در قید بندگی باشند بجزی زیرا که بمنزله ملک میشوند واین مذهب
زنادقه کبری است و بعد از ان مالک بن انس از فقها همین گفته سلیخیه
پاکست و گوشتش را توان نوش جان توان کردن در داد هر مکان شرط
انکه چشم را نکشاید او پس حرامست چشم را بکشاید او واین مذهب فی نکانست
و حنبلی از چهارمین ایشان دست در عالم بالا زده و بهتر گفته بیت حنبلی
گفتا خدا جسم است و جان میشنید در فراز اسمان صورت مردی پسی
باشد خدا لؤلؤ مرجان بود گفتش بیا هر شب جمعه ز چرخ چارمین
پس فرود آید نشیند بر زمین برخری باشد سوار انشهریار لیلتها

گاه

کاه براشتر سوار پس خلایق از مشرق و مغرب عالم روبدرگاه شقاوت پناه
دوانقی که معاصر ان انحضرت بود و بانی ملوك ال عبّاس نهادند و برسی فقها
اربعه جمعیّة نمودند و بجای رسید که هر که نزد ابو حنیفه می رفت و یك
مسئله می پرسید یك اشرفی بوی میدادند و هر کس از حضرت صادق
ع سؤال میکرد یك اشرفی از وی میگرفتند و خلایق فتاوی این چهار کس
راحق میدانستند و فرمان ایشان را بجان قبول کردند و دوانقی خلق را
تحریص نمود بر رفتن نزد ابو حنیفه و انملعون با اعوانش و فقهاء ثلثه دیگی
از برای صحت خلاف سخین دلایل چند بهم رسانیدند و این فقها بفرموده
خلفاء عوام النّاس راغب نمودند بمحبت ابی بکر و عمر استدلال چند
پیدا کردند بر حقیّت انچه خلفاء ثلثه و سائر منافقین صحابه بنی امیه
و اعادی دین نسبت باهل بیت رسالت واقع ساخته بودند از زدن و
بستن و کشتن و سوختن و اواره کردن و تهمت زدن و غصب حقوق ایشان
نمودند و دروغ از زبان پیغمبر ان گفتن و بدعتها در دین او کردند همه را
حق دانستند و همچنین گفتن حق کرده است انچه معاویه علیه اللّعنه با امیر
المؤمنین ع واقع ساخت از لعن کردن و جنگ کردن و زدن و بستن و کشتن
و اسیر و غارت کردن شیعیان انحضرت هزار کم پنجاه ناسزا گفتن اسوبان

وانصار ایشان علیه اللعنه در دنیا بحضرت امیر المؤمنین ع واهل بیت شان

وتهمت زدن برحضرت فاطمه صلوات الله علیها بزنا وکشتن آنحضرت وسقط

شدن محسن وانچه ملاعین کفتند انچه خلفاء ثلثه ومعاویه کردند مجتهد

بودند واکر خطا هم کرده باشند باز یکثواب دارند وحلال دانستند

کشتن امام حسین ع را وبردن اموال او را وغارت کردن واسیر کردن

زنان وفرزندان او را وشهر بشهر کردانیدن وانچه طلحه وزبیر وعایشه

وعبد الله زبیر وابن زیاد وسایر کافران کردند وهر کس از منافقین که دعوی

امامت کرده بودند کفتند همه حق است وحق کردند وهر فاسق ومخنث را

امیر المؤمنین خواندند وهر ظلمی که بر شیعیان خواهند ستیهان تا روز

قیامت همه را خوب دانستند وهمه فرزندان زنا ومنافقان وفاجران

بنی امیه وخلفاء بنی عباسیه را مومن دانستند وامام خواندند وهر

مرتدی را امام عادل دانستند وخلیفة الله وخلیفة الرسول خواندند

وافراط کردند در فضیلت شیخین زیاده از پیغمبر سعیها در دین کردند

بنحوی که کفتند انچه ایشان کردند وکفتند رسول خدا هم مجتهد بود

وکفتند شیخین زیاده از پیغمبران سعیها در دین کردند وکفتند انچه عمر

به پیغمبر کفت در عرض موت که آنحضرت هذیان وپوچ میکوید از غایت

مشهود

شعو رو عمر دین داری او بوده و راست کفته و غلطی نکرده و کفتند انچه عثمان

نیز کرده است حق بوده و محض عدالت است از کشتن ابن مسعود و آواره کردن

ابوذر و زدن عمار و سوختن مصاحف و خروج کردن بیت المال و بنی

العاص دادن لعنة الله علیهم من الاولین والاخرین وا عجبا باعدا و یهود

و نصاری با این امت و این دین اگر از یهود می پرسی که عمر خطا بر امیشنا سید

چه کاره بوده کویند عمر تخم شیو کیورست بلغت عبرانی یعنی حرامزاده است

و اکر کوئی که این را از کجا میکوئید کویند در کتابهای ما نوشته است

و اکر داشمندان نصاری را کوئید که عمر را میشناسید لعنت بروی

میکنند و اکر کوئی چرا لعنت میکنید کویند بزبان مسیحی که عمر اد کانی است

یعنی ارازل بی سرو پا و پادشاه ظالم بوده که راه داری بهم رسانیده و خونریزی

ما را زیاد کرد چنین شخصی را امام اول و فاروق اعظم میدانند پس شیعیان

حب الزمان امام علیه السّلم تفحص کردند و از هر ولایت بر سان و خیزان

و لرزان می امدند و مسائل اصول و فروع دین خود را از ان حضرت اخذ

میکردند چون اختلاف بسیار در مذاهب و فتاوی و مسائل بهم رسیده

بود از این پی شیاطین انسان و اطباع خلاف وراه ها بر شیعیان بستند

و مانع دخول و فروج از خدمت انحضرت و سایر ائمة المعصومین ع

شدند و علماء آن زمان و فاجران ناصبیان از راه حسد و عداوت فتوی بقتل
شیعیان دادند و ایشان را رافضی خواندند و سلاطین هر زمان متابعت علما
و کشیشان سنیان نمودند و بنی عباس بر این اعتقاد بودند و بسیار خلق
الله را کشتند و خوانها ویران نمودند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر
نمودند لاجرم مؤمنان خار و زار شدند و قرار بر فرار نهادند و در هر گوشه
که بودند خاموش شدند و مذهب تشیع خاموش شد و خلایق بمتابعت این
چهار خوک و چهار سگ اول ثلثه و معاویه علیه اللعنه باشد ماندند تا روز
معلوم که خداوند عالم حق را از باطل جدا کند **شعر** خلق عالم ز اولین تا آخرین
جمله را مرتد نمودند ان لعین. هر که خواهد که رجوع نماید بکتب ایشان
و ببیند چه آشوب کاسه است و چه فتویها داده اند کذلک یضل الله من یشاء
والناس اجمعین و آنحضرت علوم توریة و انجیل و زبور و علوم انبیا از جفر و
اعداد و علوم عربیه و انواع حکمت و رباذی کما نزل من السماء میدانست و
علماء هر ملت مشکلی پیش می آمد با آنحضرت رجوع می نمودند دوست و دشمن
و موالف و مخالف او را صادق میگفتند و این زمان نیز چنین است الحمد لله
والمنه باز ناصبیان او را صادق نمیگویند و آنحضرت صادق ع را تا حسن
عسکری خلفاء بنی عباس شهید کردند و شر خدا بر اکثر نام ایشان بنی عباس

بر طرف شد **فصل** اولاد و امجاد آنحضرت ع ده نفر بودند اسمعیل و عبد الله و ام
فروه مادر ایشان فاطمه بنت حسین بن علی بن الحسین بن ابی طالب است و زراره
گوید حضرت طفلی داشت که از شیر باز گرفته بود انار کرده که مربی او بوده خنجری
باو زد او را کشت و حضرت باقر علیه السلم در حیوة بود تقیه بر آن طفل
نماز گذارد و او عبد الله نام داشت و دیگری حضرت با جلالت موسی ع بود
و اسحق و محمد مادر ایشان ام ولد بود و عباس و علی و فاطمه از مادران
متفرقند و اسمعیل پسر بزرگتر آنحضرت بود و مکنی بابو محمد و اعرج لقب
داشت و آنحضرت او را بسیار دوست میداشت و چون او فوت شد عریض
بمدینه آوردند و تابوت او را بدوش برداشتند و عریض قریه ایست
چهار میل مدینه و حضرت صادق ع بسیار براو گریست و پرده از روی
او بر میداشت و او را می بوسید پیش از آنکه سرد شود و بعد از غسل
می بوسید و او را بمردمان عرض میکرد که مرده است و از برای تنبیه جماعتی
که منکر شدند مردن او را و آنحضرت بر کفن او نوشت که اسمعیل یشهد
ان لا اله الا الله و هر شب دو رکعت نماز هدیه از برای او میکرد در رکعت اول
انا انزلناه یک مرتبه و در ثانی انا اعطیناک الکوثر یک مرتبه میخواندند
و گروهی از شیعه اسمعیل را امام میدانند و قیاس آنکه چون آنحضرت

محبت بسیار با او داشت گفتند البته او امام است و اسمعیل بسیار وجیه
و صاحب جمال بود و اسمعیل دو طایفه شدند یک طایفه اسمعیل را بامامت
حکم کردند طایفه دیگر بامامت محمد پسر اسمعیل قایل شدند بگمان انکه
میراث امامت از پدر به پسر میرسد برادر موسی کاظم ع باشد و این طایفه
که بامامت محمد قایلند باطنیه گویند و محمد قرامطه و پس ایشانست و گویند
امام هفت است علی حسن و حسین و عابد و باقر و صادق و اسمعیل مذکور
صلوات الله علیهم باطنیه گویند اسمعیل زنده است و در اخر الزمان باز اید
و مهدی است بدانکه عبدالله بن میمون قداح یعنی تیر تراش واضع
این مذهبست و ملازم حضرت صادق ع بود و خدمت اسمعیل نیز کردی چون
اسمعیل وفات کرد او را پسری بود محمد نام باز عبدالله خدمت او کردی
چون در وقتی ملعون حضرت صادق ع را نهو داد و مرزبان بن عبدالله
بن میمون محمد بن اسمعیل را بر داشت و بعضی گفته چون محمد بن اسمعیل
وفات کرد او را کنیزی بود حامله ان کنیز را کشت و خود را بجای او نشاند
و کنیزک زایید و پسری اورد او را مذهب بیاموخت و گفت این پسر محمد بن
اسمعیل است و چون بزرگ شد گفت این امام است و قومی از ملوک عجم
تابع وی شدند و گرده بسیار بضلالت افتادند و جماعتی از نسل این پسر

ملوک مصر و اسکندریه شدند و مغرب زمین را بگرفتند و اولاد
او در عالم پراکنده شدند و هر یک از آن سلاطین ملقب بخطابی
بودند مثل مهدی و راغب و قایم و فایح و منتقم بدین تا زمان
مستنصر عباسی که نسل ملوک مصر منقطع شد و بعضی گویند
عقب اسمعیل از دو پسر وی بود محمد و علی و عقب محمد از اسمعیل
ثانیست و جعفر شاعر علی بن اسمعیل اولاد او در دمشق و عراق عرب
بسیار شدند و نسل اسمعیل منقطع نشد **مذهب اسمعیلیه** ایشان
ملحد شدند و از دین بدر رفتند و این طائفه را قرامطیه و خرمیه و
سبعیه و بابکیه و محمره و صاحبیه نیز گویند و بیشتر باطنیه اند
گویند هر چیزی را از قرآن و احادیث ظاهری و باطنی است ظاهر بمنزله
پوست است و باطن بمنزله مغز است و این آیه را دلیل سازند که باطنه فیه
الرحمه و ظاهره من قبله العذاب و گویند خدا نه موجود است و نه معدوم
و نه قادر و نه عاجز و نه عالم و نه جاهل و نه متکلم و نه گنگ و نه شنوا
و نه کر و جمله صفات معانی او نفی کنند بدین طریق که با او کردیم
و گویند عیسی پدر نبود یعنی از پدر تعلیمی نداشت که علم را از وی فرا
گرفته باشد و او علم از فقیهان آموخته بود که در زمان وی بودند

وانچه کفتند عیسی ع مرده را زنده میکرد یعنی دلهای مردمان بعلم زنده

میکرد و خلق را براه راست میخواند و هیچ تکلیف ظاهر بر خلق واجب نیست

نماز عبارتست از انکه مولای خود را خواند و یاد او کند و زکوة ان بود

هرچه از مؤنت تو و عیال تو زیاده باشد بدرویشان رسانی و

روزه عبارتست از انکه صحت اختیار کنی و حرف نزنی را اذان و اقامت

ازان بود که خلق را بطاعت مقتدا خوانی و بعضی کویند روزه اشارتست

بلکه هرچه مقتدا کند ساکت و خاموش باشی و عیب مقتدا نطلبی و

هرچه او کند از فواحش و زنا و فروانرا حق دانی و کویند حج عبارتست

از قصد کردن نزد امام خود و هر که را قدرت باشد رفتن لازم است

که برود و کویند محرمات عبارتست از قومی که ایشانرا دشمن باید داشت

و از ایشان بیزار باید بود و لعنت بر ایشان باید کرد و از ایشان بیزار

باید بود کی بدل نه بزبان و کویند فرایض و طاعات عبارتست از قومی بود

که دوستی ایشان واجب بود و کویند انچه خدا در قران کفت که واذ قال

للانسان اکفر عمر و ابو بکر را میخواهید و فرعون و هامان در قران

ابوبکر و عمر اند و قران و حدیث را بدین نوع تفسیر کنند و کویند

حق تعالی یکی از ملوک اسمعیلیه را برسالت فرستاد نزد انبیا تا پیر

دفن

از بعث وظهور اسلام ونام وی شیروی بن داود است واو بهتر از
همه انبیا ورسل بوده وگویند وضو عبارتست از اساس دین که ایشان
نهاده اند ونماز عبارتست که ناطق فصیحی که حرف زند وگویند انچه خدا
گفت که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر بدین صلوة ناطق وامی خواهد
وخلق را نهی کند از بهر انکه صلوة ظاهر فعل بود ونهی از ظاهر فعل صورت نه
بندد وگویند قیامت وحشر ونشر وسوال برزخ وبهشت ودوزخ نیست
وحال ادمی مثل گیاه است که خشک میگردد ومی ریزد ودیگر سبز میشود
وگویند که صفات حق تعالی ومعرفتش بعلم صادق حاصل شود چون عقل
کفایت باشد در معرفت خدا حاجت بامام نباشد وازین قسم زندقه بسیار است
بدین قسم اختصار نمود نمود وبعد از فوت اسمعیل عبد الله بزرگ بود
او فرزندان انحضرت امادر نزد پدر مثل اسمعیل قدر ومنزلت نداشت
بخلاف انحضرت در اکثر چیزها میل داشت وپاهای بزرگ بسیار داشت واو را
فطح میگفتند یعنی فیل پا وفطحیه از شیعه منسوب بعبد الله اند ودر
ایام حیوة انحضرت محشور شد باطایفه حشویه ومنکر میل میکرد بمذهب
مرجئه ودعوی امامت کرد بعد از انحضرت وحجت باین گرفت که من
پسر بزرگترم وجماعتی از جهال شیعه متابعت او کردند واسحق بن جعفر

ملقّب بود بمؤتمن و از اهل و صلاح بود جامون که او را از غایت حسن و جمال محمّد

دیباج میگفتند سخی و شجاع بود و مدّت العمر یکروز صائم بود و یکروز فاطر امّا

امّا می گویند که رای زیدیّه داشت در خروج کردن بشمشیر و علی بن جعفر ثقه

و عظیم الشّان بوده است و ابو الحسن کنیت اوست و علی عارضی نیز میگویند

و نسبت او بعریض است در کودکی از پدر باز مانده بود و از برادر خود

موسی بن جعفر علیه السّلام آموخته بود و بسیار فاضل است و متابعت برادر

بود کوار خودمی نمود احادیث بسیار علماء خاصّه بلکه عامّه ملاعین نیز ازو

نقل کرده اند و کتاب او از اصول اربعمائه است عقب آنحضرت از پنج پسر است

موسی کاظم ع و علی عاریضی و محمّد مامون و اسمعیل و مؤتمن و اسحق و اسحق را

سه پسر بود محمّد و حسن و حسین را و اولاد ایشان بسیارند و محمّد دیباج عقب او

از سه پسر بوده یحیی حسین و اولاد او منقرض شده اند و قاسم و بنو اا

لشبّب از اولاد اویند و بنو اا لطّباره بمصر و بنو العروس و بنو الجوازده

نیز از اولاد قاسمند و علی عارضی اولاد او را عریضیون گویند و عقب او

از چهار پسر است محمّد و احمد شعرانی و حسن و جعفر تتمّه ناووسی طایفه

اند از شیعه واقفیه و تا بامام جعفر ع قایلند و بامامت باقی ائمه قایل

نیستند وجه تسمیه که ناووس میگویند که ایشان تابع مردیند که او را

ناووی

ناووس میکویند کمایشان اطباع مردیند که انرا ناووس میکویند وبعضی
کفته اند که مردم دهیند که ان دهرا ناووس میکویند وبعضی که ناووس
اسم مقبرهٔ نصاراست وبعضی از ناووسیه بالوهیت حضرت صادق ع
قایلند وبعضی کفته اند که انحضرت مهدی است ونمرده است ونمیرد
تا ظاهر کند حق را وابو حامد زوزنی حکایت کرده است که ناووس میکوینه
امیر المومنین ع مرد وزمین اوشکافته میشود پیش از قیامت که برکردد
وزمین را پر از عدل کند وفات انحضرت سال صد وچهل وهجری
مشهور است وماه شوال وبعضی دوشنبه کفته اند در مدینهٔ مشرفه
وعمر شریف انحضرت شش وهفت هشت کفته اند وصاحب کشف
الغمه هفتاد ویکسال کفته است با جد خود علی بن الحسین ع بیست ویکسال
بود وچند روز وبروایتی پانزده سال وباپدر بزرکوار خود ۵
نوزده سال وبعد از ان حضرت سی وچهار سال ماند وکلینی از ابی
نصیر روایت کرده است حضرت صادق ع در هنکام وفات که سال صد
چهل هشت هجری بود شصت وپنج سال داشت وایام امامت انحضرت
بعد از پدر سی وچهار سال بود در بقیهٔ ملک هشام بن عبد الملک
وولید بن یزید بن عبد الملک ویزید بن ولید وملک ابرهیم بن ولید

وملك مروان حمار پس از ابو مسلم خروج کرده سال صد سی دو و عبد الله
سفاح از بنی عباس خلیفه شد و چهار سال هشت ماه ایام او بود و
بغداد و منصور دوانقی بیست یك سال یازده ماه پادشاهی کرد و در
سال دهم پادشاهی آنملعون و بروایت دیگر سال دویم خلافت آنشقی
بانکو دزهر آلود آنحضرت را شهید کرد با آبای کرام خود ملحق گردید و مدفن
شریف او در قبرستان بقیع است و از همه ائمه عمر شریفش زیادتر بود
باب هفتم در احوال خیر مآل حضرت کاظم ع است کنیت آنحضرت ابو
ابرهیم مشهور است و ابو الحسن نیز مشهور و با ابو اسمعیل ابو علی و آنحضرت
را بعبد الصالح خطاب میکنند و القاب مشهوره وی کاظم است و نام
مبارك او موسی است و موسی لفظ عبرانیست و مرکب است از دو حرف
مو بمعنی آبست و سا بمعنی درخت و در توریت جبلی اسم آنحضرت موشی است
و در توریت عربی ذو بوده و در انجیل کاظم و در کتاب زند سیخ شیانا
باهو داود در کتاب جاماس شایسته است و در کتاب انکلیون ملك
پدر آنحضرت صادق آل محمد است و مادرش حمیده بربریه و نقش نگین
آنحضرت حسبی الله و روایت دیگر الملك لله وحده بود ولادت ولادت
با سعادت آنحضرت در ابوا فیرایست در حوالی مدینه مشرف واقع شده

در روز

در روز جمعه بیست یکشنبه هفدهم ماه صفر بعضی روز جمعه بیست و پنجم ماه رجب و بعضی پنجم ماه مذکور گفته اند در سال صد و بیست و هشت و بعضی گفته اند و آنحضرت هرگز با کسی غضب نکرد آنهم منافق و کافر و فاسق که جفا باو رسید تن در داد و آن موسی بن مهدی هرون ملعون اذیت بسیار بآنحضرت رسید و دعای جوشن صغیر از دعاهای آنحضرتست که از برای دفع موسی بن مهدی خواند و حق تعالی اورا هلاک کرد عدد اولاد امجاد شریف جناب ابدی از علماء انساب میگویند که عدد اولاد آنحضرت است علی الرضا ع و زید و عقیل و هرون و حسن و حسین و عبد الله و اسمعیل و عبد الله و عمر و احمد و جعفر و یحیی و اسحق و عباس و حمزه و عبد الرحمن و قاسم و جعفر کوچک بجای عمر میگویند و ابی بکر و محمد در نسخه دیگر میگویند دیدم دختران خدیجه و ام فروه و علیه و ام عبد الله و زینب صغری و ام القاسم و حکیمه و اسماء الصغری و محموده و امامه و میمونه و دوازده پسر و هفده دختر اند و میگویند مادر آنحضرت حمیده اندلسیه است نه بربریه شیخ مفید ره گفته است عدد اولاد آنحضرت سی و هفت پسر و دختر اند علی الرضا و ابرهیم و قاسم مادر ایشان جدا اند و اسمعیل

وجعفر وهارون وحسن ومادر ایشان امّ ولد است واحمد ومحمّد وحمزه

ومادر ایشان امّ ولد بودند وعبد الله واسحق وعبید الله وزید وحسن

وفضل وسلیمن وفاطمهٔ کبری وفاطمهٔ صغری ورقیّهٔ صغری وکلثوم

وامّ جعفر ولبابه وزینب وخدیجه وعلیّه وآمنه وحسنه وبریه وعایشه

وامّ سلمه ومیمونه وامّ کلثوم وبروایت دیگر آنحضرترا شصت فرزند

بود وبیست هفت دختر وبیست سه پسر وفرزندان وی بعضی عقبه

نداشته اند امّا آنچه ائمّهٔ نسب بر آنند عقب آنحضرت سیزده پسر است

عبّاس وهرون واسحق واسمعیل وعبد الرحمن وعبد الله وحمزه و

امامه علی الرضا وابرهیم ومرتضی ومحمّد عابد وجعفر امّا جعفر راجواری

گویند واولاد او راجوادیون وشجریون نیز گویند وعقب جعفره

دو پسر موسی وحسن است امّا محمّد عقب او از ابرهیم مجاب است وابر

هیم را انسه پسر عقب بود محمّد حایر واحمد قصطری وعلی که پسر جان

کرمانست امّا ابرهیم اصغر ملقّب است بمرتضی عقب او از دو پسر است

موسی ابی سبحه وجعفر امّا حمزه بن موسی را ابو القاسم گفتند و

در بلاد عجم واردبیل عقب او بسیار است وسلاطین صفویّه از

نسل اویند وعقب او از ابرهیم وابو الفایز که در شیراز عضد

الدوله دیلمی از نسل ویست وعبدالله بن موسی را عقب از محمد است
موسی بن عبدالله وامام حسن بن موسی یک پسر داشت جعفر نام وحقیقت
عقب او معلوم نیست وبعضی گفته اند جعفر بن حسن را سه پسر بود
اولاد علی عظمی از نسل ویند اما اسحق بن موسی را امیر گفتندی
واو خروج کرد وبصره وحینی که مامون ملعون در مرو بود وعقب
او سه پسر است عباس واسحق ملهوس وعبدالله وهارون بن موسی را
گویند عقب نمانده ابن طباطبا آورده که عقب او از احمد بن هرون
است وعباس بن موسی عقب آورد نهایت قلیلند وعقب او از قاسم بود

سبب شهادت آنحضرت آنچه از احادیث ظاهر میشود علی بن اسمعیل
بن جعفر ع وبعضی گفته اند برادرش محمد بن اسمعیل برادرزاده آنحضرت
که آنجناب با او احسان بسیار نموده است روزی هرون ملعون از یحیی
بن خالد برمکی وزیر خود می پرسید که آیا می شناسید از آل ابی طالب
کسی را که طلب نمایم در بعضی احوالات موسی بن جعفر را بر پرسم آن ملعون
گفت محمد بن اسمعیل هست واو را نشان داد پس بامر خلیفه نامه باو نوشت
واو را طلبید چون حضرت بر آن امر مطلع شد او را طلبید وفرمود
که اراده کجا داری گفت اراده بغداد دارم حضرت فرمود چه را برای

چه می دوی گفت پریشان شده ام وقرض بسیار بهم رسانیده ام حضرت
فرمود که من قرض ترا ادا میکنم وخرج ترا متکفل می شوم او قبول نکرد
وگفت مرا وصیتی کن حضرت فرمود ترا وصیت میکنم که در خون من
شریک نشوی واولاد مرا یتیم نکردانی باز گفت مرا وصیتی کن حضرت
باز این وصیت را فرمود تا آنکه سه مرتبه شد پس آنحضرت سیصد دینار
طلا وچهار هزار درهم نقره باو عطا فرمود او برخواست وزر برگرفت
ورفت حضرت بخاصان فرمود که بخدا سوگند که در خون من سعی خواهد
کرد وفرزندان مرا به یتیمی خواهد انداخت گفتند یابن رسول الله با او
میدانید که او چنین کاری خواهد کرد نسبت باو احسان می نمائید
واین مال جزیل را باو می بخشید حضرت فرمودند که بلی زیرا که پدران
من روایت کرده اند از حضرت رسول صلّی الله علیه واله که چون کسی
بارحم خود احسان کند واو در برابر بدی کند واین کس قطع احسان
خود از او بکند حق تعالی قطع رحم خود را از او میکند واو را بعقوبت
خود گرفتار میکند چون علی بن اسمعیل در روایت دیگر محمد بخداد رسید
یحیی برمکی ملعون او را بخانه برد باو توطئه کرد که چون بمجلس رود
امری چند نسبت بعم خود بگوید که هرون بخشم آید واو را بزند هرون

بود چون بر او داخل شد و سلام کرد گفت هرگز ندیده بودم که دو خلیفه در عصری
بوده باشد تو درین شهر خلیفه و موسی بن جعفر در مدینه خلیفه است
و مردم از اطراف عالم خراج برای او می‌آورند و خزانه بهم رسانیده است
و اموال و اسلحه بسیار جمع کرده است پس هرون امر کرد که دویست هزار
درهم باو بدهند و چون آن بدبخت بخانه گشت دردی بحلقش بهم رسید
و در همان شب بعذاب الهی واصل شد و از آن درهم منتفع نشد و بروایت
دیگر بعد از چند روز او را ذخیره عارض شد و جمیع احشا و امعای او
بیرون آمد چون زر را برای او آوردند در حالت نزع بود از آن زرها بحسرت
از برای او نماند و زرها را بخزانه خلیفه برگردانیدند و در همان سال هرون
ملعون که سال صد و هشتاد و نه هجری بود برای استحکام خلافت اولاد
بگرفتن حضرت امام موسی ع اراده حج کرد و همه اشراف و علما و بزرگان
و سالاران نوشت در کل ممالک که بمکه حاضر شوند برای بیعت خلافت
فرزندانش پس بمدینه آمد آن حضرت در روضه جد خود بود او را فرمودند
گرفتند و ببصره فرستاد که یکسال در حبس عیسی بن جعفر بن منصور
برادرزاده آن ملعون بود او فرستاد که من از این مرد بغیر از نیکی چیزی
دیگر نمی‌بینم او را بطلب یا رها کن و الا من از دست بری دارم هرون ملعون

طلبید و در حبس سندی بن شاهک حرامزاده مقید ساخت سیزده سال
و بروایت دیگر هفده سال **وفات** در آخر ماه رجب سال صد و هشتاد و
شش گفته اند واقع شد در بغداد عمر شریف آنحضرت پنجاه و پنج سال بود
و بعضی پنجاه و چهار گفته اند در ابتداء امامت عمر شریفش بیست سال بود
و مدت امامتش سی و پنج سال بود در بقیه خلافت منصور دوانقی متعرض آنحضرت
نشد و بعد از آن ده سال و کسری خلافت مهدی بود آنحضرت را ملعون
حضرت را بعراق طلبید و حبس کرد و بسبب مشاهده معجزات ترسید و آ
نحضرت را مرخص کرد و بمدینه فرستاد و چون نوبت بهارون ملعون رسید در
سال پنجم خلافت ناحق خود بوسوسه یحیی برمکی ملعون آنحضرت را زهر داد
و مزار کثیر الانوار در مقابر قریش است که الحال موسوم است بمقبره کاظمیه
در نزدیکی بغداد و آنچه قلندران می گویند که آنحضرت را سرب ریختند
و در آب شط انداختند چوپانی آمد و آنحضرت را بدر آورد و دفن کرد و
قبر چوپان نیز در پهلوی آنحضرت است اصلی ندارد و دروغ است و جهال شیعیان
در آن زمان جمعی غلو کردند از غایت محبت قایل بالوهیت وی شدند و وا
قفیه از شیعه بامامت آنحضرت قایل نشدند والله یعلم **باب دوم** در احوال
خیر مآل حضرت امام الرضا ع کنیت آنحضرت ابو الحسن است و القابش رضا

وصابر

وصابر وفاضل و رضی و وفی و قرة عین المؤمنین وغیظ الملحدین است وحق
تعالی او را برضا موسوم ساخته واینکه ملاعین اهل سنت می گویند که مامون
ملعون آنحضرت را مخاطب رضا ساخته اصلی ندارد ونام مبارك او علیه
در توریة مسراست و در انجیل راضی و در کتاب انکلیون برگزیده پدر بزرگوار
زند نیو کیارند و در کتاب براهم خشنود و در کتاب انکلیون برگزیده پدر
بزرگوارش موسی بن جعفر علیهما السلام است ومادر او ام ولد است و
وام البنین نام دارد و بروایت دیگر او را تکتم و نجمه و اروی وحمیده نیز
میگویند ونقش نگین آنحضرت ماشاء الله لا قوة الا بالله و بروایت میگو
او را تکتم و نجمه و اروی و حمیده نیز میگویند ونقش حسبی الله **ولادت**
با سعادتش در مدینه مشرفه روز پنجشنبه یازدهم ماه ربیع الاول سال
صد و پنجاه سه گفته اند و بعضی پنجشنبه یازدهم ذی القعده سال صد و
چهل و هشت گفته اند بعد از وفات حضرت صادق عم به پنج سال وکلینی
ولادت او را صد و چهل و هشت ذکر کرده است و بعضی یازدهم ماه
ذی الحجه سال صد و پنجاه سه گفته اند و شیخ طبرسی روز جمعه یازدهم ماه
ذی القعده آن سال مذکور کرده است و چون مامون ملعون او را ولی عهد
خود کردانید شیعیان بسا شادی و خرمی می نمودند آنحضرت فرمود

که این امری که شایع شده دیده نشد ورسیده اخوند ادو بمن نخواهد رسید
ومن در جفر دیده ام وبعضی از علماء اهل جفر ادعا میکوبند که انحضرت اسم مبارک
خودرا با مامون ملعون بر نام بوده واستخراج کرده که یقتله بالعنب المسموم و
تمام این است ک ی ف ام ر ال رض ام ع ال م ام و ن وکویند سکه
ولیعهد او اینست الله ربنا محمد نبینا والمامون امامنا وعلی الرضا هادینا
ومرد ثقه صالحی در مشهد مقدس نقل میکرد که در ایام میرزا محسن متولی
شخصی از مردم باد قیس در قلعه کهنه در زمین چند اشرفی یافته بود که بعیار
اشرفی چهار دانک نیم بود بوزن اشرفیهای متعارف یکی از ان بنام هشام
بن عبد الملک مروان علیه اللعنه بوده وچند عدد دیکر بنام مامون از ضرب
ری بود ونقش ان ذر این بود الملک الله والدین المامون بالله امیر المؤمنین
خلیفة الرضا امام المسلمین وشیخ بهاء الدین قده در کشکول خود نقل میکند
که مامون ملعون فرمانی نوشت از برای انحضرت واخرو فانکرد بعهد خود
و فرمان اینست امیر الامراء المامون بالله امیر المؤمنین عبد الله بن رشید
بالله امیر المؤمنین هرون حضرت امام بن موسی الرضا الملقب بهادی دین
ولوضای بقضائه امیر المؤمنین المسلمین وسید المؤمنین وولاة بالخلافة
والامامة فی حین حیوتی وبعد موتی فانض یا علی الرضا انت ما فاض فی اهلی

دمالی

ومالی وملکی وخزاینی وضیاعی وعقادی وامائی وعبیدی وازواجی واولادی
من بدّله فلعنة الله علیه والسّلام علیك ایها الامام العادل ورحمة الله وبرکاته
ومحمد بن اسمعیل بخاری امام سنیان معاصر انحضرت بود که احادیث کتاب
صحیح را جمع میکرد ومولد در شهر سبز است از ولایت سمرقند وسیصد
هزار محدث براو جمع شدند وعلماء ان بلده برو حسد بردند در وقتیکه
در منبر بود مسئله حدوث وقدم قران ازو پرسیدند زیراکه سنیان
خراسان وحنابله واشاعره وقومی از شافعیان قرانرا قدیم میدانند و
بخاری حادث میداند در جواب ایشان گفت خدای تعالی وصف کتاب
خود را بمحدث کرده است علما که این اشنیدند براو بریختند واورا از
منبر کشیدند وخواستند که بکشند مریدان اورا بدر بردند از انجا گریخت
وامد به بخارا انجا دویست هزار محدث بروی جمع شدند واین حالت
روی داد واز انجا امد به نشابور وسیصد هزار محدث بروی جمع
شدند در ان حین امام رضا ع نزول اجلال در انجا نموده بود وباز
بر سر حدوث قدم قران بخاری بحث کردند وحالت سمرقند روی
داد واز انجا گریخت وببغداد امد ودر انجا اعتبار بهم رسانید و
در ایام که انحضرت در مرو تشریف داشت مامون ملعون علماء

هر مذهب را از فرق اسلام از برای حجت می فرستاد بنزد آنحضرت که الزام

دهند که از ولی عهد کردن پشیمان بود و آنحضرت همه را خوار و ذلیل

گردانید و ملزم ساخت مامون درماند دیگر باره ملحدان و دهریان

و حکما و جاثلیقان و نصاری و یهود و ترسایان و گبران را پیدا کرد

که بلغت خود و کتاب و مذهب بر وی حجت گیرند باز آنحضرت ایشان

مجاب ساخت اینمرتبه مامون ملعون شعبده بازان و ساحران و

کاهنان را پیدا کرد و روزی مجلس آراست و کل علما و اعیان عباسیان

را جمع کرد مشعبدی که استاد بود گفت تا چند نان خشک ساختند و

در وقت طعام بمجلس آوردند چون از آن نان در پیش حضرت گذاشتند

و خواست که تناول نماید مشعبد نیرنگی خواند و آن نان از پیش حضرت

برخواست و بهوا رفت حضار مجلس همه فرو خندیدند حضرت فرمود

با ادب باش دیگر نان گذاشتند شعبده باز دیگری بود حضار خندیدند

حضرت فرمود بتو گفتم با ادب باش انشقی متنبه نشد و احترام آن

حضرت را بجا نیاورد در مرتبه سیم که این عمل کرد قالیچه در پیش

مسند مامون افتاده بود که نقش شیر در آن تصویر کرده بودند حضرت

از غایت غیظ و خشم نهیب داد که بگیر این بدبخت را بفرمان خدای

تعالی

تعالی ان شیر مجسم شد و از جای برخواست و انملعون را کرفت و خلایق برهم

ریختند و مامون از تخت فرو جست و امرا و بزرکان و بنی عباس کریزان

شدند و استخر مشعبد را دید و خود و خون او را لیسید و دهن باز

کرد و غرید و روی بمامون کذاشت مامون سراسیمه بخدمت آنحضرت

داد که یا ابا الحسن بکیر این شیر را که توبه کردم که چنین کاری نکنم پس آنحضرت

شیر را کفت برو بجای خود شیر بجای خود آمده و بحال اول معاودت نمود

مامون ملعون التماس کرد که یا ابا الحسن فدای تو شوم این مرد را بر کردان

حضرت فرمود که رفت بشکم مادرش هاویه خدا و رسول او غنی اند از آنکه

ایشان را استهزا توان نمود و لنسبت این معجزه را هم بحضرت موسی بن جعفر

و علی نقی صلوات الله علیهم می دهند باندك تغییری و ارمدینه مشرفه

تا بمرو طوس آنحضرت بهفتاد و منزل آمدند و در هر منزلی معجزه نمودند

حال الحمد لله والمنة علی عباده دشمنان و سنیان لعین خصوصا و سکان

ولایت تو ران زمین هیچ شب و روز نیست که در سه کود و شل و زمین کیر

از شیعیان خود را شغاند هد و فضیلت زیارت آنحضرت زیاده از آنست

که بیان توان نمود ه بکطواف مرقد سلطان علی موسی الرضا ه هفت هزار

هفتصد و هفتاد حج اکبر است عدد اولاد امجاد آن پیر بنج پسر بند و یک دختر

پسر محمد تقی ع م حسن و حسین و جعفر و ابراهیم و دختر عایشه و عقب آنحضرت از امام
جواد علیه السلام است وفات آنحضرت مشهور در ماه صفر سال دویست و سه
هجرت و بعضی چهاردهم صفر گفته اند و بعضی اواخر صفر و بعضی پنجشنبه
یازدهم ماه ذیقعده گفته اند و بعضی گفته اند روز سه شنبه هفدهم صفر
گفته است در روایت محمد بن سنان و دیگران سال دویست و دوم هجرت گفته اند
و بعضی دویست و پنجم نیز گفته اند و بعضی هفتم ماه رمضان بعضی غره رمضان
و بعضی بیست و سیم ماه ذیقعده گفته اند و ابن بابویه از ابن عباس روایت
کرده است که بیعت آنحضرت در پنجم ماه رمضان سال دویست یکم بود در اول
سال دویست و دوم مامون ام حبیبه دختر خود را با آنحضرت تزویج نمود
و در ماه رجب سال دویست سیم آنحضرت را بزهر شهید کرد ابن بابویه
گفته است که صحیح است وفات آنحضرت در روز جمعه بیست و پنجم ماه رمضان
دویست سه هجرت واقع شد و عمر شریف آنحضرت پنجاه و پنج سال بوده و بسند
دیگر پنجاه دو سال و بروایت دیگر با پدر بزرگوار خود بیست نه سال و
دو ماه بود و ایام امامتش بیست و چهار سال بود مرقد مطهرش در سناباد
طوس از ولایت خراسان واقع شده که الحال بمشهد مقدس معروفست و بنای
این شهر را ایلجایتو سلطان الملقب بسلطان محمد خدابنده بن هلاکو خان

فرمود

ازملوک ترکان مغول گذاشت وسلطان قبل از سلطنت موسوم بود
بخربنده عقول واول پادشاه شیعه است وازترکان چنگیزخان که در
ایران وتوران وهرجای که درفرمان اوخواهد بود خطبهٔ اثنی عشر خواند
ودرمنبرها ومنارها تبرای شیخین ومعاویه ومنافقان نمود وبعد از
پسرش سلطان ابوسعید خان پسرش نیز شیعه بود وبعد ازوسعید
باکان شیعه بود ودرزمان ایجایتو سلطان تا بخروج سلطان صفویه اکثر
پادشاهان شیعه بودند مثل سلطان سفاریه وسلطان سنجر وال بویه
وغیره وتجدید عمارت مزارکثیر الانوار انحضرت وامیر تومر کرکان وشا
رخ خان دلدل نمودند انچه ظاهر میشود امیر تیمور نیز شیعه بود والله

یعلم **باب** دراحوال خیرمال حضرت جواد ع کنیت انحضرت ابو
جعفراست وبعضی ابوعلی گفته اند واین قول متروک است والقاب انحضرت
جواداست ومختار ومنتجب ومرتضی قانع وعالم ونام مبارک انحضرت
محمد است ودرتوریه هندوست ودرانجیل جواداست ودرکتاب
زندفارسیان شمسا ودرکتاب زبور که اسم کتاب یهود و
بلغت اوهذکوم است ودرکتاب هندوان بجریزه دور ودرکتاب
انکلیون صدیق ودرکتاب فرقف پرهیزکار پدرانحضرت علی رضا ع

ومادر آنحضرت ام ولد است و نام او سکینه است و ریحانه و سکینه نخیریه نیز گفته اند نخیران نیز نام کلیت و مشهور آنست که نوبیه است و بعضی مریسیه میگویند و از اهل بیت ماریه ابراهیم فرزند رسول خدا صلعم و نقش نگین آنحضرت نعم القادر الله است **ولادت** با سعادت آنحضرت باتفاق در روز جمعه پانزدهم یا نوزدهم ماه مبارک رمضان سال نود و پنج هجری در مدینه مشرفه واقع شد و شیخ طوسی از ابن عیاش دهم ماه مبارک رجب گفته است و مامون ملعون ام الفضل دختر خود را بعقد آنحضرت در آورد و آنحضرت در حجره بود مامون رعایت او را کما ینبغی بعمل می آورد و احترام او زیاده از فرزندان خود بتقدیم میرسانید چون پدر بزرگوارش را زهر داده بود خود میخواست تدارک مافات بکند **عدد** اولاد امجادش امام علی علیه السلام است و موسی و فاطمه و امامه بروایت دیگر حلیمه بجای امامه است و عقب آنحضرت از دو پسر بود علی علیه السلام و موسی مبرقع مشهور به مبرقع در قم وفات یافت و اولاد او را رضوی میگویند و بیشتر سادات مشهد و قزوین و قم میباشند و عقب موسی از احمد است و نسابه رضوی گویند محمد بن ابراهیم عقب است و انتساب بنی خوساب از دوست رسن مبارک وی در روز وفات والد نه ساله بود و بعضی نیز هفت گفته است

هنگام

هنگام شهادت حضرت امام رضا و بعضی از شیعیان از جهت صغر سن
در امامت آنحضرت تأمل داشتند تا اکثر علما و افاضل و بزرگان شیعه
از اطراف عالم متوجه گردیدند و بعد از وقوع از مناسک بخدمت آنحضرت
رسیدند و از وفور مشاهده معجزات و کرامات و کمالات اقرار بامامت
آن منبع سعادت نمودند حتی آنکه کلینی ذکر نموده که در یک مجلس یا چند
روز متوالی سه هزار مسئله از غوامض مسائل از آن معدن علوم و فضایل
سؤال کردند و از همه جواب شافی شنیدند و اکثر در حضور مامون بوده
و باین سبب ام الفضل را بعقد او در آورد و اهل سنت علیهم اللعنه نیز
بر فضیلت آنحضرت اتفاق دارند وفات آنحضرت در بغداد در سال
دویست و بیست هجری واقع شد بزهر المعتصم بالله ابو محمد اسحق بن هرون
الرشید علیهم اللعنه و بروایت دیگر بزهر ام الفضل زنش در ماه ذی
القعده سال مذکور واقع شد و بعضی روز شنبه ششم ذی الحجه و بعضی سه شنبه
یازدهم ذی القعده گفته اند و عمر شریف آنحضرت بیست و پنج سال و دو
ماه کسری بود موافق مشهور و امامت آنحضرت هفده سال کسری
بود و ابن شهر آشوب گوید وقت وفات والد بزرگوارش هفت سال
چهار ماه و ده روز داشت و امامتش هجده سال کم بیست روز بود و

در کشف الغمه از طریق مخالفان نقل کرده اند که وفات آنحضرت در دو شنبه

شنبه پنجم ماه مذکور شده و محمد بن سنان گوید که عمر شریف آنحضرت

بیست پنجسال سه ماه بود بدو اوده روز و ولادت آنحضرت در سال صد

نود و پنج هجرت بوده باید در خود هفت سال و سه ماه زندگانی کرد وفات آن

حضرت در روز سه شنبه ششم ماه ذی الحجة سال دویست بیست و سه

هجرت واقع شد بروایتی در وقت وفات والد نه سال و چند ماه داشت

در کتاب دلایل حمیری مذکور است که عمر آنحضرت بیست پنجسال سه ماه

بود و در روز سه شنبه ششم ماه ذی حجه سال دویست بیست هجرت

واقع شد و بعد از پدر نوزده سال بیست پنج روز زندگانی کرد مرقد

مطهرش در مقابر قریش نزد جد امجدش حضرت موسی بن جعفر صلوات

الله علیهما است در بغداد **باب دوازدهم** در احوال حضرت امام

حضرت علی متوکل و کنیت آنحضرت ابو الحسن و فقیه و هادی را نیز

بآنحضرت اطلاق میکنند القاب آنحضرت نقی و نجیب و مرتضی و عالم و

امین و مؤتمن و طیب و متوکل و عسکری و نام مبارک او علیست و در

تورات بطورا است و در انجیل میرمارکاده و در کتاب زند حق بین و در

کتاب انکلیون عزیز و در کتاب هندوان عبد الکریم و در کتاب قبالا

هو عبد الحمید والد ماجدش حضرت جواد ع است ومادرش ثمانه

مغربیه ونقش نگین انحضرت بروایت فصول مهمّه الله ربّی وهو

عصمتی من خلقه بود وبروایت دیگر حفظ العهود من اخلاق المعبود

ولادت با سعادت انحضرت در مدینهٔ مشرفه واقعشد در نیمهٔ ماه

ذی الحجّه سال دویست دوازده هجری وجمع کثیری در سال دویست چهارده

گفته اند ودر مصباح شیخ بیست هفتم ماه ذی الحجه است وبروایت علی

بن ابرهیم دوزسه شنبه سیزدهم ماه رجب واقعشده وانحضرت

معاصر متوکل عباسی ملعون بود عدد اولاد امجادش امام حسن عسکری

ع بود وحسین ومحمّد وجعفر الملقّب بکذّاب دیند تمّاد باز ثنبوناد

یکدختر عالیه عقب انحضرت از جعفر است مکنّی با بوعبدالله واورا

ابو بکرین میگفتند صد بیست فرزند داشت وعقب او از شش

پسر است اسمعیل مشهور بحری فا وطاهر ویحیی صوفی وهرون

وعلی وادریس اما ناصر وابو البقا از فرزندان ادریس است وابو الغنائم

دقاق وابو العلی ولاله از اولاد طاهرند وابو الفتح نسابه از نسل

یحیی بن صوفی واعقاب وی در مصرند وسادات صیدا وبلاد شام

از اولاد هرون بن جعفرند ومحمّد ناذک اولاد اورا ناذک گویند

از نسل علی بن جعفر است و اعقاب او دربنی بن و فلتات مدفون در بنی کعب
و مواجدهم از قاسمند وفات انحضرت بانفاق در سال دویست و پنجاه
و چهار یا پنج واقع شده در روز دوشنبه سیم ماه رجب بوده
و بروایت ابن خشاب بیست و پنجم ماه جمادی الاخر و بروایت دیگر بیست
هفتم ماه مذکور بوده در انوقت سن شریف انحضرت چهل سال بود و
چهل و یکسال و چند ماه گفته اند بهنگام وفات والد بزرگوارش
شش سال و پنج ماه تقریبا داشت و مدت امامت انحضرت سی و سه
سال و کسری بود تقریب بسیزده سال در مدینه اقامت فرموده و
بعد از ان متوکل ملعون او را بسر من رای طلبید و قریب به بیست سال
در انجا توطن داشت و معتمد عباسی ملعون ان حضرت را بزهر شهید
کرد و بعضی نسبت این را بمستنصر و بعضی بمتوکل میدهند اما توقف
دارد و مرقد مطهرش در سامره است والله یعلم باب سیزدهم
در احوال خیر مال امام الحسن الثانی ملقب بعسکری
علیه السلم کنیت انحضرت ابو محمد است و فقیه و رجل واین بانحضرت
اطلاق میکنند و گاهی یا ابن الرضا خاطبه می نمودند القاب انحضرت نقی
و هادی و خالص و سراج و عسکری است و نام مبارک او حسن است و

در زبان

ودر توریت بی نوفلیس است ودر کتاب زبور فیل ودر انجیل فرنکان داود کتاب
زینت ودر کتاب یونانیان لاب ودر کتاب زند ارمس ودر کتاب باستکل
معظم رای ودر کتاب هندوان مرواید ودر کتاب انکلیون ناه
نما است نقش نگین او بروایت فصول مهمه سبحان من له مقالید السموات
والارض است وبروایت دیگر کفعمی انا الله شهید ولادت بسعادت
انحضرت در مدینه مشرفه واقع شد در روز جمعه هشتم ماه ربیع
الثانی وبعضی دهم ماه مذکور گفته اند وبعضی روز شنبه چهارم
همین ماه گفته اند وبعضی روز یکشنبه همین ماه گفته اند در سال د
ویست وسی ودو هجرت وشیخ مفید در ماه ربیع الاول دویست و
سی نقل کرده است پدر بزرگوارش حضرت علی متوکل علیه السلام
ومادرش ام ولد است ونام او حدیث است وبعضی سوسن گفته است
وبعضی سلیمه گفته است وولد جلیل القدرش حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیه است وفات انحضرت بزهر معتمد عباسی ملعون
در روز یکشنبه ماه ربیع الاول وبعضی الاخر سال دویست شصت
هجری گفته اند در همان خانه در سامره در عقب پدر بزرگوارش مدفون
شد عمر شریفش بیست هشت سال بوده وبعضی نه گفته اند

والله یعلم علی قائله **باب چهاردهم** در احوال خیر مآل حضرت خاتم
الاوصیاء یعنی قائم آل محمد صلعم اجمعین بدانکه جمیع طوایف امم از بنی
آدم وخاصه اهل کتاب که عبارتست از یهود ونصاری ومجوس واز کافران
حربی ومرتاضان هندوان وبراهمه وسنیان واهل خطا وصین وحکما
ودانایان واهل نجوم وجمهور فرق اسلام از هفتاد وسه مذهب بوجود
شریف صاحب امام ع قایلند الا قلیلی از نصاری وفرقه از فرنگان
در بعضی خصوصیات ازان خلاف کرده اند که در مقام خود بیان میشود
وکنیت آنحضرت ابو القاسم است ونام مبارک او م ح م د است وحرا
م است که در ایام آنحضرت غیبت بنام مبارک یاد بکنند وبا بکنیت و
نام را هم ویا بنام ولقب یاد کنند **بدانکه** اتفاق شیعه است که او را بلقب
یاد کنند مثل صاحب الامر وصاحب الزمان وصاحب ناحیه وغایب وعلیل
وغریم وحجه وقائم ومهدی ومنصور وخلف صالح ونام مبارک آنحضرت
در بسیاری جای از قرآن مذکور است مثل والنجم والعصر والفجر که در اول سوره
قرآنی واقع شده است ودر سوره البقره غیب مراد آنحضرتست ودر صحف
ابرهیم ع حاشر است ودر زبور مقیق ودر تورات بلغت ترکوم اوقید ما
ودر توریه که نزول آن آسمانی است ماشع ودر انجیل مهیم احمد ودر

انجیل

انجیل فرنگان مسیح الزمان و در کتاب زمزم مهیمد سروش ایزد و
در کتاب البشاغ مجوس بهرام و بروایت دیگر بنده یزدان و در
کتاب نواصب سنیان مهدی و در کتاب فرازنامه هندوان
لندبطارا و در کتاب جاودان خود از مجوس خسرو و در کتاب
برزین از فارسیان پرویز که معنی مظفر منصور باشد و در
کتاب فرنگان ماچار الامان فوز و در کتاب قبروس روسیان
فردوس الاکبر و گبران عجم کیقباد دویم می گویند یعنی عادل بر حق
و در کشکول شیخ بهائی علیه الرحمه میگوید که فارسیان او را ایزد
سناش ایزد نشان گویند و در کتاب باتنکل راهنما و در کتاب شا
گونی ایستاده و خداشناس است و در کتاب ویله منصور و در
کتاب دشن براهمه حجسته و فرخنده و در کتاب ذوهر یهود بقیة
الله و در کتاب انکلیون برهان الله اخوی انحضرت ارطرق براهمه
و مرتاضان هندوان باصاحب ننکل که از کتاب اعظم کفرهٔ هندوانست
در ندهٔ عالم گویند که عمر دنیا چهار طور است و هر طوری چهار
کور و در هر کوری چهار دور و در هر دوری چهار هزار سال
که این سیصد و هشتاد و چهار هزار سال باشد چون دور تمام

شود بناى كهنه نو شود وزنده كردد وصاحب ملك تازه پيدا شود

از فرزند و پيشواى جهان كه يكى ناموس اخر الزمانست كه مراد ناموس

پيغمبر باشد وديكرى صديق اكبر يعنى وصى بزرك تر بتش نام

دارد بتش مراد امير المومنين ع است ونام اين صاحب ملك بزبان

هندوى راه نما است بحق پادشاه دشود وخليفه نام شود كه بلغت

ايشان بمعنى خدا باشد وان پادشاه بجاى پيغمبران چون ابرهيم

وخواجه خضر زنده عليهم السلام حكم براند واورا معجزه بسيار باشد

هركه بنا باو برود ودين پدران اورا اختيار كند سرخ رو باشد در

نزد رام ودولت او بسيار كشيده شود واو عمرش از فرزندان

ناموس اكبر زيادتر باشد واخر دنيا باو تمام شود واز ساحل درياى

محيط وسرانديب وقبر بابا ادم ع وجبال الغمر وشمال هيكل الزهره

تا سيف البحر اقصا بوس را مسخر كند وبتخانه مومنان را خراب كنه

وبتكنات بفرمان او سخن درايد وبخاك افتد پى اورا بشكند وبدر

باى اعظم اندازد وهربتى كه درجهان باشد بسوزاند وشاكمونى

كه باعتقاد كفره هستند پيغمبر صاحب كتاب وكويند بر اهل خطا

وختن مبعوث شده است ومولد او شهر كيلواس بوده او كويد

كه در

کردولت دنیا وحکومت ان بفرزند سید خلایق وجهان کشن بزرکواد
شد وکشن بلغت ایشان نام حضرت رسالت است واو باشد که بر
کوهها مشرق ومغرب دنیا حکم برند وفرمان کنند وبرابرها
سوار شود وفرشتکان کارکنان او باشند وپریزادان وادمیان
درخدمت او باشند وازسردان که زیر خط استوا است تا عرض
نشعین که زیر قطب شمالیست وماورای اقلیم هفتم وکلستان ادم
که مراد کوه قاف باشد صاحب شود ودین خدا یکدین شود و
نام او ایستاده وخداشناس است ودرکتاب ناسک که نام یکی
از صاحب شریعان کفرۀ هنداست واعتقاد ناسک واتباع
او انست که ادمی همچون کیاه می رویند که در دنیا تمام شود
بپادشاهی در اخر الزمان که پیشوای ملئکه وادمیان باشد واز
فرزندان پیغمبر اخر الزمان باشد وحق راستی با او باشد وانچه
در دریاها وزمینها وکوهها پنهان باشد همه را بدر اورد
ودرکتاب دید که باعتقاد کفرۀ هند اسمانی است ماهی شود
که نام یکی از پیغمبران صاحب شریعت کفرۀ هنداست واتباع او
کوینده که ماهی شود را کسی نزاید وهرکز نمیرد وزن وفرزند

زاده‌ود وجزیره با قوت می باشد باعتقاد ایشان وگویند وجود
او سه جسم است آفتاب وماه وآتش اورد در باب خرابی دنیا گوید که
پادشاهی در آخر الزمان پیدا شود که امام خلایق باشد ونام
او منصور است وعالم را تمام بگیرد وبدین خود در آورد وهر کس را
از مؤمن دکانی بشناسد او را اختیار کند پس هر چه از خدا طلب کند
باو برسد وصاحب کتاب رش که کفته هند او را پیغمبر صاحب کتاب
می دانند ونام او جوکت گوید که کتاب امیر المؤمنین ع در نزد
ما است وآنچه در دلیشان وموضعان راضی وراست از عبادت
وزهد وترک وتجرید تا آنکه زندگانی همه در آنجا هست وبخط گونان
وپرچوک بخدمت آنحضرت رسیده واین کتاب را باو داده گوید که در
آخر دنیا بکسی بگردد که خدا دوست دارد واز بندگان خاص او باشد
وراه نمای خلق باشد بحق نام او جسته وفرخنده باشد خلق را
زنده کند بحکم جانش که خدا است وتباه کاران را زنده کرده اند
که در دنیا اختراع کرده باشند وحق خدا وپیغمبران را باطل کرده
باشند همه را بسوزاند وعالم را نو کند وهر بدی را سزا دهد
وملک کور در دولت او باشد که عبادت آنجا بهزار سال باشد

خود را قوامش پادشاهی کنند و باقی از خرافات در ان کتاب بود از
تناسخ و تجسم باری تعالی و در بیان ننموده و این اقوال را از کتب
براهمه که معتمد ایشان بود نوشته شده و بعضی این اسامی کتب را که اسم
بردیم اسامی می دانند و صاحبان آن را پیغمبر ما بر اعتقاد ایشان

مجوس

اقوال بدانکه کتبی که معتمد علیه ایشانست در ان کتب احوالات حضرت
قائم ع را ایراد می نماید هرچند مجوس منکر حقیقت این دین اند اما چون
از اخبار و وقایع اینده است و انبیاء عظام و حکماء مؤیدان و دانشمندان
ایشان بحقیقت ان خبر داده اند و در کتب خود ضبط و جمع نموده اند و کتب
اینست کتاب گومسب که جومسب پیغمبر است و ان کتاب اروست و اصل این
کتاب معدوم است و در حدیث معتبره منقولست که اصل این کتاب را بر
دوازده هزار پوست گاو نوشته بودند از انکتاب چند ورق در کتاب
ازادبخت نوشته بود بیان نمود کتاب جاودان خرد کتاب اذرنك زندقه
مانی نقاش که این مغ خراسانی ترجمه نموده و نام شرح انکتاب را جیل
هندسه گذاشته کتاب تنکلوشا لوقاء حکیم رومی کتاب صد در احکام دین
زردشت صد فصل دارد کتاب سندباد حکمت علمی و عملی کتاب دسا
تیر مه ابادیان کتاب ارداء بن دیوف که نام مؤبدیست در زمان اردشیر

بابکان بوده و فارسیان گویند پیغمبر است کتاب دلیستاک مزدک که در ایام
قباد بوده و در اثبات دین خود و مذهب آتش پرستی بیان کرده کتاب
طومار از تصنیفات زردشت که او را سیاه نیز میگویند کتاب قسطا و قسطنطین
که ایضا لوقا ساخته در دین آتش پرستی کتاب شارستان که از تصنیفات
نوذانه بهرام که یکی از حکماء عجم و دانایان ایشانست و در این کتب باقوال
مختلفه و لغات مشکله بیان احوال آنحضرت نموده اند که ظهور و خروج
خواهد کرد و تصریح باینمعنی جاماس حکیم نموده و در کتاب فرهنگ الملوک
که اسرار العجم نیز می گویند و از کتابهای مخفی مجوس است بلکه آنرا بمنزله الیا
که صحف باشد میدانند و باصطلاح گبران جاماس نامه می گویند و احکام
نبیح و حوادث و وقایع گذشته و ما بجا ثبت است و این کتاب را وزیر جلیل
القدر کرمان برای فقیر ستاد نه جزو بود که پیوسته نوشته بودند و اکثر
خطوط آن شبیه بخط یونانی و معقلی و قلم داودی و بعضی بخط فارسی منتسخ
از بعضی مندرس بود و تا حال نشنیده ام که کسی از عرب و عجم این کتاب
را دیده باشند بلکه نام شنیده اند جاماسب در آن کتاب از زبان زردشت
نقل میکند در فضل کاهبارها و کاهنبارها نیز میگویند هر دو بکاف
عجمی و باصطلاح ایشان کاهنبار آن شش روزیست که خدای تعالی عالم را آفرید

هر روز

وهر روز را گاه میگویند وگاه گاهنبار اول میدیوزرم نام دارد وان خور روز

باشد که روز پانزدهم اردی بهشت ماه قدیم است گویند که یزدان ازین

روز تا چهل آفرینش آسمانها با تمام رسانید وگاه گاهنبار دویم میدیوشم

نام دارد وان خور روز است که پانزدهم تیر ماه قدیم باشد وگویند که یزدان

ازین روز تا شصت روز آفرینش آب را تمام کرد گاه گاهنبار سیم پیتی

سهیم نام دارد وان اشتاد روز است که بیست و سیم شهریور ماه قدیم

باشد گویند که یزدان ازین روز تا هفتاد پنج روز آفرینش زمین را با تمام

وگاه گاهنبار چهارم ایاسرم نام دارد وان اشتاد روز است که بیست و ششم

مهر ماه قدیم باشد گوید که یزدان ازین روز تا سی روز آفرینش نباتات

ورستنیها را تمام کرد وگاه گاهنبار پنجم میدیاریم نام دارد وان

اول مهر روز است که شانزدهم بهمن ماه قدیم باشد گوید که یزدان ازین

روز تا هشتاد روز حیوانات را بیافرید وحیوانات دویست هشتاد

دو نوع است صد و هفتاد دو چرنده ده نوع پرنده وگاه گاهنبار

ششم نام دارد وان اهنود روایت که اول روز خمسه مسترقه قدیم

باشد وازین روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش آدم علیه که بزعم ایشان

کیومرث باشد با تمام رسیده در آخر این فصل احوالات ملوک

وانبیا را میگوید که چند نفرند و در چه زمان بهم میرسند و دین ایشان
چیست و در کجا باشند و چه بر سر ایشان می اید با امت بچه قسم سعی
کنند تا به پیغمبر ما صلی الله علیه و اله میگوید این پیغمبر عرب اخر
پیغمبران باشند که در میان کوههای پیدا شود در پشت سوار باشند و با
بندگان خود چیزی خورد و بر دوش بندگان نشیند و او را سایه نباشد
و از پشت سر مثل پیش رو ببیند و دین او اشرف دینها باشد و کتاب
او باطل کرداند هر کتاب اسمانی را و دولت تاریك بر باد دهد که تا دیك
عجم باشد و دین مجوسی و پهلوی را بر طرف کند و تا رسیده اتشکدها را
خراب کند و تمام شود روزگار پیشدادیان و کیان و شکانیان ساسانیان
و از فرزند دختران پیغمبر که خورشید جهان و شاه زنان نام دارد یکی
پادشاه شود در دنیا بر یزدان که جانشین اخر پیغمبر باشد در میان
دنیا که مکه باشد و دولت او تا قیامت متصل باشد و بعد از پادشاهی
او دنیا تمام شود و اسمان بر زمین جفت شود و زمین باب فرو رود و
کوهها بر طرف شود و اهرمن گاه که ضد یزدان باشد و بنده عاصی
اوست او را بچیزی در حبس کند و او را بکشد و سمندغ و قرح و جبائل و
فقند دیسان اهرمن را بچیزی دشناسند که عبادت ازملائکه باو

مرد را بد

فرود آید و خلایق را بیزدان خواند و نام مذهب او برهان قاطع باشد و حق
باشد و در خدمت او حاضر شوند بشیر و سروش و اسمان که عبادت ان
میکائیل و جبرائیل و عزرائیل علیهم السلام باشند و نازل شوند بما و بهرام
فرشته موکل بمصافوان و فرخ زاد موکل بر زمین و بهمن ملک موکل بر کاوان
و گوسفندان و از ملک روز اول هر ماه و آذر کشب ملک موکل بر اتش
و روان بخش که روح القدس باشد و زنده کرداند خلق بسیاری از بدان و
نیکان را و نیکان را جزا دهد و بدان را سزا دهد و زنده کرداند از خوبان
پیغمبران بسیار چون ملکان پدر خضر علیه السلام و هرامس پدر الیاس
و لقوماس پدر ارسطاطالیس و اصف بن برخیا وزیر جمشاسب که سلیمان
عم است و ارسطو اماقذونی و سام بن نوح افریدون که نوح عم باشد و
شمسون عابد و سولان و شادول و شموئیل و میخا و حزقیل و سیبسنا و
حتی دنول و حونوق و ذخو با پیغمبران اسرائیلیان و زنده شود عابر بن
شالح و حاضر شود نزد او سیمرغ از کوه قاف سیمرغ عنقای مغرب که
بدعای حنظله بن صفوان عم غائب شود و از نیان کیتی و کافران را داد دارنده
کردانند مثل سودبوس را که نمرود است و او را بسوزانند را بیرع و فرح کرزعون
و قارون باشد و زنده کردانند هامان وزیر فرعون را و او را زنده ه

بر دار کند واز چاه دماوند بدر آورد ضحاک علوانی وا او را دیوان مظالم

کند وبسوزانند بخت النصر را که ورهخت که بیت المقدس باشد خراب میکند

درنده کند شماموررا که دین پهلوی را برهم میزند واتش را شریک خالق

میکرداند ومی کوید بوذخ میانه خالق وخلق است وزنده کند سدوم قاضی

شهر لوط را ثقف قاضی بوشایان را وزنده کرداند وباغ اهرمن را که

عمل اغلام را در میان قوم لوط بهم رسانید وزنده کرداند رذوان را

که او اکابر فرس است واعتقاد او انست که یزدان اشخاص بسیار دارد واز

روحانیان که احداث نموده وزنده کرداند ششید رنک که او طبع را اله

میداند وزنده اخشی مؤبد را که عناصر اربعه را خالق میداند وزنده

کند صاحبنامی را که او ستاده پرستی را وضع کرده وزنده کند میلان

که او اصل مبدا را سه میداند نور وظلمت ومعدن جامع که سبب امتزاج

واختلاط وزنده کرداند کون بکاف عجمی را که او اصل وجود را سه عنصر

را میداند اب واتش وخاک وهر سه را قدیم میداند وهمه ایشان را

بسوزانند ودیکر زنده کند وبکشد وبسوزانند وازپادشاه انوام

خود شجمعی را زنده کند وبکشد که فتنها در دین خدا کرده باشند و

خوبان بنده کان یزدان را کشته باشند والعلم عند الله کان ففی سنه

تم الکتاب ...

که این پادشاهان که جاماسب میگوید بنی عباس وامویان وسلاطین
جور اینطایفه باشند وخوبان بندکان یزدان مرادشیعیان باشند
ودیکی زنده کند رستم بن زال را ودرخدمت او باشد وکیخسرو را
زنده کند ودیوان همه را بکند وهمه را بکشد وبسوزاند وباد را کوید
که خاکستر ایشان را بدریای محیط اندازد وهمه منابعان واهرمن و
تباه کاران را بکشد ونام ان پادشاه بهرام باشد از خورشید جهان
وشاه زنان که اندختر سین باشد وسین نام مبارک محمد مصطفی صلی
الله علیه واله است بلغت پهلوی وظهور او دنیا را خود دنیا باشد
وعمر هفت کی کی داشته باشد وچون خروج کند عمر اوسی قرن باشد
انزمان که تازیان فارسیان غلبه کنند وشهرهای ایشان را بکیرند
وشهرهای عثمان خراب شود وبدست سلطان تاریک ایدپس او
درآید وجنک کند ودود را بکشد یعنی دجال پلید زادی کوید
ان کوری باشد خرسوار که دعوای خدای کند وانکوشهٔ دنیا
که کنک دز را دنجین باشد تا درخت که بیت المقدس است همه را
بهرام بکیرد وکشتاسب بن لهراب را زنده کند وبودار کشد و
وبا او خواهد صاحب صالی که عیسی علیه السلام باشد واسکند

بن داراب با او باشد واو بفرنك بفرستد مجلك وروستم را بمصر
بفرستد وسيد بزرگی كه پدران پادشاه باشد برود وقسطنطنيه را
بگيرد وهندوستان را بگيرد وعلمهای ايمانی ومسلمانی درانجا برپا
كند وعصای سرخ شبانان باهودار كه موسی ع باشد با او باشد
هرجارا چون اشاره كند بگشايد وانگشتری وديهيم سليمان با او باشد
وهرجارا چون اشاره كند بگشايد وسليمان پيغمبر است از اسرائيليان
وجن را نيز ودديوان ومرغان ودرندگان در فرمان او خواهد بود و



اين بهرام سای او فرزندان او زمان بزرگ كه حضرت ابرهيم ع است خواهد
بود ودوست ايزد كشت يعنی خدا پرست واما يك بزرگ يعنی صاحب جبروت
وبزرگی مثل جشاسپ ادست كيارند يعنی پادشاه عظيم كيان يعنی بزرگ
جبار وشير وپيل يعنی شكوه مند كه ديو دين يعنی شيطان از و بگريزد
وكهان خدويت يعنی پادشاه دنيا وشهنشاه است يعنی بهتر از همه
پادشاهان واز فرزندان دختر سين است ودر مدتی اندك كه پانصد
قرن باشد او وباران پادشاهی كنند وبرود تا بمدينه كه دار الملك
دنيا است وهمه جهان را بگزين كند وكيش گبری وزردشتی نماند در دنيا
وپيغمبران خدا وشناسندگان وموبدان وحكيمان دبيری نادان وديوان

وارا ان

و مرغان و همه اصناف جانوران دا بوها و بادها و مرهان سعید دو بان
د رخدمت او باشند وا و مغرب بر کرد و و داخل ظلمات شود و جزیره
لسناس را خراب کند ولسناس و بو ادم است و اسرافیل ع صاحب
بوق نزد او اید تا اینجا بود کلام جاماس و تتمه کتاب بنود و دجزو
های دیکر احوالات ملوك اسلام از ترکان و عجمان و عباسیان و تاریخ
هر سال که دوی دهد و بتفسیر و تبدیل پادشاهان و منقرض شدن
ایشان چون از اسرار علوم مخفیه است از اظهار کردن بقیه احوالات
اینده و کذشته زبان کوتاه کردانید و العاقل یکفیه الاشاره مصرع
اکر دم میزنی سر میرود بر باد یا دین اقوال یهود میکویند حق
است که مهدی اخر الزمان خروج خواهد کرد اما مسلمانان میکویند
که از فرزندان اسمعیل ع سغلطست او از فرزندان اسمعیل است و
است دلیل بر اینکه در کتابهای ما نوشته است که حضرت داود بن
اشیاء ع یازده پسر داشت و یکی از ان سلیمان ع بود که پادشاه
جن و انس بود در اول دنیا و برادری داشت ماشع که بلغت عبری
مهدی باشد او پادشاه میشود در اخر دنیا و انچه با سلیمان بود و با او
خواهد بود و این ماشع در زمان حضرت داود ع غایب شد

در آخر الزمان پیدا میشود و مهدی همین ما شع مذکور است و حق تعالی
این اخبار در توریه بحضرت موسی ع و سائر انبیا خبر داده است اما
دروغ میگویند فقیر حقیر در توریه خوانده است همچنین نیست میگویند
و در صحف انبیا در توریه این اقوال نیست بلکه در آنجا نوشته است
که ما شع از فرزندان مؤد مؤد است یعنی رسالت صلی الله علیه و آله
اما یهود بوجود حضرت مسیح ع قایلند از آسمان نزول می کنند
و بعضی مسیح را دجال بن صاید میدانند و قایلند که ما شع دجال را
خواهد کشت در حالتی که دعوی خدای میکند **اقوال نصاری** که
مراد عیسویان اند اصل ایشان سه فرقه اند ملکائی و نسطوری
و یعقوبی و بعضی لوائی را فرقه چهارم گرفته اند ملکائی و لوائی و فرقه
ایشان بوجود آنحضرت قایلند و بعضی از ایشان میگویند در انجیل و کتا
بهای ما نیست اما شنیده ایم از علماء و بزرگان خود که در آخر الزمان
ظهور میکند و قایلند که عیسی ع خواهد آمد و دجال را خواهد کشت
و با لشکر شیاطین جنگ خواهد کرد و نسطوری قایل نیستند اما داودی
از فرقه یعقوبیه و جمعی از فرنگان و همچنین داودی بنبوت حضرت
عیسی ع قایلند بالوهیت و ولایت او و همچنین بنبوت پیغمبر ما

هم قایلند ومیگویند حق است از پیغمبر مبعوث بود بر عرب نه بر عجم
واسرائیان مثل یهود میگویند پیغمبر موعود مهدیست وخواهد
امد وقایلند که انجیل اسمانیست بخلاف همه نصاری که انجیل را
اسمانی نمیدانند وداوودی گویند مهدی ظهور میکند وعالم را
خواهد گرفت وعیسویان را میکشد وپادریان وکشیشان وخلیفها
وامانی که دروغند بلسان پرتپانی میمالند برکاوها بندد وپاره
بعوض کاوبرخیشها می بندند که زمین را شیار کنند وتخم بکارند
وایشانرا باین بعذاب میکشند ودیگر جزیه از نصاری قبول نمیکنند
اسلام یا کشتن واحوالات ائمه ع در انجیل داوودیهست واکثر
دانایان کرج فارس وبلغار وحبش وزنک وفرنگ وانکلیس والمان
وپرتکال قایلند بوجود انحضرت مقالات اهل سنت علیهم
اللعنه والعذاب جمهور عامه بوجود انحضرت قایلند ومیگویند مهدی
این امت حق است که خروج خواهد نمود از فرزندان رسول خدا
صم است ولیکن رافضیان اورا امام مفترض الطاعه میدانند
چنین است مسلمانان را تعلیم مسائل وفرائض نمایند وکمان دارم
اربعه باشند ابو حنیفه وشافعی ومالکی واحمد بن حنبل مؤلف

مؤلف نور الله مضجعه که قاضی سك راستند کفته است جهنمی

چهار نفر اوّل را زنده میکند هر کدام را سر دار طایفه میکند و

بدیکی از درکات جهنم میفرستد و چهار دفینه را بکتابهای

تصانیف ایشان در منی بلها خواهد انداخت و از شاکردان قاضی

خرّم اعلی پسر قاسم سلطان دوم که باصطلاح ایشان ناعب باشد

در بابِ این هایشه کفته است که اجماع جمیع مسلمانان و اهل حل و عقد

است که شیخین افضل خلقند بعد از رسول صم از کجا که مهدی

ایشان را زنده چی کند و امیر امراء خود خواهد کرد بی مهدی

افضل از شیخین باشد و کلام ما دال بر تشیّع او مؤمنی از طایفه

ادما دوست که عسکر سلاطین قشن دومند و بتشیع علی نیه

معروفند در ان بلاد کفت در بغداد که در استنبول در زمان

ایلدرم بایزید از ملوك عثمان در مسجدی که الحال المشهور است

بایا صوفیه سابق بر این بتکده و کلیسائی اعظم نصاری در روم

بوده را بن بتکده نیست که در اسلام مسجد بمود در دست بعادت

ان نکذاشتند و یکطرف از ان ترددیا بر او رده اند بلکه وصف

این مسجد در روی دریا است و در دنیا از ان عظیم تر نیست

درانا

در آنجا لوحی یافتند و در آنجا سطری چند نقش بود بخط یونانی
که هزار و دویست سال قبل از بعثت نوشته بودند در زمان ارطامس
پادشاه یونان که کل مختوم در زمان او بهم رسید در آن لوح
اسامی چهارده معصوم صلوات الله علیهم ثبت بوده و یکسطر
آن لوح تبرا و مذمت و عمر علیهم اللعنه بوده و آخر در آنجا نوشته بود
که مهدی آخر الزمان از امت مرحوم است و از فرزندان دختر احمد
ص که مسیح و حواریین با و اقتدا کنند در حالتی که او پیدا شود عالم
از ظلم باشد او پر از عدالت کند و بعد از ترجمه ترجمه با بن پیغوا نندند
از سوای سب عمر و معاویه و لغضب جاهلیت این لوح را در آشکوا
بدریا انداختند مقالات غیر شیعه اثنی عشریه از اهل اسلم اسمعیله
استاد مهدویه بمهدی از فرزندان اسمعیل بن جعفر صادق ع
میدهند و این مهدی از سلاطین اسکندریه و مصر بود ناووسیه
از شیعه میگویند که حضرت صادق ع مهدی این امت است و نمرده
تا ظاهر شود با لشکر بیاد کیسانیه گویند امام بعد از امام حسین ع
محمد حنیفه است و مهدی موعود اوست و او زنده است در کوه رضوی
از کوههای یمن غایب شده است در کهف عقیق چون دجال بیاید

او خروج کند و دجال را بکشد و جهان را پر از عدل و داد کند و قومی

از ایشان گویند محمد حنفیه خداست و مختار و مسیب و سید حمیری

او را مهدی میدانستند اما سید امد بنزد امام جعفر صادق ع و توبه

کرد و دین انحضرت را قبول کرد جارودیه اند زیدیه گویند که مهدی

بن محمد بن عبد الله بن الحسن و او زنده است و در اخر الزمان

خروج میکند زیدیه که مهدی این امت محمد بن ابو القاسم

بن عمر بن علی بن الحسین است خداوند طالقان که معتصم عباسی او را

بگرفت و حبس کرد تا بمرد عباسیان این اسناد را بمهدی بن منصور

دوانقی میدهند او را هادی نیز میگویند مطرفیه از شیعه

این اسناد را باولاد حسن بن امیر المومنین ع م میگویند و بعضی

از بطریه ابن الحنفیه را امام میدانند و بعضی از صحابهء شیعه

و عباسیان قایل بودند که انحضرت متولد شود و در سال پیش

از فوت پدر در وفات یافت و بعضی از عامهء ملاعین باین رفته

اند که هنوز متولد نشده و بعضی گویند بعد از پدر فوت شده

و بعضی گویند متولد شده و غیبت او از جانب خداست که خلق بضلالت

افتند تعالی الله عن ذلک و بعضی گفته اند که او خود غیبت اختیار

کرده

کرده بدون سبب وجهی وچنین مفسدهٔ ملالت لازم می آید شیعه
شیعه اثنی عشریه میگویند که غیبت آنحضرت بسبب قلت انصار
وکثرت اعوان از اعدا است واز ظلم وستم جعفر کذاب معتمد عباسی
خلیفهٔ جور آن زمان وسایر دشمنان وهجوم خواصه بجهت آنکه
او را بگیرند وبکشند که نیز انند از مردم وغیبت اختیار کرد اقوال
عامهٔ در غیبت امام اکثر قایل نیستند که غیبت اختیار کرده ومیگویند
که اگر غایب می بود در این مدت مدید میبایست پیدا شود ونیز
بایستی عمر داشته باشد واگر زنده بود بایست کسی او را به بیند
جواب آنست که شما قایلید که بسیاری از نیکان وبدان در دنیا زنده
اند وعمرهای طویل زیاده از چهار هزار سال وپنجهزار سال دارند
پس آنحضرت عمر طویل داشته باشد وزنده باشد بعید نیست و
خداوند عالمیان قادر است که او را زنده بدارد ولعدا زان بدر
آورد وسبب پوشیدن بحسب مصالح چند است که خداوند عالم
میداند وبس که خودش هم نمیداند واز نیکان کسی که زنده است حضرت
ادریس ع است در بهشت دیگر حضرت عیسی ع است که زنده است
ودر آسمان چهارم میباشد دیگر حضرت خضر ع است که

ودریا بانها می باشد و مدد مسافران و راه گم کردگان می کنند دیگر
دلمیاس است و در دریا میباشد دیگر رجال الغیب اند و ایشان چهل
نفرند که در دور جهان می گردند و هر کدام که می میرند دیگری قطب می
شود و بجای او مینشینند و هر یک عمر بسیار دارند دیگری از بدان جهان
دجال بن صاید بن صید است که زنده است و حمار دجال است که شما قائلید
که زنده است و در دریای طبرستان جزیره ایست در انجا می باشد که شصت
فرسخ در شصت فرسخ طول و عرض انجزیره است و هر روز حوت نغم
انجزیره را علف می دوانند و خر دجال می خورد و چون شب می شود گوید
من سیر نشدم و باز روز دیگر شوق نغم ان جزیره را علف میکند و او
می خورد و در حدیث معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقولست که بیرون
می اید دجال بر خر سرخ سوار باشد و ما بین گوشهای او هفتاد ذرع باشد
و در روایت دیگر از انحضرت منقولست که قامت دجال بیست گز ذات
و ابله دو و ازدو است در پیشش دو شاخ است و دهنش بد بو است و نا
خنهای برگشته دارد و لشکرش هزار و ششصد هزار کس خواهد بود
و در کتاب اکمال الدین حدیثی مذکور است که مضمون مختصرش از این است
که دجال در زمان حضرت رسول صلعم متولد شد و رسول الله با جماعتی

ادامه

از اصحاب سه مرتبه بخانهٔ آنملعون رفت که اقرار بوحدانیت خدا و برسالت
من بیاورد پس آنملعون ابا نمود و راضی نشد پس حضرت فرمود که خدا به پیغمبر
احوال اینملعون را خبر داده هرگاه خروج کند و دعوای خدای نماید کور است
و بدانید که خدای شما یکچشم نیست و چون خروج نماید بر خری سوار باشد
میان دو گوشش ثلث فرسخ باشد و اکثر تابعان دجال اولاد زنا و یهودان
و زنان و صحرانشینان باشند و بطریق مخالفان وارد شده که عمر علیه اللعنه
باتفاق آنحضرت که همراه بود بخانهٔ دجال می رفتند و سورهٔ حم دخان را
در حفظ گرفت و چون بدیدن دجال آمدند در روز تولد بار دوز دیگر
آنملعون دعوای خدای میکرد و میگفت بمن ایمان بیاورید و بعضی
گفت سورهٔ حم دخان را خاطر گرفته عمر تعجب نمود و شمشیر کشید و
برد انداخت شمشیر برگشت و بر پیشانی عمر برخورد و بدحال شد پس
حضرت فرمود که کشتن او بدست تو نیست پس آنحضرت عمر را بخواند
و فرمود که دجال را بردار و باصفهان ببند از پس عمر دجال را
باصفهان انداخت و در اصفهان دهیست که آنرا یهودیه میگویند
از آنجا خروج خواهد کرد و یکچشم داشت او کور است و چشم دیگر در میان
پیشانی اوست و ظهور آنملعون در سالی خواهد بود که قحط شدید

باشد و هر گام حمارش یك میل خواهد بود و تابعانش جماعتی اند که
طیلسانهای سبز می پوشند و گویا طیلسان سبز کسوت یهود است
و حضرت صاحب ع در بلاد شام او را در روز جمعه بقتل می رسانند دیگر
ضحاك علوانیست مار دوش گویند در چاه دماوند در بند است و گو
گوگرد احمر از آنجا در دهن اژدرها است که بهم رسیده و آن گوگرد در دهن
چاهست و کسی نتواند که از حرارت دهن اژدران بیرون آورند و حق تع
ضحاك را در دنیا باین عذاب معذب ساخته دیگر هاروت و ماروت
که بهیکل بشر در چاه بابل معلق آویخته اند دیگر میماست که صاحب
باشد گویند هر روز دنیا را تماشا میکرد و چون سخی بود حق تع وحی
فرستاد بحضرت موسی ع که او را مکش دیگر بعضی از عامه ملعون
بمسخ شمر ملعون که بصورت سگیست و دنیا را تماشا میکرد
و بعضی گویند این سگ اکثر اوقات در سمت سامره در دودخانه بط
دیده اند دیگر سیمرغست که عنقای مقربست که بدعای حنظله بن صفوان
ع غایب شد دیگر آن شرطیست که باعتقاد ایشان جنازه ایست
حضرت امیر المؤمنین ع در ماداوست و هنوز دنیا را سیر میکرد دیگر
بچه ناقه حضرت صالح ع است گویند هنوز در بیابان کوههای شام

میباشد

شام میباشد و ناله میکنند و قافله حاج که بان راه میروند سادها میزنند
و لغره و آواز بر میدارد که شتران ایشان صدای آن بچه ناقه را نشنوند
که اگر بشنوند همه می میرند **ولادت** با سعادت آنحضرت در شب
جمعه پانزدهم ماه شعبان و بعضی پانزدهم ماه مذکور گفته اند و در کشف
الغمه از طرق مخالفان بیست و سیم ماه رمضان واقع شده در سال
دویست و پنجاه و پنج و یا شش هجری پدر بزرگوارش حضرت امام حسن
عسکری ع و مادرش ملیکه دختر یشوعای فرزند قیصر روم بود
از نسل شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی ملقب بنرگس
خاتون و بعضی گویند مریم دختر زید علویه است و این قول در نهایت
ضعیف است **احادیث** ظهور آنحضرت بطریق عامه که از صحاح سته ایشان
که هر یک بمنزله قران میدانند که استخراج شده بعربی بیان میشود
اول ما نقل ابو الدرداء و ترمذی کل واحد منهما بسنده یرفعه الی
ابی سعید الخدری رض قال سمعت رسول الله صم یقول مهدی منی
اجلی الجبهه اقنی الانف یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا وظلما
الثانی فی کتاب کفایة الطالب من الدارقطنی صاحب الجرح والتعدیل قال
اتیت ابا سعید الخدری فقلت له هل شهدت بدرا فقال نعم فقلت

الا تحدثني بشيء فاسمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله في علي وفضله
قال بلى اخبرك ان رسول الله صم مرض مرضة منها فدخلت عليه فاطمة عليها
السلام تعوده وانا جالس عن يمين رسول الله صم فلما رأت ما برسول الله
صم من الضعف خنقتها العبرة حتى بدت دموعها على خدها فقال لها
رسول الله صم ما يبكيك يا فاطمة قالت اخشى الضيعة يا رسول الله فقال
يا فاطمة اما علمت ان الله اطلع الى الارض اطلاعة فاختار منها اباك ثم
اطلع ثانية فاختار منها بعلك فاوحى الي فانكحته واتخذته وصيا اما
علمت انك بكرامة الله اياك زوجك اعلمهم علما واكثرهم حلما واقدمهم
سلما فضحكت واستبشرت فاراد رسول الله صم ان يزيدها مزيد
الخير كله الذي قسم الله لمحمد وال محمد فقال لها يا فاطمة ولعلي ثمانية
اضراس يعني مناقب ايمان بالله ورسوله وحكمته وزوجته وسبطاه الحسن والحسين
وامره بالمعروف ونهيه عن المنكر يا فاطمة انا اهل بيت اعطينا ست
خصال لم يعطها احد من الاولين ولا يدركها احد من الاخرين غيرنا
نبينا خير الانبياء وهو ابوك ووصينا خير الاوصياء وهو بعلك
وشهيدنا خير الشهداء وهو حمزة عم ابيك وهو بعلك وشهيدنا
خير الشهداء منا سبطا هذه الامة وهما ابناك ومنا مهدي

الامة

لامة الذی یصلی عیسی خلفه ثم ضرب علی منکب الحسین فقال من هذا مهدی

الامة قال محمد بن الحسین بن یوسف الکنجی الشافعی هذا اخرجه الدار

قطنی صاحب الجرح والتعدیل الثالث ما اخرجه فی صحیفه یرفعه الی علی

بن ابی طالب قال قال رسول الله صلعم لم یبق من الدهر الا یوم واحد

لبعث الله رجلا من اهل بیتی یملا الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا

وجورا الرابع ما رواه ایضا ابو داود فی صحیحه یرفعه بسنده الی ام

السلمه زوجة النبی صلعم و رضی عنها قال سمعت رسول الله صلعم یقول

المهدی من عترة من ولد فاطمة الخامس کیف انتم اذا نزل فیکم وا

مکم اخرجه ابو داود والترمذی قال رسول الله صلعم لو لم یبق من

الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث الله قال

علی ما نقله ابو اسحق احمد بن محمد ثعلبی فی تفسیر یرفعه بسنده الی

انس بن مالک قال رسول الله صلعم نحن ولد عبد المطلب سادة

الجنة انا وحمزه وجعفر وعلی والحسن والحسین والمهدی تم الاحادیث

وائمه معصومین ۴ شیعیان امر بصبر نمودند و انتظار

فرج کردن او برای ظهور آنحضرت را عبادت شمردند و بهتر

دانسته اند زمان غیبت وحیرت را از زمان ادراک وملاقات

آنحضرت دیر اکه فتنهای عظیم در زمان انحضرت بهم میرسد و خلق
بسیار از دین بر میکردند و همچنین منع فرمودند از پرسیدن علت
غیبت انحضرت را که چرا غیبت اختیار کرده و چرا غیبت او بطول
کشیده و بسند معتبر منقولست که حضرت امام زکی خالص حضرت
حسن عسکری نوشتند بشیخ علی بن بابویه رضی الله عنه بسم الله
الرحمن الرحیم پناه میبرم بخداوند عالمیان و سپاس و ستایش مر خدای را
که بوده است عاقبت خیر برای پرهیزکاران و اتش
جهنم از برای ملحدان و میل کنندگان از حق بباطلست و نیست عداوت
و دشمنی مگر پرستکاران و نیست خدای مستحق عبودیت مگر الله خدا
که سزاوار پرستش و بندگیست و بهترین افریدگانست اما بعد
بدرستیکه وصیت میکنم ترا ای شیخ من و محل اعتماد من ابی
الحسن علی فقیه توفیق دهد خدا ترا و برساند بخوشنودی خود
بکرداند از صلب تو فرزندان صالح و شایسته و پرهیزکار و ترسیدن
از خدا و برپاداشتن نماز و دادن زکوة پس بدرستیکه خدای تعالی
قبول نمیکند نماز از کسی که ندهد زکوة وصیت میکنم ترا ببخشیدن
گناه و فرو خوردن غیظ و خشم و صله رحم کردن و سعی کردن

در حوایج

در حوایج برادران مؤمن در دشوادی و اسانی و علم نمودن نزد
جهل و نفقه در امر بمعروف و نهی از منکر پس بدرستیکه خدای
تعم بود کسی وغا لیست می فرماید لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر
بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس و اجتناب نمودن از فواحش
هم و بر تو باد بنماز شب و کسی که سبک داند و سبک کرد اند نماز
شب را از ما نیست یعنی کسی که ترک کند پس عمل کن در وصیت
من و امر کن جمیع شیعهٔ مرا تا انکه عمل کند و بر تو باد شکیبائی
و صبر و انتظار کشیدن فرج است و همه شیعیان ما در حظن
و اندوه خواهند بود تا انکه ظاهر شود فرزندان من و پر کند
زمین را از عدل داد و بعد از ان که مملو باشد از جور و ستم
پس صبر کن ابو الحسن علی و امر کن جمیع مردان مرا بدرستیکه ز
مین از خداست و بمیراث دهد و کسی که میخواهد و عاقبت خیر
برای پرهیزکاران است و سلام بر تو باد و بر همه شیعیان ما رحمت
و برکات او **عاشری** وکلای انحضرت وجماعتی که دیده بودند
لسند معتبر مرویست که حضرت امام حسن عسکری ع انحضرت را
بخواص شیعیان خود می نمود و از انحضرت مسائل می پرسیدند

وانحضرت مسیح را جواب ایشان میداد تا مدت هفتاد و سه سال
انحضرت بشیعیان توقیعات میفرستاد و وکلای انحضرت بشیعیان
میرسانیدند این هفتاد و سه سال را غیبت صغری میدانند و بعد
از غیبت کبری انحضرت و وکلای سابقة الوکالة انحضرت چهار
نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید که او را حضرت امام حسن
عسکری ع وکیل کرد پسرش وکیل بود محمد عثمان و چون وفات یافت
نزدیک شد جماعتی از اکابر شیعه نیز بسر وی را حاضر شدند و گفتند
بعد از تو وکیل چه کسی خواهد بود گفت بعد از من حسین بن روح
نوبختیست و چون وفات حسین نزدیک شد بیان نمود که بعد از من و
کیل علی بن محمد سمری است و چون علی بن محمد را وفات نزدیک شد علما
واکابر شیعه بوی گفتند که بکسی وصیت نما در جواب گفت که
لله امر هو بالغه و بکسی وصیت نکرد و ایشانرا خبر داد که بعد از من
وکیل نخواهد بود و او در سنه سیصد و نه هجری بود که وفات
یافت و هر کسی بعد از سمری ادعای وکالت نمود اکابر شیعه او را کافر
میدانند و از این جهت حکم در کفر حسین بن منصور حلاج کرده اند
که ادعای وکالت کرد و شیخ طبرسی رضی الله در کتاب غیبت نقل

کرد که حلاج بقم امد در پیش عامیان و کم عقلان دعوی وکالت
حضرت صاحب الامر مینمود تا انکه علی بن بابویه رسانید
او را از قم اخراج نمود و روایت کرده است علی بن عیسی اربلی و
دیر از کشف الغمه از محمد بن ابی عبد الله کوفی که بوی ایشان از ناحیه
مقدسه توقیعات بیرون امده است و بعضی وکلا بودند اینست
از بغداد عمری بوده پسرش حاجز بلالی و عطار و از کوفه
عاصی و از اهواز محمد بن ابرهیم بن مهزیار و از اهل قم محمد بن اسحق
و از اهل همدان محمد بن صالح از اهل ری دو مرد اسدی و شامی
از اذربایجان قاسم بن علی از نشابور محمد بن شاذان و از غیر
وکلاء که انحضرت را دیدند و دلایل امامت انحضرت را دیدند
از بغداد ابوالحسن و هرون القزاز و پیران حسن و اسحق کاتب از
بنی نوبخت و صاحب الفراء و از بصره ابو الادیان و از همدان
محمد و از دینور حسن و از اصفهان ابن بادشاله و از صیمران
زیدات و از قم حسن و از اهل ری قاسم و صاحب الحصات و از قزوین
مرداس و از فارس دو مرد و از شهر روذبار میگویند و از فارسی
مجروح و مرد صاحب الف دینار و از نشابور محمد بن شعیب و

از یمن فضل واز مکه ابوجاء واز مصر صاحب مولد بن مکان انحضرت

ع دراین ایام بطریق مخالفین در اکثر کتب ایشان اینست که قریه که

حضرت صاحب ساکنند کویند است بطریق دو شهر است در

مشرق که ماوراء العظلائم است ونام او یکجا بوالسا ویکی جابو القار او

درانجا ساکنند ودر کتاب نظهة الناظر مسطور است که امیر و زمکان

حضرت صاحب در جزیره ازجزایر مغربست که او را القمیه اخوانند وهریک

از اولاد ذکور انحضرت طاهر وقاسم سلام الله علیهما در جزیره از ان

جزایر حاکمند ومؤید این قولست انکه در شام شهری هست جزین نام سید

صالحیست شیعه از مردم ان ولایت این فقیر را خبر داد که ما در مکه بودیم

شخصی را دیدیم در بازار متاعی میکردید وزری داشت میخواست

که خرج کند کسی نمیکرفت من زر را کرفتم و وجهی باو دادم چون

ملاحظه نمودم سکه او این بود الله ربنا محمد نبینا والمهدی

امامنا پرسیدم تو از کجای کفت من مردی از بلاد شام در میان

دریای مغرب اخضرم وما را پادشاهیست که نام او مهدیست

واین سکه بنام مبارک اوست وعمر بسیار دارد من کفتم که کیست

این مهدی واز کدام طایفه است انکشت بلب کذاشت که حرف

مزن

وصاحب الزمان واز مکه ابوجا وازمصر ابوجا

واز یمن ابو محمد از یمن ابوجا

واز احمد بن محمد معصومین

مرن اگر تو شیعی میدانی کیست من از آن در هم الله یعلم نه بود یا ده
از و گرفتم و آوردم بولایت هر یك از دوستان بر سم تبرك از من
بُردند و دیگری جدید الاسلام فرنگی که او را طبیب میگفتند گفت
من اکثر در جزایر دریای اخضر سیاحت و تجارت میکردم بجوالی
اکثر جزیره که میرسیدم می دیدم شهری عظیم و وسیع همه از شمس
عرب بودند و در کنار دریا آمد رُشد میکردند و گاه بود که بی
دو روبین هم میدیدم چون پیش میرفتم کسی را نمیدیدم و علامت
شهری نبود و گاه بود که تشخیص میکردم و از دور مردی را که زنی
او سیاه است یا سفید و چون نیك ملاحظه میکردم اثری از و
نمیدیدم و علی بن عز الدین استرابادی نقل میکند که سید علی
بن وقاق که جد پدر او در کمال علم و تشیع در ولایت عرب مشهور
بودند حکایت کرد که پیش از این به پنجسال یا سه سال در جماعتی
در دریای شام بودم ناگاه کشتی معهودی پیدا شد بطریق
کشتیهای دیگر و چون بنزدیك آمد مردی از کشتی ما بآن کشتی
داخل شد دیدم که لباس و کلاه ایشان بطریق دیگر بود پرسیدم
چنان معلوم شد که قریب یکماهست که درین دریا راه گم کرده

دیاربادانی نرسیدند پس احوال پرسیدند که شما بر چه دین هستید

چون معلوم شد بودین اسلامند خوشدل شدند اما متحیر بودند

تا آنکه تحقیق کردند که طریق اثنی عشری دارند شدند و با ما بگفتند

خوشحالی آمدند وایشان را رغبت کردیم بنیکی اعتقاد مردم این ولایت

وارزانی و فراوانی نعمت یقین شد که مخالف دین ولایت ثابت شده

پس بیرون آمدند ونماز ظهر بجماعت گذاردند و درهم بسیار

بیرون آوردند که چیزی بخرند و سکه آن درهم بنام مبارک امام

محمد مهدی ع بود ناگاه ملعون مخالفی در میان جماعت ما بود

با منافقی دیگری میگفت که این جماعت رافضیند اگر این درهم را

در ولایت شام بدر می آوردند ایشان را ایزای بلیغ می فرمایند مردمان

چون این سخن بشنیدند لبث نه ایستادند و شب سوار شدند و

از همان راهی که آمده بودند رفتند و سید مشار الیه فرمود

که هنوز پیش پدر و طرباهی من از آن درهم چهار دانگ باقیست

ولادت ظهور آنحضرت بدانکه احادیث متکثره بطرق

متعدده بسیار وارد شده است که علامت ظهور آنحضرت

خروج ابوسفیانست و قتل حسینیست و اختلاف بنی عباس است

دراول

درملک و گرفتن آفتاب در نصف ماه مبارک رمضان و گرفتن ماه
در آخر این ماه در دستور نجوم و فرو رفتن لشکریست بزمین در مغرب
و لشکریست در مشرق و فرو رفتن ابو سفیانیست در بیدا و ایستادن
آفتاب نزد زوال و نزدیک عصر در یک مقام از آسمان و طلوع
نمودن آفتاب از مغرب و کشته شدن نفس زکیه است که محمد
بن حسن نام دارد در پیش کعبه و بیت کوفه بعد از پانزده روز
از قتل او در حضرت ظهور میکند و کشته شدن هفتاد نفر از
صالحانست و بریدن سرهای شهید ما بین رکن و مقام و خراب شدن
دیوار مسجد کوفه است و پیدا شدن علمهای سیاهست از پیش
خراسانست و ظهور یمانیست و ظهور مغربیست بمصر که متصرف
شود شام را و نزول ترکانست در جزیره و نزول کردن رومست
در مکه و نزول نمودن عربست در خراسان و طلوع نمودن ستاره
ایست در مشرق که روشنائی دهد مانند ماه پس خم شود آن ستاره
بنحویکه گویا دو سر بهم رسانیده و هر دو طرف اول سرخ شود
و پیدا شدن ستاره دنباله دار است در سمت السماء لبسی
ظاهر شود در آسمان و پهن شدن آتش از مشرق و سه روز

یا هفت بمانند درمیان ایشان خلع کردن عرب والی خود را و مالک شدن
بلاد او است و خروج کردن عرب بر سلطان عجم و کشتن اهل مصر
پادشاه خود را و خراب شدن شام است و رایتیست که در مصر داخل
شوند و داخل شدن رایات قیس و عرب بر مصر و رایات کنده است
بسوی خراسان و وارد و اسبان چند ندو بجانب مغرب با آنکه
به بندند اسبان مادیان را در حیره و اقبال رایات سیاه است
از مشرق که بکذرند از فرات و بکوفه داخل شوند و خروج سید حسنی
است از طالقان که بکوفه آید و خراب شدن زوراست که بغداد است
بخرابی شمشیر و قتل و خروج پادشاهیست که غلبه کند بخراسان و بکذرد
از جیحون بنی کاوان و خروج کردن چنکیزخان و امراء ترکان و تیمور تا
وانقراض بنی عباس است اسرائیلست و خروج کردن شصت
دروغ کو است که همه دعوی نبوت کنند و خروج کردن دوازده
نفر ند از آل ابیطالب که همه دعوی امامت کنند و سوختن مرد جلیل
القدر است از بنی عباس میان جلولا و خانقین و بستن جسر است در
پهلوی کرخ در بغداد و بلند شدن باد سیاهست در اول روز
و زلزله تا آنکه منخسف شوند بسیاری از اهل بلاد و خوف عظیم است

بر اهل

که بر اهل عراق واقع شود وطاعون عظیم است ونقصان رسیدن حاصل
وغلات وفرو دن اذیت بیاید درهمه اطراف ملخ بسیار است دروقت
وغیروقت که بر غلات فرود آید وکم شدن ربح زراعت که آنچه
بکارند بعمل نیاید وطاعون وقتل عظیم است در بصره واختلاف در
میان عجم است وخراب شدن طوس است ورود اهواز ودر واسط و
ساباط وکوفه وخراب شدن مداین سبعه عراق عرب وخروج از طایفهٔ
ترکان از سمت شمال وحوالی سد ذوی القرنین وخروج نمودن
بنی خالد است از سمت مشرق وخراب نمودن ولایات وعصیان
نمودن اهل خوارزم است برامیر خود وسرکشی نمودن بندگان
از طاعت مولی خود وکشتن آقایان خود است ومسخ شدن قومی
از اهل بدعت بصورت خوک ومیمون وخروج کردن خوارجه
از دریای فارس وخرابی ولایت عمانات ومنقرض شدن دولت حکام
وقسطنطنیه است وغلبه دزدان وراه زنان بر عراقین وخراسان
وهمچنین غلبهٔ بندگان بر آقایان خود وصدای عظیمست از آسمان
آید وهمه کس بلغت خود بشنوند وبدانند وظاهر شدن صورتیست
در پیش آفتاب وظاهر شدن بیماری وبی نفاست بر بنی آدم و

و علت گرفتن محصولات و اشجارات و طاعون عظیم است و دزدی و م
مکر و خرابی اکثر امصار و بلاد است بسبب بلاد زلزله و آب بر آوردن
دریاچه ساوه است و اکثر قری و مزارع و شهرستانها و ولایات
شدن کوفه است و برخواستکان مردکان از شهرهای خود تا بدینجا
بنحویکه یکدیگر را بشناسند و دزدیدن علما است بخانه امرای و ملتجا
شدن بایشان و پیدا شدن فسق و فجور است از زنا و لواط و
قتل ناحق و خیانت میان مسلمانان و پیدا شدن بدعتها است و
تکالیف شاقه نمودن ملوک بر رعایای خود و خراب شدن رعیت
از ظلم سلاطین و جلاء وطن نمودند و کم روئیدن گیاهها صحرا است
و آمدن باران بیست و چهار روز متعاقب هم که زمین زنده شود
بعد از آن بر طرف شود بیماریها پس در آن وقت ظاهر شود مهدی
ع و این علامات و حوادث که گفتیم بعضی محتوم اند و بعضی مشروط

علامت ظهور آنحضرت ع در روز شنبه عاشورا محرم که هم
نوروز عجم باشد ظاهر میشود و بروایت دیگر مطلق عاشورا
در سال طاق یک یا سه یا پنج یا هفت یا نه ظاهر میشود و مدت دولت
آنحضرت سیصد و نه سال خواهد بود و در روایت دیگر چهل

سال و در روایت دیگر هفتسال که هر دورش برابر ده روز باشد و هر ماه
برابر ده ماه و هر سالش برابر ده سال خواهد بود و شیخ محمد بن مسعود
عباسی که از ثقات محدثین است در تفسیر خود روایت کرده است از
ابی لبید مخزومی که حضرت امام محمد باقر ع بعد از آنکه ملک شقاوت
اساس بنی عباس را بیان فرمود که یا ابا لبید بتحقیق که در حروف مقطعه
که در اول سورهای قرانیست علم بسیار است بدرستیکه الله تع
فرو فرستاد الم ذلک الکتاب پس حضرت محمد صم اظهار پیغمبری خود
نمود تا آنکه نور دعوت او هویدا شد و کلمه حق اسلام او ثابت و محکم
شد و در روزی که متولد شد از هزار هفتم از خلق آدم صد و سه
سال گذشته بود پس گفت که بیان این در کتاب خداست و در حروفهای
مقطعه نیست تا آنکه نزد منقضی شدن آن یکی از بنی هاشم خروج کند
پس فرمود که الف یکیست و لام سی است و میم چهل است و صاد نود است
پس این شصت و یک می شود پس بود خروج امام حسین بن علی ع
در الم الله پس چون مدتش تمام شد خروج کرد اول پادشاهان بنی
عباس نزد منقضی شدن این حروف نزد المص و خروج می کند قائم
ما اهل بیت علیهم السلام نزد منقضی شدن این حروف با لر پس

بفهم و نگاه دار و پنهان دار انتهی و بنای این حدیث بر حساب ابجد اهل مغرب است

که سابقا در میان عرب شایع بوده است و ابجد ایشان چنین است صعفض

قرشت ثخذ ظغش یعنی صاد را شصت و ضاد را نود و سین را سیصد و ظا را

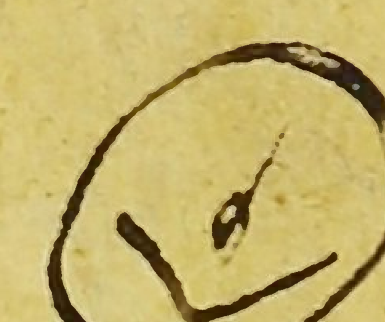
هشتصد و غین را نهصد و شین را هزار می گیرند و باقی حروف با مشهور

موافقند پس اول تاریخ ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه

و آله را از جمیع فواتح بیرون آورند با آنکه مکررها بیندازی یعنی

الم و الم و حم و غیر آنها که مکرر واقع شده است یکی را حساب

کنی و حروف مبسوطه را باز بر و بینات حساب کنی مثل آنکه الف را



سه حرف بگیری و لام را سه حرف و میم را سه حرف بدین طریق الف

لام میم الف لام صاد الف لام را بدین طریق الف لام میم الف لام را



الف لام میم را کاف ها یا عین صاد طاها طاسین میم طاسین یاسین

صاد حامیم حامیم عین سین قاف قاف نون حرفهای ایشان را که شماری

صد و سه می شود و از خلق حضرت آدم و ولادت حضرت سید

البشر موافق این حدیث معتبر شش هزار و صد و سه سال گذشته

بود و عدد این حروف صد و سه است چنانچه دانستی پس فرمود که الف

لام میم که در سوره بقره است اشاره است به بعث حضرت سید

البشر

البشر موافق این حدیث وچون حضرت فرمود که انقضای هر ایه از فواتح سور

خروج یکی از بنی هاشم میشود واول دولت بنی هاشم از حضرت عبد المطلب

بود پس از اول ظهور دولت عبد المطلب تا ظهور دولت حضرت خاتم

انبیا علیه واله الف الثناء نزدیك بهفتاد ویك است که عدد الم است

بحساب ابجد وبحسب ترتیب قران بعد از الم البقره الم ال عمران است وان

واناشاره بخروج حضرت امام حسین ع است زیرا که از ابتداء ظهور

امر رسالت تا خروج انحضرت قریب بهفتاد ویك بود دیگر بحسب ترتیب

سور قرانی المص است واشاره بخروج بنی عباس است هرچند خروج شان

بباطل بود وبحساب ابجد مغاربه صد وسی ویك است واز اول بعثت تا او

ائل ظهور دولت ایشان صد وسی ویك بود هرچند تا بیعت ایشان بیشتر

بود واحتمال دارد که ابتداء این تاریخ از نزول سوره اعراف باشد

پس با بیعت ایشان نیز موافق می اید وتوضیح این که بنای حساب المص بر

ابجد مغاربه است در ضمن حدیثی در بحار الانوار نقل شده حاصل می

شود اما انکه قیام قایم ال محمد علیهم السلام نزد الر است پنج الر که در

قران مجید است همه را حساب باید کرد بقرینه انکه در الم که یکی مراد بود

جز وایه بعدرا ضم فرمود دهره و در الم چون همه مراد بود بیان

نفر بود و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج می شود و چون مبداء تاریخ از اول
بعثت است حساب باید کرد تا ظهور دولت آنحضرت چندی ماند امید که
حق تعالی در این روزی دیده جمیع مؤمنان را بغبار مرکب همایون آنحضرت
منور کرداند بمحمد و آله الاطهار **خاتمه** در احوالات ائمه اثنی عشر الصلوة
علیهم من الله الملک الاکبر در اثبات امامت ایشان و در آن دو مقصد است
مقصد اول در اثبات امامت ایشان بدلایل عقلی و قطع نظر از ماده
قوانین حکمت و طریقه متکلمین بوده و در آن چند حجت است اول عدد
نقباء بنی اسرائیل که اوصیاء حضرت موسی ع اند دوازده نفر بودند
لابد که اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده باشند اسامی
نقبا اینست یوشع بن نون کالوب بن یوفنا الیسع بن اخطوب یونس
بن متی خوقیل ذی الکفل اشوئیل شعیا دانیال ارمیا عزیر بن
شرخیا داود سلیمان علیهم السلام دویم آنکه حواریین حضرت عیسی که
اوصیاء آنحضرت اند دوازده نفر بودند لابد باید که اوصیاء رسول
خدا صلی الله علیه و آله دوازده باشند اسامی حواریین اینست شمعون
بن حمون الصفا که او را نصاری بمد دس میگویند یوحنا بن زیدی
ولوقا و متی و مرقوس که او را برتلی اند دوس میگویند برادر شمعون
دیعقوب بن زیدی و یهوداء بن شمعون اسحق یولی و صادق وصدد

دیغوزی

وفیلقوس وشمعون ثانی وحضرت خالد وحنظله وجرجیس از اوصیا

حضرت عیسی عم میدانند سیم انکه عدد اسباط حضرت اسرائیل دوازده

بودند لابد باید که اوصیاء انحضرت دوازده باشند واسامی ایشان

اینست علی ابن یامین یهودا لاوی روبیل شمعون ساحار ربیحر نفتانی

دان تهاب جار چهارم انکه عدد بروج دوازده لابد باید که اوصیای انحضرت

دوازده باشند حمل ثور جوز سرطان اسد سنبله میزان عقرب

قوس جدی دلو حوت پنجم انکه ماههای دوازده اند لابد باید اوصیای

انحضرت دوازده باشند محرم صفر ربیع الاول ربیع الاخر جمادی الاول

جمادی الاخر رجب شعبان رمضان شوال ذی القعده ذی الحجه ششم

انکه عدد سال نزد منجمین واهل خطا وحکما دوازده است لابد باید

که اوصیاء انحضرت دوازده باشند سیچقان ئیل اود بارس توشقان

لوی ئیلان یونت قوی بیج تخاو ایت تنکوز هفتم انکه اعاظم

انبیا دوازده اند لابد باید که اوصیای انحضرت دوازده باشند

ادم ونوح ابرهیم اسمعیل اسحق یعقوب یوسف وموسی

هرون سلیمان داود یحیی عیسی علیهم السلام هشتم انکه کتابهای

اسمانی دوازده اند لابد باید که اوصیای انحضرت دوازده باشند

سفر ادم مجموعه یوشع صحف ابرهیم توریة موسی زبور داوود انجیل
عیسی فرقان محمد صلی الله علیه و اله مصحف حضرت فاطمه دوازده
صحیفه مختومه کتاب جعفر جامع کتاب جعفر ابیض کتاب قاموس صلوات
الله علیه واله علی نبینا والائمة وسائرة الانبیاء والمرسلین تمام انکه
سلاطین انبیاء والمرسلین سلاطین انبیا علیهم السلام دوازده بودند
لابد باید اوصیاء انحضرت دوازده باشند ادم شیث ادریس نوح
ابراهیم موسی یوسف داود سلیمان یوشع ذی القرنین محمد
ص و علیهم اجمعین تمام انکه اعظم ملئکه مقربین دوازده اند لابد
باید که اوصیاء انحضرت دوازده اند جبرئیل میکائیل اسرافیل اذرائیل
روح سطاطائیل سحطائیل اسمعیل منصور رضوان مالک دردائیل
علیهم السلام **مقصد دوم** درد ائیل نقلیت از صحاح سته عامه
بعربی ایرادمی نماید که حجت برکوساله پرستان باشد که مبادا کویند
رافضیان برای خود تفضیل وتاویل نموده اند و نقل بالمصدر از کتب
ایشان شده و احادیث مهدی ع که بعربی ایراد نموده این حکم دارد
الاول روایه مسلم من احادیث عامر بن سعد بن ابی وقاص قال
کتبت الی جابر بن سمره مع غلامی نافع ان اخبرنی بشیء سمعته عن رسول

الله صم يوم جمعة عشية رجم الاسلمى قال لا يزال الدين قائما حتى
يقوم الساعة او يكون عليكم اثنى عشر خليفة كلهم من قريش الثانى انما
الشعبى عن جابر بن سمره قال انطلقت الى رسول الله صم ومعى ابى فسمعته
يقول لا يزال هذا الدين عزيزا اصبعى اثنى عشر خليفه فقال كلمة
فقلت لابى ما قال كلهم من قريش الثالث احمد بن حنبل عن مسروق
قال كنا مع عبد الله جلوس فى المسجد نقرئنا فاتيه الرجل فقال يا ابن
مسعود هل حدثكم نبيكم كم يكون من بعده خليفه قال نعم كعدة نقبا
بنى اسرائيل ما رواه ابن الاثير فى جامع الاصول فى الفصل الاول
من الباب الاول فى كتاب الرابع من حروف الحاء وهو كتاب الخلافة من
صحيح البخارى والمسلم والترمذى وابى داود من جابر بن سمره قال
سمعت النبى صم يقول يكون اثنى عشر اميرا فقال كلمة لم اسمعها فقال ابى
انه قال كلهم من قريش الخامس وفى اخرى لا يزال الاسلام عزيزا
الى اثنى عشر خليفه ثم تكلم بكلمة خفيه على فقلت قال كلهم من قريش
الثامن وفى اخرى لا يزال فى الاسلام عزيزا الى اثنى عشر خليفة ثم
ذكر مثله التاسع وفى روايت الترمذى قال النبى صم يكون من
بعدى اثنى عشر تكلم بشئ لم افهمه فى الشعر او دية يلينى يكون اثنى

خليفه يجتمع عليه فى السمعت كلام من النبى لم افهمه فقلت لابى ما يقول
قال كلهم من قريش الهادى عشر و فى اخرى هذا الدين عزيزا الى اثنى عشر
خليفه قال كبرى الناس وضج ثم قال كلهم خفيفة الثانى عشر وما ذكرته
من دغان الناس بكمالات ائمه معصومين عم بدالله عليه مع الاشتهار
فى الالسنه و النقل فى الكتب ما نقلته من فضل بن دود بهمان وما ذ
كرته من ابن ابى الحديد فى مقام تعداد مفاخر الذى كان بين بنى هاشم
و بنى اميه بعد من قريش او من غيره ما يعتد الطالبون عشره فى شق
كل واحد منهم عالم زاهد ناسك شجاع طاهر زكى فمنهم خلفاء و منهم
مرشحون ابن ابن ابن هاكزى عشرهم وهم الحسن بن على بن محمد بن
موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على صلوات الله عليه وهذا
لم يتفق انتهى بخارى در جزو اخر و مسلم سند و ابو داود در سند
خود با تاييد مختلفه اين احاديث روايت نموده اند و اكثر سنيان
قايلند كه مراد ايشان ائمه اثنى عشر را فضيند و با جمعى از فضلاء ما
وراء النهر و دانايان بخارا و غيره فقير را مباحثات واقع شده و از
ايشان استفسار نمودم كه اين خلفاء دوازده كدامند ايشان گفتند
همين دوازده امام شما و هر كه انكار ايشان كند كافر است و باجود
تمّ

132

گفتیم که اگر چهار یار را که پیغمبر ایشان خاصی نداد ندو اگر خلفاء بنی عباس

یا بنی امیه را که بیم ایشان اضعاف این عدد ندو چون کسی ایشان را

خلیفه خدا و رسول تواند گفت با این ظلمها و کفرها که از ایشان

صادر شده و جمع کثیری از ایشان مؤمن و شیعه شدند والله یهدی

من یشاء والحمد الی صراط مستقیم قد فرغت من تسوید هذه الرسالة

العجالة مع وفور الاشغال وتخلخل الاحوال علی سبیل الاستعجال

فی مشهد امام المؤمنین وولی المتقین وبضعة سید المرسلین علی

بن موسی الرضا صلوات الله علیهم وآله الطاهرین تمت

قال النبی صلی الله علیه واله فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی قلبه

وهو الد الخصام غیر مبین وقف صحیح شرعی نمود عالی حضرت سامی رتبت

استاد محمد باقر صفار خلف رحمت و غفران پناه جنت و رضوان آرامگاه

مسکین کرمانی
تواصل الی رحمة الله تعالی کربلائی قاسم هذا کتاب مسمی بتذکرة الائمة را

بر ما نه اولاد که هر یک از اولاد سعادت مند مشار الیه از اناث و

ذکور که ارشد تر و اعلم تر و افهم تر و اشجع تر و ازهد تر باشد نگاه دارد

و هر گاه کسی رغبت بملاحظه و مذاکره نمودن نماید مضایقت ننموده

مضایقه نخواهند کرد ان شاء الله تعالی و هر گاه احدی از اولاد یا غیره

کسان مشاده ایه را استعداد واستطاعت وبضاعت قابل شود

دست بر وصایعت نداشته باشد وهرگاه کسی غیر این دستار نماید و خلاف

را معمول داند واین را بمعرض بیع وشرا در آورد بلعنت خدا و نفرین

همه ائمه هدی وملئکه واصفیا وانبیاء واوصیاء واذکیا گرفتار

شود اِنَّ اللّٰه یُحِبُّ المتقین والله لایحب الظالمین تمّت الکتاب

تمّت الکتاب بعون الملک الوهّاب بیدی الحقیر الفقیر

المذنب العاصی المحتاج الی رحمة الله تعالی حسنه علی ابن

محمّد ساکن کرمانشاهان استدعا از اخوان

دینی وسایر ذاکران آنست که هرگاه دست

ترغیب بر اوراق انکشاده و

بمذاکره اشتغال نماید

این حقیر را بدعای خیر یاد

و بفاتحة الکتاب

ارشاد نماید م م

م م م م م م

م م م م

م م م